میقات حج

۶۳

فصلنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، در حج
سال شانزدهم، شماره ۶۳، بهار ۱۳۸۷

حج

خودشناسی و مراقبت های روحی در حج و عمره

رساله شریفه؛ انتقال مسائل به زبان امام خمینی(ره)

از مکه به مشعر

پیشوایان مدینه

وضعیت شیعه در مدینه

جایگاه و عظمت بقیع در نگاه مسلمانان

فضایل غیرقابل انکار اما کتمان شده

حج نامه

زن در حج گزاری مسلمانان

قربانی در حج و مقتضیات زمان

شعرهای حج

بسم الله الرحمن الرحیم

میقات حج

نویسنده:

نادر سلیمانی بزچلوئی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

میقات حج-جلد ۶۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، نادر، - ۱۳۳۹

عنوان و نام پدیدآور : میقات حج/ نویسنده نادر سلیمانی بزچلوئی

مشخصات نشر : تهران: نادر سلیمانی بزچلوئی، ۱۳۸۰.

مشخصات ظاهری : ص ۱۸۴

شابک : ۹۶۴-۳۳۰-۶۲۷-۵۴۵۰۰۰ریال

یادداشت : عنوان دیگر: میقات حج (خاطرات حج).

یادداشت : عنوان روی جلد: خاطرات حج.

عنوان روی جلد : خاطرات حج.

عنوان دیگر : میقات حج (خاطرات حج).

عنوان دیگر : خاطرات حج

موضوع : حج -- خاطرات

موضوع : سلیمانی، نادر، ۱۳۳۹ - -- خاطرات

رده بندی کنگره : BP۱۸۸/۸/س۸۵م۹ ۱۳۸۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۵۷

شماره کتابشناسی ملی : م۸۰-۲۵۲۴

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

خودشناسی و منزلت یابی در حج رحمانی

ص: ۶

احرام

«حج»، یعنی قصد و حرکت و حرکت نیز با سیر و سفر همراه است. سفر می‌تواند به شکل‌های مختلف (بدنی، روحی، فکری و ...) و برای مقاصد و اهداف گوناگون صورت گیرد و دستاوردهایی به همراه آورد.

حج، جامع تمام عبادات است؛ عبادت‌های مالی، بدنی، فکری و اخلاقی و اسرار و حکمت‌های فراوان دارد؛ (مانند اظهار تعّبد وتسلیم، آزمون انسان‌ها، کسب تقوا و ورع، همسانی با فرشتگان، تجلّی وحدت مسلمین، و ...).

از فلسفه‌ها و اهداف بسیار والای حج، «شناخت خویشتن و رسیدن به منزلت واقعی» است؛ یعنی انسان در این حرکت صعودی و سالکانه، علاوه بر این‌که ثمرات زیادی به دست می‌آورد، به خودشناسی واقعی نیز نایل می شود و مقام و منزلت اصلی خود را باز می‌یابد. معرفت نفس و درک منزلت از مهمترین وظایف مسلمان و اصلی‌ترین منزل سیر و سلوك عرفانی و اخلاقی او است و تا این شناخت نباشد، حرکت بایسته‌ای صورت نمی گیرد و مقام و موقعیت واقعی به دست نمی‌آید.

حج پاسخ به سه پرسش اساسی است:

۱. از کجا آمده‌ام؟

۲. برای چه آمده‌ام؟

۳. به کجا می‌روم؟

سالها فکر من این است و همه شب سخنم

که چرا غافل از احوال دل خویشتنم؟

زکجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود

به کجا می‌روم آخر، ننمایی وطنم؟

و چه زیبا گفته است امیر ایمان و بیان که: «

رحم الله امرءاً اَعَدَّ لنفسه و استعدّ لرمسه و علم من این و فی این و الی این؟!

»؛ (۱) «خداوند رحمت کند کسی را که بداند از کجا آمده است، در کجا است و سرانجام به کجا خواهد رفت.»

مهم‌ترین رکن معرفتی و سلوکی حج، توحید و خداشناسی است که در آثار عرفانی حج، به آن اشاره شده است و همه حکمت‌ها و آثار و اسرار حج به آن بر می‌گردد. برای رسیدن به این مقصد عظیم، راه‌ها و مراحل گوناگونی وجود دارد که مرحله مهم آن، معرفت نفس (خودشناسی) و معرفت منزلت (مقام شناسی و منزلت یابی) است. و ما ابتدا در مورد این دو مؤلّفه توضیحاتی ارائه نموده، آنگاه سیر خودشناسی و منزلت‌یابی انسان در طول مناسک حج را تبیین می کنیم:

الف. معرفت نفس

خود شناسی؛ یعنی شناختن استعدادها، گرایش‌ها، بینش‌ها، سرمایه‌ها، امانت‌ها و ودیعه‌هایی که خدای متعال در اختیار انسان گذاشته است و در حقیقت، رسیدن به شناخت خویشتن خویش است؛ به تعبیر دقیق‌تر، در شناخت خود باید به این مقوله‌ها بپردازد که «چه بوده»، «چه شده» و «چه باید بشود». (۲)

در شناخت نفس است که آدمی «خود حقیقی» را از «خود مجازی» باز می‌شناسد و با استعداد و کمالاتی که با لفعل در او موجود است، آشنا می‌شود و سپس در صدد تربیت و شکوفایی آن بر می‌آید (۳)

معرفتِ حقّ تعالی، برترین، بهترین و کارآمدترین شناخت شمرده شده است؛ همچنان که امام علی (ع) فرمود: « أَفْضَلُ الْمَعْرِفَةِ مَعْرِفَةُ الإِنْسَانِ نَفْسَه(۴)»؛ «برترین شناخت آن است که انسان نفس خود را بشناسد» و پیامبر خدا (ص) فرمود: «أَعْرَفُكُمْ بِنَفْسِهِ أَعْرَفُكُمْ بِرَبِّه»؛ (۵) «داناترین شما نسبت به خدا، خود آگاهترین شما است.»

۱- تفسیر القرآن الکریم صدرا ج ۳، ص ۱۰۱

۲- ر. ك. به: محمد شجاعی، مقالات، ج ۱، صص ۲۳- ۲۱

۳- ر. ك. به: محمد بهشتی، سلامتی تن و روان، صص ۳۳- ۳۰

۴- فهرست غرر، ص ۳۸۷، شماره ۲۹۳۵

۵- الجواهر السنیه، ص ۹۴

ص: ۷

مهم‌ترین اثر خود شناسی، آن است که انسان از این طریق پروردگارش را نیز می‌شناسد و همچنین به کرامت و ارزش خویش پی‌می‌برد؛ زیرا در شناخت خود، به قوای درونی و نیز مقام و منزلت این قوا و نیز قوای باطنی نفس (۱) آگاهی یافته و به چگونگی بهره‌وری از آن پی‌می‌برد و در صدد رشد و تعالی و ترقّی آن بر می‌آید. در صورتی که این شناخت و معرفت به درستی صورت نگیرد، انسان هلاک می‌شود: «

هَلَکَ امْرُؤٌ لَمْ یَعْرِفْ قَدْرَه

»؛ (۲) «کسی که قدر خود را نشناخت، هلاک گردید.» (۳)

خویشتن شناخت مسکین آدمی از فزونی آمد و شد در کمی

خویشتن را آدمی ارزان فروخت برد اطلس خویش بر دلقی بدوخت

(مولوی)

انسان در شناخت خویش در می‌یابد که وجود به ظاهر کوچک او به حدّی بزرگ و وسیع است که جمیع عوالم وجود را در خود جمع کرده است.

حج، سرچشمه معرفت و شناخت

آری، حج سرآغاز تحولّات و دگرگونی‌های عظیم و شگفت در وجود آدمی است که مهم‌ترین آن، شناخت نفس است. حج سرچشمه شناخت‌ها و معرفت‌ها است.

در روایتی از امام باقر (ع) آمده است: «

مَنْ دَخَلَ هَذَا الْبَیْتِ عَارِفاً بِجَمِیعِ مَا أَوْجَبَهُ اللهُ عَلَیهِ کَانَ آمِناً فِی ٱلْآخِرَةِ مِنَ ٱلعَذَابِ الدَّائِم

»؛ «هرکس با معرفت و شناخت کامل به همه واجبات الهی، بر خانه خدا وارد شود؛ در آخرت از عذاب ابدی نجات می‌یابد.»

پیامبرگرامی اسلام نیز بر بالا بردن سطح معرفت دینی و آگاهی‌های مذهبی در حج فرموده است: «

مَعَاشِرَ النَّاسِ حُجُّوا الْبَیْتَ بِکَمَالِ الدِّینِ وَ التَّفَقُّهِ وَ لَا تَنْصَرِفُوا عَنِ الْمَشَاهِدِ إِلَّا بِتَوْبَةٍ وَ إِقْلَاع

» (۴)، «ای مردمان، خانه خدا را با کمال و شناخت دین، زیارت کنید و از مشاهد و زیارتگاه‌ها، جز با توبه و دل کندن (از گناه و بدی) برنگردید». این حدیث در واقع اشاره به تفسیر آیه

وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ ٱلْإِنْسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ

(۵) است که در آن «یعبدون» به معنای «یعرفون» آمده است.

عارف گران‌مایه ملکی تبریزی در این باره می‌نویسد:

«مناسک حج، به وجود آورنده معرفت نفسی است که در آن، معرفت ربّ مندرج است؛ چنان که حضرت در مناجات شعبانیه عرض می‌کند:

«وَ أَنِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِیَاءِ نَظَرِهَا إِلَیْکَ حَتَّی تَخْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّور ...»

«... و رسیدن به نور عطا فرما و چشمان دلمان را با تابش نظر خود روشن نما؛ تا چشمان دل، پرده‌های نور را کنار زند و به سرچشمه عظمت برسد و ارواح ما به عزّ قدست تعلّق گیرد.»

زیرا آدمی به سبب حجاب‌های ظلمانی و نورانی از وصول به معدن عظمت، در پرده و محجوب است. حجاب‌های ظلمانی عبارت‌اند از: عالم طبیعی که از عالم حسّ و شهادت است و ... و حجاب‌های نورانی، بعد از ترقی از عوالم طبیعی، به افکندن ماده و صورت است و در آن هنگام خویشتن را مجرّد از آن دو می‌بیند و نفس او برای او تجلّی می کند و حقیقت او، از قشرهای ماده و صورت

برهنه و مجرّد می گردد و خویشتن را امری بزرگ می‌نگرد و در این حال باب معارف کشفی برای او گشاده می‌شود و هر آن گاه که حجاب‌های نور طلوع کند و در عوالم نوری تفکر نماید، علم به مبدأ و معاد و حقایق مقامات دینی ... برای او منکشف می گردد. تا این که دیده‌های دل‌ها پرده‌های نور را پاره سازد و به معدن عظمت (منزلت واقعی) برسد و در این حال است که مقام قرب بر وی حاصل می‌شود. (المراقبات ج ۲، ص ۱۹۸)

۱- مجتبی تهرانی، درآمدی بر سیر و سلوک، ص ۴۴

۲- نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت ۱۴۹

۳- ر. ك. به: اخلاق و عرفان، صص ۶۵- ۶۳

۴- عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۸۴

۵- الاحتجاج، ج ۱، ص ۸۱

ص: ۸

ب. معرفت منزلت

انسان پس از شناخت خود و پی‌بردن به ظرفیت‌ها و زوایای وجود خویش، باید در صدد شناسایی منزلت واقعی خود و دستیابی به آن مقام والا برآید؛ یعنی به دنبال جایگاه رفیعی باشد که آفریدگار هستی در هندسه آفرینش برای او قرار داده و از وی خواسته است که زندگی خود را در مسیر رسیدن به آن مقام قرار دهد. برای شناسایی و دستیابی به این منزلت، باید از مراحل و منازل مختلفی گذر کند و سالك عارفی در طریق حق باشد. برای انسان، مقامات و منزلت‌های گونه گون وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها «عبودیت» است. رسیدن به این منزلت‌ها مستلزم آن است که انسان بداند خلیفه خدا در زمین، مسجود فرشتگان، مخلوق تکریم شده و فضیلت یافته خداوند است. به همین جهت باید این برتری و فضیلت را پاس بدارد و خلیفه واقعی حق و جانشین شایسته او در زمین باشد.

انسان تنها موجودی است که در هیچ حدّی محدود نبوده و گستره اش تا بی‌نهایت است. با قبض و بسط وجود او، قوس نزولی و صعودی‌اش سامان می‌یابد. تنها در وجود انسان، مادّیت و تجّرد، فیزیك و متافیزیك، حدوث و قِدَم و خلق و حق پیوند می‌یابد. غیر از انسان، همه پدیده‌ها در محدوده تعیین خود گرفتارند و او است که می‌تواند هر قالبی را بشکند و از هر تعیّنی بگذرد و به مقامی که به وهم کسی نمی‌آید عروج و صعود کند.

بنا به نوشته شیخ شهاب الدین سهروردی، انسان موجودی است قدسی، صاحب علم و اراده و فنا ناپذیر. او از عالم عِلوی به این عالم سفلی سفر کرده و به زندان گرفتار آمده است و چون از منزلگاه آسمانی خویش جدا گردیده، پیوسته در این جهان غریب و افسرده است. اگر انسان جایگاه اصلی خویش را فراموش نکند و در سایه رهایی از وابستگی‌ها و رفع حجاب‌ها، پیوسته در پی نیل به مقام رفیع خویش باشد، نفس او به نور حق منوّر میگردد. تابش نور حقّ که اکسیر اعظم علم و قدرت است، چه بسا موجب می‌شود که انسان بر معارفی دست یابد که دیگران از فهمش عاجزند ... (۱)

بر اساس معارف دینی، حج بهترین فرصت و موقعیت برای درك و فهم مقام راستین انسانی و بازگشت به آن عوالم الهی و قدسی است.

صاحب المراقبات در این باره می گوید:

«خداوند سبحان، بنی آدم را از خاك آفرید و آنان را به سوی قرب و جوار ولقای خود که اعلاـ عِلّیین و مقام روحانیین دعوت فرمود و چون آدمی در اوایل امر به جهت فرو رفتن در ظلمات عوالم طبیعت و اسارت در زندان آب و گِل کره خاکی به این عوالم عالی دست نخواهد یافت به لطف خویش از عالم خودشان معموره‌ای ساخت و نام آن را «بیت الله» گذاشت و آن را مطاف زائران و خواهندگان حضرت او قرار داد تا پیرامونش طواف کنند و آن را زیارت نمایند و با پروردگار خود انس یابند و بر حسب حالات خود، به او مأنوس شوند و بدین ترتیب برای وصول به عوالم ما فوق آن (از عوالم قدس و جهان قرب) آمادگی پیدا کنند و برای این زیارت، نُسُک و راه‌هایی قرار داد که تمام آن‌ها پله‌هایی برای ترقّی و بالاـ رفتن از عالم ملك و عوالم ملكوت، جبروت و لاهوت است. به عبارت دیگر، این مناسك، عامل به آن را برای زیارت کعبه حقیقی، مستعّد و مهیا می‌سازد که درباره آن فرمود: «
لَا یَسَعْنِی أَرْضِی وَ لَا سَمَائِی وَ لَكِن یَسَعْنِی قَلْبُ عَبْدِی الْمُؤْمِنِ
»؛ «زمین و آسمان قابلیت و توان جای گرفتنم را ندارند، بلکه جای من، قلب بنده مؤمنم میباشد.» (۲)

احرام، پله صعود به کمال و منزلت رحمانی

احرام، آغاز حرکتی معنوی، سفری درونی و پویشی فکری است برای شناخت بیشتر خود و رسیدن به منزلت و مقام واقعی. حج گزار با زدودن آرایه‌های مادی از خود و گسستن از تعلّقات نفسانی، در صدد بر می‌آید واقعیت نفس و روح خود را بشناسد. انسانی که

از حقیقت روحی و منزلت واقعی خویش به جهت آسیب‌ها و نارسایی‌های اخلاقی و معرفتی دور شده یا غافل گردیده، می‌تواند با زدودن این زنگارها و موانع و نفس کشیدن در فضای جدید معنوی و عرفانی، به زوایای باطنی و فطری خود پی‌ببرد و به دنبال باز یافتن مقام اصیل خود باشد.

بر این اساس، با مُحرم شدن و در برکردن پوشش ساده و بی‌آرایه، اذعان می‌کند که:

من به علت آلوده شدن به گناهان و غفلت‌ها چیزی نیستم و از منزلت واقعی خویش به دورم و به جهت کم کاری‌ها و نادانی‌ها، در محضر حق، نیازمند مطلقم و به سبب نافرمانی‌ها و دنیا ورزی‌ها، از ساحت قدس و کمال خود بیگانه‌ام ...

آدم (ع) نیز پس از آن‌که در بهشت دچار لغزش شد، از منزلت واقعی‌اش به دور افتاد و لباس نور و کرامت برای مدّتی از او زایل گردید. او با مشاهده وضعیت بی پوششی خود و دور افتادن از رضوان الهی، سخت اندوهگین شد و در صدد توبه و بازگشت

۱- مجوعه مصنّفات: قصّه الغربه الغربیه، ج ۲، صص ۲۷۱- ۲۷۰

۲- المراقبات، ج ۲، ص ۱۹۶

ص: ۹

برآمد. به همین جهت با توصیه جبرئیل احرام حج به تن کرد و نخستین گام برای دست یافتن به جایگاه واقعی خود را با استواری و آگاهی برداشت.

هر حج گزار دیگر نیز به تبعیت از آدم و همه صالحان و شایستگان، با احرام، گامی نو برای کسب معرفت بیشتر و دستیابی به مقام برتر بر می‌دارد و عزم بیت المعمور می کند تا دل و جان خویش را آباد و نورانی سازد.

روشن است که احرام، درس‌ها، حکمت‌ها و اسرار فراوان دارد که در اینجا و با توجّه به داستان حضرت آدم (هبوط و بی پوششی و احرام حج و ...)، به بُعد خود شناسی و منزلت یابی در احرام اشاره می‌شود:

از واقعیت‌های دینی و آموزه‌های قرآنی، داستان پرفراز و فرود حضرت آدم (ع) و هبوط و نزول او از جایگاه و مقام والای خود و قرار گرفتن در دار ابتلا و امتحان و جهان علم و عمل است.

پیوند داستان حضرت آدم (ع) با مبحث حج و به خصوص شناخت نفس و منزلت یابی در آن، روایاتی است که اشعار می‌دارد حضرت آدم (ع) پس از هبوط و قرار گرفتن در زمین و اذعان و اعتراف به اشتباه خود، با راهنمایی جبرئیل (ع)، عزم کوی دوست نمود و به نیت حج و زیارت خانه خدا احرام بست و در آنجا بود که توبه کرد و توانست به مقام و منزلت واقعی خویش، هر چند در این دنیا بازگردد و خلیفه حضرت حق بر روی زمین باشد.

علی ابن ابراهیم از صادق آل محمد (ع) چنین روایت می کند:

«پس از آن که آدم (ع) در زمین صفا از مفارقت بهشت، که در جوار حق تعالی بود، درحال سجده چهل روز گریست، جبرئیل بر وی نازل گردید و گفت: ای آدم، چرا اینچنین می گریی؟!

آدم گفت: ای جبرئیل، چگونه نگریم، در حالی که خداوند مرا از جوار خود دور ساخت و به زمین (هبوط کردم و) فرود آمدم.

جبرئیل گفت: ای آدم، توبه کن. آدم گفت: چگونه توبه کنم؟!

آن گاه خداوند در محل کعبه قبّه‌ای از نور برایش پدید آورد و نور آن اطراف مکّه و کوه‌هایش را روشن ساخت. پس آنجا مُحرم شد و جبرئیل (ع) مأمور گردید که بر آن مکان علامت و نشانی بگذارد و گفت: ای آدم، برخیز و غسل کن و محرم شو (أَمَرَهُ أن یغسل و یحرِمَ) و روزی که آدم (ع) از بهشت هبوط کرد، اوّل ماه ذی قعده الحرام بود و روزی که مُحرم شد و داخل در عرفات گردید روز هشتم ماه ذی حجه بود و مأمور شد به تلبیه و چون ظهر روز عرفه شد، مأمور گردید غسل کند و پس از نماز عصر خداوند کلماتی به وی القا کرد و آن کلمات چنین بود:

«اللّهُمَّ وَ بِحَمْدِکَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَمِلْتُ سُوءاً وَ ظَلَمْتُ نَفْسِی وَ اعْتَرَفْتُ بِذَنْبِی فَاغْفِرْ لِی إِنَّکَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ

». آدم (ع) با حال گریه و مناجات در عرفات ماند و بعد از غروب به سوی مشعر الحرام روان گردید و چون صبح شد، خدا را به کلماتی خواند و خداوند توبه‌اش را پذیرفت ...» (۱)

پوشش ظاهری و باطنی

شخص مُحرم لباس‌های خود را به دور می‌افکند و لباس احرام به تن می کند. این نشانگر آن است که در سفر حج، که آغاز یک سیر روحی و معنوی است، نیاز به تغییرات و دگرگونی‌هایی در ظاهر و باطن انسان است. به همین جهت توجّه او را به پوشش ظاهری و باطنی جلب می کند.

قرآن کریم دستورات و برنامه‌های سازنده‌ای برای انسان ها بیان می کند که در حقیقت دنباله‌ای است از برنامه‌های آدم در بهشت. نخست به مسأله لباس و پوشش بدن که در سرگذشت آدم نقش مهمی داشت اشاره کرده می‌فرماید: «ای فرزندان آدم، ما لباس بر شما فرو فرستادیم که اندام شما را می‌پوشاند و زشتی‌های بدنتان را پنهان می‌سازد»؛

یا بَنی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنا عَلَیْکَمْ لِباساً یُواری سَوْآتِکَمْ ...

ولی فایده این لباس که برای شما فرستاده‌ایم تنها پوشانیدن تن و مستور ساختن زشتی‌ها نیست بلکه لباس تجمّل و زینت نیز فرستادیم که اندام شما را زیباتر از آنچه هست نشان می‌دهد. (۲)

قرآن، به دنبال این آیه که درباره لباس ظاهری سخن گفته، بحث را به لباس معنوی کشانده و آن‌چنان که سیره قرآن در بسیاری از موارد است هر دو جنبه را به هم می‌آمیزد و می‌گوید: «لباس پرهیزگاری و تقوا از آن هم بهتر است» وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیر ...).

تشبیه «تقوا و پرهیزگاری» به «لباس» تشبیه بسیار رسا و گویایی است؛ زیرا همان طور که لباس بدن انسان را از سرما و گرما حفظ می‌کند و سپری است در برابر بسیاری از خطرها و عیوب جسمانی را می‌پوشاند و زینتی

۱- مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۱، صص ۲۷۷- ۲۷۶، ر. ک. به: بحارالأنوار، ج ۳۶، ج ۱۴، وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۶، ج ۲۰ و ...

۲- اعراف ۷، آیه ۲۷

ص: ۱۰

است برای انسان، روح تقوا و پرهیزگاری نیز افزون بر پوشانیدن بشر از زشتی گناهان و حفظ بسیاری از خطرات فردی و اجتماعی، زینت بزرگی برای او است و بر شخصیت و هیبت او نیز می‌افزاید. (۱)

جامه تقوا شما را بهتر است وان به اکرام و تواضع در خور است

بر دو گونه است ار نکو دانی لباس آن یکی مر اهل ظاهر را اساس

وز لباس تقوی آمد بهره‌مند قلب و روح و سر خفی اندرپسند

بهره دل صدق باشد در طلب زان شود پوشیده شهوت هم غضب

در آیه

وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْر ...

، پس از بیان لباس ظاهری و پوشاندن عیوب ظاهر، به ذکر لباس باطن پرداخته است؛ چیزی که زشتی‌های باطن را می‌پوشاند و آدمی را از شرک و گناه، که باعث رسوایی او است باز می‌دارد. تأثر و انفعالی که از کشف عورت ظاهری و باطنی به انسان دست می‌دهد، از یک سنخ است، با این تفاوت که تأثیر از بروز معایب باطنی بیشتر و ناگوارتر و دوامش زیادتر است؛ زیرا حسابگر آن مردم نیستند، بلکه خدای تعالی است و نتیجه اثر هم اعراض مردم نیست؛ بلکه شقاوت و بدبختی دائمی و آتشی است که به دل‌ها سرایت می‌کند و به همین دلیل لباس تقوا از لباس ظاهر بهتر است.

برای تتمیم و تکمیل این نکته، به دنبال جمله مزبور فرمود:

ذلِکَ مِنْ آیاتِ اللهِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُون

(۲) در این جمله، لباس را که انسان به استفاده از آن هدایت شده، آیتی الهی شمرده که اگر انسان به دقّت در آن بنگرد، خواهد فهمید که در باطن او معایب و نواقصی است که آشکار شدنش باعث رسوایی او است و آن معایب عبارت است از رذایل نفسی که اهمیتش به مراتب بیشتر از معایب ظاهری است و پوشاندنش واجب‌تر از پوشاندن عیب و عورت ظاهری می‌باشد و نیز خواهد فهمید همان طورکه برای پوشاندن معایب ظاهری لباس هست، برای پوشاندن معایب درونی نیز لباسی وجود دارد و آن همانا لباس تقوا است که خداوند به آن امر فرموده و به زبان انبیای بزرگوار، برای بشر بیان کرده است.

گفته شده، از جمله شعارهای بت پرستان مکّه آن بود که هنگام طواف خانه کعبه عریان و بدون لباس طواف می‌کردند و می‌گفتند: در لباس، که درآن پروردگار را معصیت کرده‌ایم، طواف نخواهیم کرد؛ همچنان‌که آدم و حوّا عاری از لباس شدند! (۳)

اما قرآن می‌فرماید: «

ولباس التقوی ذلک خیر

» یعنی نیروی تقوا و ایمان و پرهیز از شرک و رذایل اخلاقی و ترک گناهان، بهترین شعار روحی و حقیقت انسانی است و همچنان که عریان بودن بدن در انظار، عیب و نشانه رذالت و بی خردی است و بشر به‌طور فطری از آن منزجراست، همین‌طور شرک و رذایل اخلاقی، بی‌بهره بودن از مقام انسانی است ...

ای بنی آدم فرستادیم ما آنچه شیطان خواست کشفش در قیاس

مر عرب عریان شدندی درطواف که زما در جامه‌ها سرزد خلاف

پس روا نبود که با این جامه‌ها در طواف آییم اندرکعبه ما

آمد این آیت که نزد اهل هوش جامه باشد از قبایح روی پوش

جامه‌ها باشد لباس و ریشتان ساتر از مستقبح و تشویشتان

هست تقوا جامه اهل نیاز که نباشند اهل کبر و اهل ناز .... (۴)

پس به حکم خرد، لباس و پوشانیـدن بـدن، زینت است و بهره‌ای است از خرد و لوازم انسانیت؛ همچنین پاکیزه ساختن روان انسانی از شـرک و رذالت خلقی، زینت و صـفای حقیقی و نیـل به مقـام انسانی است با این تفاوت که لباس زینت ظاهر است؛ ولی ایمان و تقوا زینت حقیقی و کمال معنوی و همیشگی است.

کندن لباس‌های دنیوی

در نخستین عمـل واجب حـج (احرام)، حـج گزار بـا حضور در یکی از میقات‌ها، لباس‌های دنیوی و مادی را از تن به در می‌آورد و لباس پاک و سفیدی می‌پوشد و مُحرم می‌شود. احرام بستن به معنای آمادگی برای آغاز یک حرکت و سیر عظیم روحی و معنوی و تلاش در جهت رسیدن به کمـال و منزلت واقعی است؛ به عبـارت دیگر احرام، انقطاع از دنیا و لغزش‌ها، معصـیت‌ها و آغاز حیاتی طاهر و طیب است.

حج گزاران، طبق فرمان دین، لباس‌ها و پوشـش‌های خود را به در می‌آورند و چیزی از گذشته را به عنوان ساتر قرار نمی‌دهند. البته آنان باید متوجه این نکته باشـند که به جهت وسوسه‌های شـیطان و معصـیت و لغزش‌های مداومشان، پوشش باطنی و نورانی از آنان زدوده شـده و در واقع ایشـان ساتر و پوشـش ندارنـد؛ زیرا لباس معصـیت و گناه، پوشـش واقعی نیست، بلکه عین رسوایی و عریانی است. همان‌گونه که برخی از مشرکان عرب نیز به این نکته واقف شده بودند و می‌گفتند جامه‌ای که در آن معصیت می‌کنیم نه روا باشد که به آن طواف خانه کعبه کنیم. البته آنان تنها به ظاهر امر توجه می‌کردند در حالی که

۱- ر. ک. به: تفسیر نمونه، ج ۶، صص ۱۳۳- ۱۳۱

۲- المیزان، ج ۸، ص ۸۷ ذیل آیه ۲۷ اعراف.

۳- تفسیر انوار درخشان، ج ۶، ص ۲۸۹

۴- تفسیر صفی، ص ۲۳۹

ص: ۱۱

باید ظاهر و باطن توام در نظر گرفته شوند. اگر لباس ظاهری، لباس دنیوی و معصیت است، روح و روان آلوده نیز ظلمانی و ناپاکیزه است. انسان در هر حال باید پوشش ظاهری را حفظ کند، ولی برای حج باید لباس جدید و پوشش پاکیزه‌ای بپوشد و نشان صالحان و پرهیزگاران داشته باشد.

پس توبه و انقلاب، باید با دور ریختن لباس گناهان در ظاهر و کندن علایق مادی و خواسته‌های شهوانی و آلوده باطن و درون باشد. این حرکتی است واقعی و روحی که انسان را همانند آدم (ع) به منزلت و مقام بایسته خود سوق می‌دهد و او را بر سریرعزّت و کرامت می‌نشاند. انسانی که تا کنون مرتکب گناه و معصیت شده، با حضور در میقات [نشانه‌های] گناه و [مادی گرایی] را از نفس خویش بیرون کند و در ظاهر از لباس فاخرو تجمل و امتیاز خواهی و خود نمایی، که چه بسا در دوران زندگانی خود بدان عادت کرده است، برهنه گردد و از آن جدا شود. (۱)

کسی که پس از گذشت سال‌ها از زندگانی آزاد، که همواره در خوش‌گذرانی و انواع گردن فرازی و نعمت و ناز پروردگی بوده و همیشه خود را با تنوّع در لباس‌های فاخر و جامه‌های با نقش و نگار آرایش می‌داده، همین که برای بستن احرام سعادت یافت و شرایط مقرر آن را بر خود هموار کرد، از آن البسه برهنه شده و بر اندام لطیفش جز چیزی که عورت و عیب او را بپوشاند و جامه تن و روپوش آن شمرده شود، چیز دیگری دیده نمی‌شود و این شریف‌ترین واقعه و پیشامدی است که فراموش نخواهد کرد. (۲)

این نکته به روشنی در روایتِ منسوب به حضرت سجاد (ع) آمده است: «فَحِينَ نَزَلْتَ الْمِيقَاتَ نَوَيْتَ أَنَّکَ خَلَعْتَ ثَوْبَ الْمَعْصِيَةِ وَ لَبِسْتَ ثَوْبَ الطَّاعَةِ»؛ «آن گاه که به میقات فرود آمدی [و جامه‌هایت را در آورده، غسل احرام کردی و خواستی لباس احرام بپوشی] آیا نیت کردی که لباس گناه را نیز از خویشتن دور گردانی و جامه طاعت الهی را در برکنی؟!

و نیز: «فَحِينَ تَجَرَّدْتَ عَنْ مَخِيطِ ثِيَابِکَ نَوَيْتَ أَنَّکَ تَجَرَّدْتَ مِنَ الرِّيَاءِ وَ النِّفَاقِ وَ الدُّخُولِ فِي الشُّبُهَاتِ» (۳)؛ «آن هنگام که جامه‌های دوخته را از تن بیرون آوردی، آیا قصد کردی که از ریا و نفاق و امور شبه ناک نیز به درآیی؟»

عارف گران مایه، مرحوم بهاری همدانی نیز می‌گوید:

«باری [حج گزار] چون به میقات رسد، لباس خود را در آورد در ظاهر و لباس احرام بپوشد و در باطن قصدش این باشد که از خودش خلع کرده لباس معصیت و کفر و ریا و نفاق را و پوشید ثوب طاعت و بندگی را و همچنین ملتفت باشد که همچنان که در دنیا خدای خودش را به غیر ثوب زی خود و عادت خود غبار آلود و سر برهنه و پا برهنه ملاقات می‌کند، همچنین بعد از مردن خواهد ملاقات کرد عّمال خدای خود را به کمال ذلّ و انکسار و عریان. در حال تنظیف (غسل) باید قصدش تنظیف روح باشد از شرک معاصی و به قصد احرام عقد توبه صحیح ببندد؛ یعنی حرام کند برخود به عزم و اراده صادقه کلّ چیزهایی را که خداوند عالم حرام نموده بر او که دیگر بعد از مراجعت از مکه معظمه پیرامون معاصی نگردد. (۴)

باید نخست از جامه عصیان بر آیی با جامه طاعت به کوی دلبر آیی

بشکست اگر پایت در این ره با سرآیی تا گام بتوانی زدن در کوی جانان

لباس احرام

حج گزار پس از آن‌که لباس‌هایش را از تن در می‌آورد، لباس احرام، که همان رخت سفید و جامه پرهیزگاری است، می‌پوشد. لباس احرام در ظاهر دو حوله سفید پاک و طاهر است و در باطن لباس نور کرامت و معنویت.

۱- ر. ک. به: حکیم ابوالحسن رفیعی قزوینی، اسرار و معارف حج، ص ۱۸

۲- محمد امامی خوانساری، فلسفه و اسرار حج، ص ۶۴

۳- مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۶۶، ح ۱۱۷۷۰

۴- تذکره المتقین، صص ۸۹- ۸۸

ص: ۱۲

حج گزاری که لباس احرام را به نشانه آغاز مناسک حج می‌پوشد، باید لباس تقوا و پرهیزگاری را نیز بر باطن بپوشاند تا بتواند به منزلت واقعی خویش دست یابد.

امام صادق (ع) در توصیه‌ای به حج گزاران می‌فرماید:

«وَ الْبِسْ کِسْوَةَ الصِّدْقِ وَ الصَّفَا وَ الْخُضُوعِ وَ الْخُشُوعِ وَ أَحْرِمْ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ یَمْنَعُکَ عَنْ ذِکْرِ اللهِ وَ یَحْجُبُکَ عَنْ طَاعَتِهِ». (۱)

«و لباس صدق و صفا و خضوع و خشوع بر تن کن [و چون احرام حج بستی] هر چه که تو را از خدا باز می‌دارد رها کن و از آن دوری گزین.»

به هوش ای دل که میقات است اینجا محل نفی و اثبات است اینجا

از اینجا باید آهنگ سفر کرد یقین خویشتن را بارور کرد

اگر داری سر پیوند با دوست بر آر از دل خروش دوست ای دوست

چو عریان از وجود خویش گشتی تهی از نخوت و تشویش گشتی

به آب توبه جان را پاک گردان شکوفا غنچه ادراک گردان

بریز ازدیده اشک وهای و هوکن درون را چون برونت شست و شو کن

و اکنون باید سیر روحانی و معنوی را برای رسیدن به قله‌های کمال و تعالی آغاز کرد و به مقام و جایگاه والای انسانی دست یافت.

ندای بازگشت (تلبیه)

حرکت صعودی انسان به سوی منزل مقصود، هم ارضی است و هم سمایی. حاجی در حرکت ارضی با بال ذکر حرکت می‌کند و در سیر سمایی با فکر و بصیرت. نکته مهم در حج آن است که آغاز مناسک و اعمال، با تلبیه است؛ یعنی پاسخ‌گویی به ندای رحمانی و اعلام آمادگی و حرکت. این تنها ذکر واجب در حج است و حکایت از آن دارد که هر حرکت و تلاشی، به خصوص امور روحانی و معنوی، باید با نام و یاد خدا آغاز شود و سالک راه خدا، بدون ذکر و یاد او، قدرت و توان رسیدن به مقصود را ندارد.

۱- مصباح الشریعه، ص ۷۴

ص: ۱۳

در روایتی از امام صادق (ع) آمده است: «پس از آن‌که آدم (ع) در زمین صفا از مفارقت بهشت، که درجوار حق تعالی بود، در حال سجده چهل روز گریست، جبرئیل بر وی نازل گردید ... [و چگونگی توبه را برایش بیان کرد و] گفت: ای آدم، برخیز و غسل کن و مُحرم شو ... روزی که محرم شد و داخل در عرفات گردید، هشتم ماه ذی حجه بود و مأمور شد به تلبیه و چون ظهر روز عرفه شد، مأمور گردید غسل کند و پس از نماز عصر خداوند متعال کلماتی به وی القا کرد و آن کلمات این بود:

«اللَّهُمَّ وَ بِحَمْدِکَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ عَمِلْتُ سُوءاً وَ ظَلَمْتُ نَفْسِی وَ اعْتَرَفْتُ بِذَنْبِی فَاغْفِرْ لِی إِنَّکَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ

». آدم (ع) با حال گریه و مناجات در عرفات ماند، بعد از غروب روانه مشعر الحرام گردید و چون صبح شد، خدا را به کلماتی خواند و خداوند توبه او را پذیرفت و پس از آن روانه مکه شد ... (۱)

باید دانست که آدم (ع) با استعداد کامل و فطرت خالص و نورانی آفریده شد و با اجرای برنامه تعلیم اسماء، عنوان خلافت را یافت. بدیهی است، همه انسان‌ها می توانند با آگاهی، عرفان و پرهیزگاری، به قله کمال و تعالی برسند و رستگار و سعادتمند گردند. خداوند نیز نه تنها آدم را بعد از توبه‌اش به دار کرامت و سعادت برگرداند بلکه هر انسانی که راه خطا پیموده، اگر برگردد و به سوی پروردگار خود رجوع کند، او را به دار کرامت و سعادت بر می گرداند. (۲)

صدرالمتألّهین از این بازگشت تحت عنوان حرکت به عالم قدس، وطن اصلی و مکان عالی یاد می کند: «

ففی کلّ مدّة یفیض من عالم القدس الإلهی نفوساً إنسانیّة یرجع ما کمل منها بالعلم و التقوی إلی الوطن الأصلی، و المکان العالی ... (۳) »

بر این اساس است که می گوییم تلبیه:

– اعلام بازگشت به جایگاه قدسی و انسانی است.

– هم اجابت دعوت پروردگار است و هم اعلان حرکت و سیر روحی به سوی کمال و تعالی.

– شعار بندگی و آغاز برای زندگی و بالندگی است.

– ذکری است که هم مسیر را مشخص می کند و هم جایگاه انسان را درجهان هستی می‌شناساند و نشان می‌دهد آدمی در جایگاهی قرار گرفته که مورد خطاب و دعوت پروردگار است. او به این سرزمین فراخوانده می‌شود تا در دریای بیکران رحمت الهی قرارگیرد و همراه و همنوا با فرشتگان و پیامبران نوای بندگی و دلدادگی سر دهد.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «وَ بِهَا لَبَّی الْمُرْسَلُون» (۴) و در حدیثی دیگر از تلبیه امت پیامبر در اصلاب پدران و ارحام مادران، سخن به میان آمده است:

«قَالَ رَسُولُ اللهِ (ص): فِی ذِکرِ کَلَامِ مُوسَی (ع) فَنَادَی رَبُّنَا عَزَّ وَ جَلَّ یَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ فَأَجَابُوهُ کُلُّهُمْ وَ هُمْ فِی أَصْلَابِ آبَائِهِمْ وَ فِی أَرْحَامِ أُمَّهَاتِهِمْ: لَبَّیْکَ اللَّهُمَّ لَبَّیْکَ، لَبَّیْکَ لَا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَکَ وَ الْمُلْکَ، لا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیْکَ، قَالَ: فَجَعَلَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ تِلْکَ الإِجَابَةَ شِعَارَ الْحَج»

(۵)

آدم (ع) نیز پس از هبوط به زمین، با همین پیام عازم زیارت خانه الهی گردید و مسیر توبه و منزلت یابی را آغاز کرد.

تلبیه ذکری است واجب برای حرکت، فرمان برداری و عبودیت؛ چنان که امام صادق (ع) می‌فرماید:

«وَ لَبِّ بِمَعْنَی إِجَابَةٍ صَادِقَةٍ صَافِیَةٍ خَالِصَةٍ زَاکِیَةٍ لِلهِ سُبْحَانَهُ فِی دَعْوَتِکَ مُتَمَسِّکاً بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَی ... (۶) .»

«و آن‌گاه با اجابت صادقانه، خالصانه، بی پیرایه و صاف از دعوت خدا، لبّیک گویان به ریسمان محکم الهی چنگ بزن.»

به گفته عـالم ربانی، مرحوم بهاری همـدانی، حـج گزار بایـد هنگام گفتن لبّیک «ملتفت باشـد که این اجابت، نـدایی است که به او متوجه شـده است: اولّـا صادق باشـد که قبول کردم کلّ طاعتی را که برای خداونـد متعال است و ثانیاً مردّد باشـد که این عمل از او قبول خواهد شد یا نه؟» (۷)

به یقین مهم‌ترین چیزی که خداونـد انسان‌هـا را به آن دعوت کرده، اطـاعت و عبودیت و تلاش برای رسـیدن به قرب الهی است که در سایه معرفت و شناخت بشر و قرار گرفتن در منزلت و جایگاه واقعی انسانی به دست می‌آید.

۱- مخزن العرفان در تفسیر قرآن، ج ۱، صص ۲۷۷- ۲۷۶

۲- ر. ک. به: تفسیر روشن، ج ۱، ص ۲۰۱؛ المیزان، ج ۱، ص ۲۰۳

۳- تفسیر القرآن الکریم، ج ۳، ص ۱۱۱

۴- الحج و العمره فی الکتاب و السنه، ص ۱۵۶، ح ۴۵۱

۵- علل الشرایع، ص ۴۱۶، ح ۳

۶- مصباح الشریعه، ص ۹۰

۷- تذکره المتقین، ص ۸۹

ص: ۱۴

ص: ۱۵

سعی

توضیحی به جای مقاله

وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ یَأْتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأْتینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمیق (۲۷: حج)

لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ یَذْکُرُوا اسْمَ اللهِ فی أَیَّامٍ مَعْلُومات ... (۲۸: حج)

إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَیْهِ أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِما وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَیْراً فَإِنَّ اللهَ شاکِرٌ عَلیمٌ (۱۵۸: بقره)

کسانی که در سال ۱۳۸۶ ه‍. ش. (ذیحجه سال ۱۴۲۸ ه‍. ق.) برای زیارت خانه خدا به مکه مکرمه مشرف شدند، ملاحظه کردند که عملیات ساختمانی بخشی از محل سعی (میان صفا و مروه) تقریباً به پایان رسیده و بخش جدیدی به محل میان صفا و مروه، در قسمت همکف افزوده شده است. این قسمت که در حج سال جاری افتتاح شد و مورد بهره‌برداری قرار گرفت، در حقیقت افزوده‌ای جدید است به عرض مسعی.

شکی نیست که تغییر و تحولات جدید در مشاعر، به جهت کثرت روز افزون حاجیان انجام می‌شود. از جمله افزوده‌ها، طبقات مسجدالحرام در محل طواف و نیز تغییرات اخیر در چند طبقه کردن محل رمی جمرات است که از جهت بحث‌های فقهی، گفتگوها و مباحثات فراوانی را برانگیخته و فتاوای گوناگونی در جواز و عدم جواز از سوی فقهای مذاهب اسلامی صادر گردیده است.

طبیعی است که توسعه مسعی نیز از جهت انطباق با موازین شرعی بحث‌ها و پرسش‌های جدیدی در محافل و مدارس فقه اسلامی برانگخته و پژوهش‌هایی را سبب گردیده است.

با توجه به اهمیت موضوع از نظر مبانی فقهی و احکام شرعی، لازم است صاحب‌نظران در همه کشورهای اسلامی، در این باب بررسی‌های کارشناسی لازم را انجام دهند تا فقها و مجتهدان و صاحبان فتوی رأی نهایی را صادر کنند.

در ایران، تا آنجا که نگارنده آگاهی دارم تاکنون پژوهشی علمی در خصوص این موضوع صورت نگرفته است، لذا تقاضا می‌شود پژوهشگران فقه، به خصوص در حوزه علمیه، با دقت نظر و ارسال نظریات، انتقادات و پیشنهادهای خود، بر ما منّت گذارند.

ص: ۱۶

توسعه مسعی

(گسترش جدید در محل سعی میان صفا و مروه)

با حمد و ستایش خداوند و درود و سلام بر سرور کائنات، پیامبر رحمت، حضرت محمد مصطفی و آل و اصحابش.

در سال‌های اخیر، تعداد زائران و حجاج بیت الله الحرام از رقم دو میلیون گذشته و انتظار می‌رود در آینده این آمار به نزدیک ۱۰ میلیون هم برسد. علت این افزایش، از یکسو رشد جمعیت مسلمان در تمام کشورهای اسلامی و اشتیاق بسیاری از آنان به انجام مناسک حج، به عنوان رکن پنجم از ارکان اسلام می‌باشد.

چه بسا نعمت امنیت و آرامش، افزایش خدمات رفاهی در عربستان، نسبت به حجاج- که در گذشته وجود نداشته- و توجه خاص در سطح حکومت و مردم به این امر، در این رویکرد و ایجاد رغبت بیشتر مؤثر بوده است. افزون بر آن‌که امروزه هزینه‌های سفر حج با کمترین نرخ، در دسترس بسیاری قرار گرفته است. (۱)

این وضعیت ایجاب می‌کند مسؤولان عربستان در پی ایجاد راه حل‌های شرعی برای توسعه مشاعر و محل‌های انجام مناسک حج، که محرومیت مکانی و زمانی دارند، برآیند تا گنجایش این تعداد عظیم از حجاج و زائران را داشته باشد و بتواند پاسخ نیازها و مشکلات آن‌ها را بدهد.

از جمله این مشاعر، که سخت دچار تنگنا و ضیق مکان گردیده، مشعر مسعی با دورهای متعدد آن است. به خصوص با توجه به این‌که اجرای طرح توسعه و تحول در محل رمی جمرات، بعد از حجّ سال ۱۴۲۶ ه‍- ق. آغاز گردید و روشن است که (با تسهیل رمی جمرات) انبوه حجاج با تعداد کثیر، پس از انجام رمی، یکباره همگی راهی مسجدالحرام میشوند تا اعمال طواف و سعی خود را به جا آورند و از احرام خارج شوند.

از این‌رو مطالعه و نگاه علمی منطبق بر دیدگاه شرعی و مبتنی بر قواعد عرفی و براساس رعایت مصالح و دفع مفاسد، این موضوع بسیار اهمیت یافته است.

نظریه فقهی و دینی، براساس شریعت اسلامی در موضوع توسعه مشعر مسعی و حکم به جواز یا عدم جواز آن، متوقف بر شناخت عناصر زیر است:

۱. تعریف دقیق مفهوم صفا و مروه و مراد از آن دو.

۲. بررسی محیط طبیعی و جغرافیایی منطقه صفا و مروه و تغییراتی که در گذشته در آن‌ها به وجود آمده است.

۳. شناخت تحوّلات تاریخی که مشعر در طول تاریخ با آن روبه رو بوده است.

۴. بررسی مستندات و متون فقهی در خصوص حدود مسعی و آنچه باید در ادای عمل واجب سعی انجام گیرد.

در پرتو شناخت این عناصر، می‌توان به حکم شرعی درست در مورد جواز توسعه مسعی از جهت عرضی یا عدم جواز آن، بر حسب نتایج بحث استدلالی دست یافت.

عنصر اول: تعریف و تبیین معنای صفا و مروه

ابتدا ببینیم مراد از دو واژه «صفا» و «مروه» در سیاق آیه شریفه و احادیث نبوی در مورد شعیره سعی در حج و عمره چیست؟ (شعیر مفرد شعائر، به معنای علامت و نشانه است). اما در قرآن کریم، در سوره بقره، آیه ۱۵۸ می‌خوانیم:

إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِما وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَإِنَّ اللهَ شاكِرٌ عَليمٌ

. «براستی که صفا و مروه از شعائر و نشانه‌های خداوند است. پس هر کس برای حج یا عمره به زیارت خانه خدا رود، می‌تواند (بر او روا باشد) که بر آن دو بگردد، (یا میان صفا و مروه سعی کند) زیرا خداوند نسبت به هر آن‌کس که ...»

قرطبی در تفسیر خود، در خصوص صـفا و مروه میگوید: واژه «صفا» در لغت عرب به معنای سنگ صاف است و در این آیه منظور کوه صفا در مکه است که معروف و شناخته شده می‌باشد؛ مانند «مروه» که آن‌هم نام کوهی معروف است. (۲)

۱- البته هنوز میلیونها مسـلمان مشـتاق به دلایل مختلف؛ از جمله فقر و نداری، از سـفر به خانه خدا محروم‌اند و به نظر ما رقم ۲ یا ۳ میلیون نسبت به جمعیت ۵/ ۱ میلیاردی مسلمانان، بسیار اندک است.

۲- «الجامع الاحکام القرآن، ج ۱، ص ۱۷۹).

ص: ۱۷

در کتب و منابع لغت نیز، چنانکه علّامه مرتضی زبیدی گفته، در شرح واژه «صفا» اینگونه آمده است:

«صفا»؛ یکی از مشاعر مکه (شرّفهاالله تعالی) است. کوهی کوچک به صورت دماغه‌ای از کوه ابوقبیس. آیه شریفه

إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللهِ ...

درباره همین کوه است. بر فراز این کوه، خانه‌ای وسیع بنا شده است. مؤلف با همین کلمه کتابش را به پایان برده است. (۱)

«مروه» (/ بهاء، درخشندگی)؛ کوهی است در مکه که نام آن همراه با کوه صفا برده می‌شود. خداوند در کتاب عزیز، از آن‌دو، نام برده است؛

إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللهِ ...

اصمعی، لغوی معروف می گوید: علت نامگذاری مروه به این نام، برّاق و درخشان بودن سنگ آن است (۲)

فقیه و مورّخ، قاضی تقی الدین فاسی می نویسد: صفا همان نقطه آغاز سعی است و آن در اصل، از کوه ابوقبیس است بنابر آنچه بسیاری از علما نوشته‌اند؛ از جمله ابوعبید بکری و همچنین نووی همان را گفته‌اند.

«صفا» موضع مرتفعی است از کوه که دارای پله‌های متعدد است و در آن، سه بند وجود دارد که پله‌ها در بالای بندها و پایین بندها قرار دارد؛ پله‌هایی که از بند اول به سوی بند دوم بالا میرود، سه پله است که در وسط آن بندها قرار می‌گیرد و زیر بندها نیز یک پله است و زیر آن سنگ فرش بزرگی است که در پی آن سه پله قرار دارد و سپس سنگ فرشی مانند سنگ فرش قبلی است که به زمین متصل است، چه بسا که خاک بر روی آن ریخته و زیر خاک پنهان شده است .... (۳)

همچنین علامه فقیه، شیخ عبدالفتاح بن حسین مکی که از علمای مکه مکرمه بوده و شناخت کاملی نسبت به محلات و کوه‌های مکه دارد، در تعریف این دو کوه (صفا و مروه) میگوید:

«صفا»؛ کوهی است که در دامنه شیب دار کوه ابوقبیس قرار دارد ...

لعلع کوهی است که مروه در دامنه آن قرار دارد و محله قراره و خیابان فلق و آغاز محله نقاء بر بالای آن قرار گرفته است.

... و کوه لعلع، قسمتی از دامنه کوه قعیقعان است که در کنف و ظلّ آن قرار گرفته، همانطور که کوه صفا نسبت به ابوقبیس همین حالت را دارد ... (۴)

عنصر دوم: جغرافیای طبیعی صفا و مروه و تغییراتی که در طول تاریخ در آنها رخ داده است:

در طول تاریخ، تغییرات فراوانی مانند شکستگی و بریدگی و زایل گردیدن، در تمام جوانب این دو کوه رخ داده است و در گذشته و اکنون نیز خانه‌ها و حتی کاخ‌های بلند فراز بر آن‌ها ساخته شده است که این اقدامات باعث کاهش مساحت فضایی آن‌ها از تمام جهات، به خصوص از دو سوی شرقی و غربی گردیده است؛ به طوری که صفا و مروه در میان بناهای بزرگی که از سه جهت آن‌ها را احاطه کرده، محدود و کوچک و خلاصه شده است. چنانکه در تصویرهای قدیمی دیده میشود.

بر فراز کوه صفا سه قوس مانند تاج علامتگذاری شده و کوه مروه با یک قوس بزرگ و ممتد از طرف شرق تا منتهیالیه غربی، نشانه گذاری گردیده است. در طول تاریخ اسلام، خلفا همواره تأکید داشته‌اند که این علایم و حدود محفوظ بمانند و آن‌ها را با ساختن بناهایی احاطه می‌کردند که نسبت به آنچه از فضای آن‌ها باقی مانده تعدی صورت نگیرد ... تاریخ نگاران به تفصیل از این اقدامات و بناها نوشته‌اند. (۵)

اقدامات عمرانی در دوران سعودی، در خصوص کوه صفا، با جدا کردن و بریدن آن از اصل خود؛ یعنی کوه ابوقبیس مشخص گردید و تنها برخی از صخره‌های آن در منتهیالیه کوه باقی مانده که به عنوان علامتی از مشعر صفا نگه‌داشته شده است (زیرا صفا یکی از مشاعر الهی است). همچنین نسبت به کوه مروه از اصل خود همین جدایی انجام شده، جز آنکه وجود و سطح مختلف (یا

دو راه غیر همسطح) به سوی حرم شریف در طرف مروه سبب احداث دو مدخل شده است: مدخلی در بالا، برای عبور از فوق، که آن مدخل مساوی با ارتفاع کوه مروه است در طرف بالا ـ که سوی محله قراره میرود و مدخل دیگر در پایین برای اتصال مروه به اصل خود که کوه قعیقعان است، بطور روشن باقی مانده که به محله «مُدّعی» منتهی می‌شود. بدین ترتیب کوه مروه نیز از قطع و شکستگی سنگ‌ها و خلاصه و کوچک شدن از سه جانب فوقانی، شرقی و غربی بینصیب نمانده است.

۱- تاج العروس، ماده «صفو».

۲- تاج العروس، ماده «مرو».

۳- شفاءالغرام باخبار البلد الحرام، ج ۱، ص ۲۷۹.

۴- الافصاح علی مسائل الایضاح علی مذاهب الاربعه، صص ۱۹۱، ۲۵۲.

۵- ر. ك. به: فاسی، شفاءالغرام، ج ۱، ص ۲۹۹

ص: ۱۸

عنصر سوم: تحوّلات تاریخی در مشعر مسعی

در تاریخ «ابی ولید محمد بن عبدالله ازرقی»، در مورد تحوّلات تاریخی مشعر مسعی، فصلی آمده است با عنوان: «ذکر زیاده المهدی الآخره فی شق الوادی من المسجد الحرام»: آخرین افزایش مهدی (عباسی).

«... در گذشته جایگاه سعی (مسعی) در محل مسجدالحرام کنونی قرار داشت و درِ خانه «محمد ابن عباد بن جعفر» که امروز در محل حدّ رکن مسجدالحرام قرار دارد، در کنار محل مناره بنا شده در گلوگاه وادی (درّه) قرار داشت که نشانه مسعی در آن است و در آن روزگار وادی (درّه) از پایین مناره میگذشت که محل فعلی مسجدالحرام را تشکیل می‌دهد ...» (۱)

همچنین ابو ولید ازرقی تحت عنوان: «بحث اندازهگیری فاصله رکن اسود تا صفا و اندازهگیری فاصله مابین صفا و مروه» میگوید: «فاصله میان علامتی که بر باب مسجد است تا علامتی که محاذی آن بر باب خانه عباس بن عبدالمطّلب قرار دارد و بین آن دو علامت عرض مسعی قرار گرفته، ۵/ ۳۵ ذراع (سی و پنج و نیم ذراع) است و فاصله نشانه‌ای که بر باب خانه عباس است تا نشانه‌ای که در کنار خانه ابن عباد قرار دارد، و آن محاذی نشانه‌ای‌است که در حدّ مناره مسجد است و بین آن دو وادی (مسجدالحرام) واقع شده، ۱۲۱ ذراع است.» (۲)

فقیه مورخ، قطبالدین محمد بن احمد حنفی مکی (متوفای سال ۹۸۸ ه-. ق.) بر آنچه فقهای تاریخدانِ پیش از او؛ یعنی ازرقی و فاکهی و فاسی (ت سال ۸۳۳ ه-. ق.) و دیگران ذکر کرده‌اند صحّه می‌گذارد و آنچه قبل از او (در این مشعر) ایجاد گردیده و در زمان او به صورت واقعیتی ثابت و پابرجا در آمده، تأیید میکند و میگوید:

«در گذشته محل سعی (مسعی) در محل فعلی مسجدالحرام بوده است و درِ خانه محمد بن عباس بن جعفر عبادی در کنار رکن فعلی مسجدالحرام، در کنار موضع مناره ساخته شده در گلوگاه وادی واقع در مسجدالحرام کنونی است؛ سپس قسمت عمده خانه محمد بن عباد بن جعفر عبادی را تخریب و مسعی و وادی (قدیم) را در آن قرار دادند. عرضِ آن وادی (در آن زمان) از میله سبز چسبیده به مئذنه‌ای که در رکن شرقی قرار داشت، آغاز میشد و شکل وادی به صورت مستطیلی تا پایین مسجدالحرام ادامه داشت، که اکنون محل جریان سیل است و کاملًا متصل به دیوارهای مسجد بوده است و در حال حاضر در دل مسجدالحرام از جانب رکن یمانی قرار گرفته است.» (۳)

نیازی نیست بیش از این در زمینه مسائل تاریخی صحبت و اطاله کلام شود؛ زیرا جناب دکتر عبدالعزیز بن محمد بن عبدالمنعم، در بحث ارزشمند خود که به شورای هیئت کبار العلما، تحت عنوان «مسعی و تحقیقات تاریخی» تقدیم نموده، حق مطلب را ادا کرده و ما را از بحث بیشتر بینیاز نموده است.

اما قسمت چهارم بحث که مربوط به متون فقهی در خصوص حدود مسعی و تجدید و تعیین دقیق مسافتی است که برای انجام مناسك و ادای وظیفه سعی باید طی شود، در دنباله مقاله در شماره آینده خواهد آمد، ان شاءالله.

۱- اخبار مکه و ما جاء فیها من الآثار اخبار مکه و آثار آن ج ۲، ص ۷۹، و همچنین نگاه کنید به: فاکهی، اخبار مکه فی قدیم الدهر و حدیثه، ج ۲، ص ۱۷۰

۲- ازرقی، اخبار مکه، ج ۲، ص ۱۱۹

۳- تاریخ قطبی، که به نام کتاب «الاعلام بأعلام بیت الله الحرام در تاریخ مکه مشرفه» نامگذاری شده است. ص ۹۸

ص: ۱۹

رساله قدمیه

زندگی و آثار فیضی

دو برادر، یکی ابوالفضـل و دیگری ابوالفیض، فرزنـدان مبارک از مشایـخ صوفیه در آگره بودنـد. نخستین وزیر جلال الـدین محمد اکبر شاه (م ۱۰۱۴) بود و دومی ملک الشـعرای. او مردی ادیب و شاعر و فرهیخته، که دیوانی از او برجای مانـده است. ابوالفیض به سال ۹۵۴ در آگره چشم به دنیا گشود و در روز شنبه، دهم صفر سال ۱۰۰۴، در لاهور دیده از جهان بست.

بسیاری از تذکره‌نویسان، شرح حال کوتاهی از وی آورده‌اند؛ عباراتی‌که مصحّح دیوان فیضی آن‌ها را در مقدمه دیوان گردآورده است. وی تفسیری هم با نام سواطع الالهام بر قرآن نوشته‌که بدون نقطه است. کتابی دیگر هم با همین ویژگی با عنوان موارد الکلام تألیف کرده است.

در مجمع النفـائس آمـده است: شـهریار اقلیم سـخن و تازه‌سـاز رسم‌هـای کهن، نغمـات بیـانش همه ناقوسـی و نمطات کلامش همه قدّوسـی، منشأ ترقی اهـل حال و مردم صاحب کمال، به‌خصوص شـعرا و فصـحا بود. شـیعی فطری، موحـدِ جبلی است. گمان نقص کمال و سستی اعتقاد او، از نقصِ کمال است (دیوان فیضی: ۷).

رساله قدمیه

در میان آثاری‌که در مقـدمه دیوان فیضـی برای وی شـمرده شـده، نامی از رساله قـدمیه دیده نمی‌شود. این آثار عبارت‌اند از: دیوان شعر، خمسه فیضی، مثنوی گجرات، موارد الکم (چاپ کلکته به عربی)، سواطع الالهام (چاپ سال ۱۳۰۶ ق. در هند و ۱۴۱۶ درقم). لطیفه فیضی، گلدسته نظم و نثر، تذکرهٔ

شعرا، لیلاـوتی (در ریاضـی)، مهابهارتـا (دو فصـل از مهابهـارات کـه بـه دسـتور اکبرشـاه، او ترجمه کرد و بقیه فصـول را دیگران)، بهاگوت گیتا، راماین، رساله اکبر.

(دیوان فیضی: ۱۱- ۸)

در این صورت باید رساله قدمیه را هم بر فهرست بالا افزود.

اهمیت این رسـاله به جز نثر زیبای آن و نیز اشـعاری که وی خود در باره موضوع مورد بحث سـروده، در ارائه یک گزارش تاریخی در باره انتقال سـنگی با اثر پای منسوب به پیامبر خدا (ع) از مکه به هند است. وی در این رساله با اشاره به تعیین امیر الحاج از سوی اکبر شاه و توزیع نقود و امتعه از سوی وی، میان اهالی حرمین اشاره بـدین نکته دارد که اشـراف مکه به پاس این خدمت، نشان قدم پیامبرخدا (ع) را به رسم هدیه برای اکبرشاه فرستادند.

در این بـاره تردیـدهایی وجود داشت امـا آنچنـان که فیضـی نقـل کرده، حتی خودِ اکبرشاه، با وجود این تردیـد گفت: ما بایستی از روی احتیاط تعظیم و تکریم خود را نسبت به آن ابراز کنیم. نویسنده برای تأیید اهمیت و اعتبار این نشان، نام چندین نفر از علمای وقت مکه را که مهر تأییـد بر اعتبـار آن زده‌انـد، آورده است. این آگاهی‌هـا در بـاره اشـخاص یاد شـده به لحاظ شـرح‌حال نگاری، جالب توجه است.

این زمان شـمار فراوانی از مسلمانانِ هند عازم حج می‌شدند و گهگاه کسانی هم که از نظر دولت، مغولی بودنشان در مرکز سیاست معقول نبود، به حج فرستاده شده و بازگشت آنان به هند ممنوع می‌شد. حتی یکبار خودِ اکبرشاه نیز اراده حج کرد که دیگران او را منع کردنـد. وی سـلطان خـواجه را به عنـوان امیر الحـاج منصوب کرد و هـدایای فراوانی برای اشـراف مکه و مـدینه و فقرای حرمین فرستاد (اکبرنامه، ج ۲۶۳: ۳). کتاب مستقلی با عنوان]Mecca ligrimage to[ازMichael N .Pearson[به‌طور اختصاصی

در باره وضعیت حج رفتن در هند در فاصله سال‌های ۱۸۰۰- ۱۵۰۰ منتشر شده است.

همچنین متنی با عنوان جواهر التاریخ در تاریخ مکه به دست نویسنده همین سطور انتشار یافت (مقالات تاریخی، دفتر شانزدهم) که از خدمات اکبرشاه و فرزندش جهانگیر به حرمین، در آن مطالبی آمده است.

نسخه‌ها

از رساله قدمیه دو نسخه مبنای کار حاضر بوده است:

۱- نسخه کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، به شماره ۷۹۳۶ که در فهرست همین کتابخانه (۲۰/ ۲۷۵) معرفی شده است. درآنجا مؤلف ابوالفضل فیض الله بن مبارک هندی (متوفّای ۱۰۰۴) شناسانده شده است!

ص: ۲۰

۲- نسخه شماره (۸۲۰۱) ۱۴۰ M فرهنگستان علوم آذربایجان که در قرن یازدهم کتابت شده و تصویر آن به شماره ۱۱۸۲ در کتابخانه آیت‌الله مرعشی نگهداری می‌شود. تصویری از هر دو نسخه به لطف آقای حافظیان در اختیار بنده قرار گرفت. از ایشان سپاسگزارم.

نسخه اوّل، گرچه به لحاظ خط زیباتر است، اما افتادگی‌های فراوان داشته و به‌خصوص برخی از تعابیر عربی از آن نانوشته مانده است. به عکس، نسخه دوم از لحاظ خط نازیبا و ریزتر، اما کامل‌تر است. مواردی را که در نسخه دوم وجود داشته و در نسخه اوّل نبوده، در کروشه افزوده‌ایم. هر دو نسخه متعلق به قرن یازدهم است.

نسخه اول، در ماه صفر ۱۰۱۶؛ یعنی دوازده سال پس از درگذشت مؤلف کتابت شده است. بنابراین، تاریخی که در انتهای رساله آمده، تنها مربوط به نسخه اوّل است و پایان نسخه دوم تاریخی ندارد. با این حال، به دلیل آن‌که در مجموعه‌ای بزرگ قرار دارد که نود رساله در آن است، آگاهیم که در قرن یازدهم کتابت شده است.

عنوان رساله در نسخه اول، همان عنوانی است که در آغاز رساله آوردیم، اما عنوان بالای رساله دوم، تنها عبارت «رساله قدمیه فیضی» است.

رساله قدمیه من مصنّفات حقایق ومعارف نایبی شیخ ابوالفیض فیضی‌هندی- رحمه‌الله-

بسم الله الرّحمن الرّحیم

قدم قلم، در طی مسالک محامد الهی کوتاه است و زبان پیش قدمان مناهج نبوّت، بر صدق این دعوی گواه؛ رحیمی که سروش عنایتش نوای بشارت ادای وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ (یونس: ۲) به‌گوش هوش ارباب ایمان واصحاب ایقان رسانید؛

علیمی که مرشد هدایتش به نعلین نصرت قرین وَ ثَبِّتْ أَقْدامَنا وَ انْصُرْنا عَلَى الْقَوْمِ الْكافِرِينَ مضطربان معرکه جهاد را [بشارت] ثبات داد؛

ملکی که مجاهدین فی سبیل‌الله را به منشور یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدامَكُم نوید فتح [و ظفر] کرامت فرمود؛

قهّاری که چاوش بارگاه جبروتش تمثال يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيماهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّواصِي وَ الْأَقْدامِ عاصیان را موی پیشانی گرفته، سلسله درکات در پا انداخت؛ [در پای انداخت]؛

حکیمی که به رابطه وَ لِيَرْبِطَ عَلى قُلُوبِكُمْ وَ يُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدام دل‌ها را حیات و قدم‌ها را ثبات بخشید؛

قادری که به مقتضای قدرت واقتضای حکمت، ثابت قدمان را در پای لغز «

فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها

» سر داد.

گاه نبی را در پیش راه قربت بدور باش إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوادِ الْمُقَدَّسِ طُوى تأدیب وتربیت نمود وگاه ولی را در قدمگاه عزّت به تشریف پای انداز «قَدَمی هَذِهِ عَلَى رَقَبَةِ كُلِّ وَلِيِّ الله» اطراز اعزاز موهبت فرمود.

عقل شکسته پای را در فضای قضای او، دستگاه قدم نیست؛ و زبان نکته سرای را در ادای ثنای او یارای دم زدن نه؛ «تَعَالَى جَنَابُ مَعرِفَتِهِ عَنِ الأَقدَامِ الأَوهَام» (۱). لمؤلفه:

عقل در راه او قدم نزند در مقام ثناش دم نزند

به قدم طی کجا شود این راه که قدم در رهش بود کوتاه

نیست پا را در این طریق ثبوت ولهُ الکبریاء و الجَبَروت

چه بود سیر خامه سرکش پای چوبین و راه پر آتش

۱- در نسخه ۲: و تقدس کتاب صفته عن الأرقام الأفهام.

ص: ۲۱

و تحیت و تسلیم نثار نبی کریم پیش قدم راه [تعظیم] رسالت، مقدّم نشین صدرگاه جلالت، مبشّری که به نوید جاوید «أَنَا الحَاشِرُ الَّذِی یَحشُرُ النّاس عَلَی قَدَمِی

» خاک نشینان فرامُشخانه فنا را سر بلندی داد؛ شفیعی که به بشارت «

مَنِ اغْبَرَّتْ قَدَمَاهُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ حَرَّمَاللَّهُ جَسَدَهُ عَلَی النَّار

» غبارآلودگان راه خدا را به آب چشمه فردوس شست‌وشو فرمود؛ چون خطاب فَاسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ شنید دست دعا به استقامت قدم برداشت که «اللَّهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمَیَّ عَلَی دِینِکَ». و از آن جا که [مقرّب بارگاه] کبریای [نسخه ۲ بدون کبریای] احدیت فرموده که «شَیَبَتْنِی [سُورَه] هُودٌ» لمؤلفه:

آن قدم بر سرِ سپهر زده پشت پایی به ماه و مهر زده

پرو بال مَلَک خس راهش نُه فلک کرد از قدمگاهش

در کمالات او عدد نرسد به قدمگاه او خِرَد نرسد

کعبه دل حوالی حرمش کعبه جان (۱) نشانه قدمش

و بر آل هدایت مآل و اصحاب سعادت نصاب او؛ رباعی:

آن‌ها که نشستند به ظلّ [زیر] علمش بستند طراز دین ز ذیل کرمش

بودند مقیم آستان حرمش رفتند ره صدق قدم بر قدمش

رَضی الله عَنهُم اجمعین.

بر ضمایر ارباب بصائر مختفی و مستتر نیست که در [لوح] محفوظ کالنّقش فی الحَجَر مرتسم است که به مصداق: وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَیْراً وَأَعْظَمَ أَجْراً (مزمل: ۲۰) جمیع خیرات و مبرّات عباد که از کنج خانه وَ لِلَّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الأَرْض تعین یافته و در روزنامه و نکتب ماقدّموا و آثارهم مسطور و مرقوم است:

۱- در نسخه ۲: به جای «کعبه جان» «خانه دل».

ص: ۲۲

و ظهور صدق وعده کریمه وَ قَدِمْنا إِلی ما عَمِلُوا مِنْ عَمَل در پیشگاه یَوْمَ یَنْظُرُ الْمَرْءُ ما قَدَّمَتْ یَدَاهُ مقرّر ومعلوم؛ بنابرآن، همگی همّت علیای سلطان السّلاطین، قهرمان الماء و الطّین، والی ولایهٔ العظمی، صاحب الخلافهٔ الکبری، حجّهٔ (۱) الله بالحقّ، خلیفهٔ الله المطلق؛ ناظم مناظم العالم، منوّر السوادِ الأعظم، المؤید بالفتح والظفر، المجاهد بالجهاد الأکبر، واقف الأصل و الفرع؛ حافظ مراتب الشّرع؛ ذو الکرامات الجّلیهٔ و المقامات الطیبهٔ؛ مَهبط آیات الجلال و الجمال، مَظهر تجلّیات الشّموس و الضّلال، عالم الأطوار من الآدم إلی الخاتم، کاشف الأسرار فی الخاتم إلی انقراط العالم، کریم الطّرفین الأعظمین، خادم الحرمین الشریفین المحترمین، أمیرالمؤمنین بالمجاهدین و المُغازیین أبو الفتح جلال الدین محمد (۲) اکبر پادشاه الغازی- أدام الله ظلال جلاله علی مفارق دعاهٔ اقباله- درآن مصروف است که از موائد احسان و فوائد امتنان حاضر و غایب و صامت و ناطق را بهره‌مند سازند؛ خصوصاً مجاوران حرمین معظّمین (۳) - زاد هما الله تعظیماً- از صغیر وکبیر و غنی و فقیر به وظایف متوافره و ادرارات متواتره، سال به سال محظوظ گردانند و سال‌ها است چنین قرار یافته که هر سال یکی از اکابر را امیرحاج ساخته، با نقود و امتعه که مجاوران و مسافران آن امکنه شریفه را وفا کند، (۴) به آن صوب [با] صواب می‌فرستند و از توجّه عالی هر ساله (۵) چند هزار کس از فقرا و اغنیا به شرف حج مشرّف می‌شوند و خطبهٔ احسان و ذکر نیک نامی را بر منابر حرمین شریفین بلند می گردانند و فاتحهٔ مزید جاه و جلال و دعای خلود دولت و اقبال در مشاعر اسلام و اماکن عظام می‌خوانند تا آن‌که در: سنهٔ ستّ و ثمانین و تسعمائهٔ [۹۸۶] جناب مستطاب قدسی القاب قدّوسی قباب، تذکرهٔ السّلف بنصرهٔ الخلف، ذو النَسَبِ العالی و الحَسَبِ المتعالی، نیرِ سَماء السَّعادهٔ، مصباح زجاجهٔ السیادهٔ، مورد مکارم الأخلاق، ملاذ أکابر الآفاق، صاحب العلم النّافع والعمل الرافع، الموصوف بالصفهٔ الصفیهٔ المصطفویهٔ و الموسوم بالکنیهٔ العلیهٔ العلویهٔ المؤید منالله الوهّاب، رفیع الدین شاه ابوتراب- دامت برکاته- امیر حاج ساخته، با تحف بی‌قیاس از نقود و اجناس روان کردند.

چون آن سیادت مآب، بعد از ادای مناسک حج و عمره و تقسیم هدایا وایصال عطایا، خواست که بر مسلک العودِ احمد سلوک نماید شرفای حرم و عظمای خاندان کرم که حکومت و ریاست حرمین شریفین، اباً عن جدّ از زمان سید عالم- صلّی الله علیه و آله سلّم- إلی یومنا هذا به ایشان رسیده، بنابر ضابطه محبّت و رابطه مودّت که به حضرت ظلّ اللهی- خلّد ظلاله العالی (۶)- دارند و به تمادی فوائد ایادی نعم و توالی عواید احسان وکرم مخصوص‌اند، به استصواب قضات اسلام و علمای اعلام به رسم تیمّن و تبرّک نشان قدم عرش توأم حضرت سیدکائنات- علیه أکمل الصّلوات والتّسلیمات- به دست آن سیادت مآب ارسال نمودند و حضرت ظلّ اللهی- خلّد ظلاله العالی- به صدق نیت و حسن طویت سه فرسخ به استقبال آمده، به کمال تعظیم و تبجیل به شرف تلثیم (۷) و تقبیل مشرّف شدند. مقدار صد قدم بر دوش نهاده، پیاده آوردند و بعد از آن طبقه سادات بنابر قرب ذاتی به احراز این دولت مبادرت نمودند.

بعد از آن مشایخ وعلما و ارکان دولت، علی تفاوت طبقاتهم و تباین درجاتهم، آن تمثال مقدّس مثال تا به سریر اعلی نوبت به نوبت بر سر نهاده، رسانیدند.

حبّذا سنگ معتدل تمثال نیر بخت وکوکب اقبال

ماه را پیش اوست قدر سُها زر خورشید ازوست خاک‌بها

گوهر فخر تاجدارانست درّه التّاج شهریارانست

سجدگاه همه سرافرازان نازنینان به سجده‌اش (۸) نازان

۱- در نسخه ۲: به‌جای «حجه»، «رحمه» آمده است.

۲- «محمد» در نسخه ۲ نیامده است.

۳- در نسخه ۲ به جای «معظمین»، «شریفین» آمده است.

۴- در نسخه ۲: وفا نماید.

۵- در نسخه ۲: هر سال.

۶- داخل خط تیره در نسخه ۲ نیامده است.

۷- بوسه زدن.

۸- در نسخه ۱ «سجده‌اش».

ص: ۲۳

واین قدم خیر مقدم در جوف کعبه معظّمه بود تا آن‌که در ستّه تسعَ [و] خمسینَ و تسعمائه [۹۵۹] که عمارت حرم تاریخ یافته‌اند دیوار کعبه معظّمه رسنی پیدا کرده بود و علما را در باب شکافتن (۱) آن جهت حرمت اختلاف شده، بعد ازحصول استفتا و وصول فتوی از دارالسّلطنه استانبول چون رخصت تعمیر حاصل شد، (۲) در آن وقت آن تمثال مقدّس را از داخل کعبه معظّمه برآورده در میان گنبدی که در صحن مسجدالحرام است نهاده بودند.

و در تاریخ سمهودی که تاریخ مدینه است و در دیار عرب اعتبار تمام دارد و یکی از افاضل اکابر (۳) از زبان عربی به فارسی آورده، (۴) [چنین] مذکور است که چون حضرت رسالت پناهی- صلّی الله علیه وآله و سلّم- در غزوه خیبر پای مبارک را بر سنگ نهاده آن طرف دیوار عساکر اعدا را می‌دیدند، قدم‌های آن حضرت بر سنگ منقّش شده بود. (۵)

سلطان رسل ماه عجم شاه عرب سنگِ درِ او قبله‌گه اهل طلب

از تابش قهر او که دشمن سوزست گر سنگ شود موم عجب نیست عجب

و نشان قدم آن حضرت در مدینه، معروف و مشهور است. علما و مشایخ زیارت می‌کنند و هم‌چنین در بلده نیشابور یکی از اولیا آورده است و الآن موجود است [و نمایان].

و آن‌چه در رساله [ای] که در باب تمثالی (۶) که در حضرت دهلی است وولایت پناه حقایق دستگاه شیخ عبدالله که یکی از اولاد مخدوم جهان و مخدوم‌زاده جهانیان شیخ جلال بخاری- قدّس سره- است آورده، [و] مذکور است که در باقنه (۷) قلعه (۸) که آن سرور- صلّی الله علیه وآله وسلّم- محاصره کرده بودند، زمینی بود پرگِل. کفّار معجزه طلبیدند که اگر این گل سنگ شود ما حصار را تسلیم کنیم و ایمان آوریم. در آن وقت آن قطعه زمین سنگ شد و نشان‌های (۹) قدم آن حضرت برآن ماند و آن را به تیمّن گرفتند و به اطراف و اکناف بردند و قبله‌گاه (۱۰) حاجات ساختند و درحضرت دهلی جایی‌که آن تمثال مبارک مرکوز است عمارات عالیه ساخته‌اند و خادمان در جوار آن می‌باشند وکعبه خواصّ و عوام است، وحضرت ظلّ اللهی- خلّد ظلاله العالی- چند قریه را وقف مجاوران آن کعبه آمال و قبله اقبال فرموده‌اند و این ضعیف مکرّر به شرف استلام آن مقام (۱۱) مشرّف شده و در آن جا این بیت نوشته: (۱۲)

در زمینی که نشان کف پای تو بود

سال‌ها سجده صاحب نظران خواهد بود (۱۳)

و همانا که لسان الغیب و ترجمان اسرار خاص از برای [این] مقام متکلّم شده و یک بار در آن نواحی در رکاب حضرت اللهی- خلّد ظلاله العالی- روی نموده: (۱۴)

حضرت دهلی ملائک مطاف کعبه قدس است ز بهر طواف

قبله جان کعبه اهل صفا رفته در آن جا قدم مصطفی

طوف حریمش همه را در خور استخاصّه که بر شاه حج اکبرست

۱- در نسخه ۲: در شکافتن.

۲- در منائح الکرم، ج ۳، ص ۳۲۸، اشاره به ترمیم کعبه در سال ۹۵۹ شده اما تفصیل متن در آن نیامده است.

۳- در نسخه ۲ «اکابر» نیامده است.

۴- در نسخه ۲: به فارسی ترجمه کرده.

۵- در نسخه ۲: نقش بست.

۶- در نسخه ۲: تمثال.

۷- «باقنه» بدون نقطه روی دندانه بعد از «ق» نام جایی باید باشد اما کجا؟

۸- در نسخه ۲: در بافته، قلعه [ای] است.

۹- در نسخه ۲: نشان.

۱۰- در نسخه ۲: قبله.

۱۱- در نسخه ۲ بدون «مقام».

۱۲- در نسخه ۲ «نوشته دید».

۱۳- در نسخه ۲: سال‌ها سجده‌گه اهل نظر خواهد بود.

۱۴- در نسخه ۲: نمود.

ص: ۲۴

و درکتب صحیحه مذکور است که معجزات حضرت پیغمبر- صلّی الله علیه وآله [وسلّم و ائمه هدی صلوات الله علیهم] (۱)- بیش از آن است که در شمار آید و قلم محاسبان اخبار و مستخرجان آثار احصا نمایند وچندین هزار کتب مبسوطه در ذکر احوال قدس (۲) منوال آن حضرت پرداخته‌اند (۳) و در سیر برکات آن را به حضرت- صلّی الله علیه وآله و سلم- از مبدأ تا منتهی صحایف و دفاتر ساخته ومع هذا معترف بر عدم استقصای حالات و استیفای ذکر کمالات [آن حضرت] شده‌اند و از آن کتاب‌ها مطوّله مبسوطه که مشتمل بر چهل مجلّد و بعضی کمتر از آن تألیف یافته و اسامی آن‌ها در تاریخ امام یافعی (۴) و شیخ ابن کثیر (۵) و غیر آن مذکور است، در سواد هند نرسیده، و در کتب سیر و رسایل مختصر که در این بلاد متداول است، حرفی از قبول و انکار و نفی واثبات آن به نظر در نیاید. پس احتراز از توهّم انکار این معجزه نمودن و اجتناب از تصوّر طعن در این باب کردن واجب و لازم است.

و اصل در این باب سخن حضرت (۶) ظلّ اللّهی- خلّد ظلاله العالی- که به زبان بدایع بیان در وقت استقبال آن تمثال فرموده‌اند که: هر چند حقیقت صحّت آن از کتبِ صحاح به ما نرسیده اما از حُسن ادب رواست (۷) که از روی احتیاط به‌کمال تعظیم کوشند و شرایط تکریم به تقدیم رسانند که اگر در واقع نشانه قدم اطهر آن سرور- صلّی الله علیه وآله وسلّم- است حق تعظیم به جای آمده باشد و اگر در نفس امر چنان نیست، تعظیمی که به مجرّد حسن ظنّ به ظهور آید، عندالله موجب ثواب جمیل و جزای جزیل خواهد بود؛ چه محض استناد به آن سرور- صلّی الله علیه وآله وسلّم- جهت تعظیم کافی است [انتهی کلامه]. و در اخبار آمده که «لَو اعتَقَد حَجَراً ....» (۸)

ترجمه این کلام است که از حضرت خواجه ناصرالدّین عبدالله- قدّس سرّه- آورده‌اند که اگر بر سنگ سیاه اعتقاد کنی هر آینه از آن معنی (۹) فایض (۱۰) گردد، فکیف سنگی که منسوب به سرور کائنات- علیه افضل التسلیمات (۱۱)- باشد و این سخن به جهت تنبیه جماعتی است که قلوب قاسیه (۱۲) دارند و [مضمون «قلبی- فَهِیَ- کَالْحِجارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً]» (۱۳) به ضمایر ایشان راجع است.

و از اجلّه علما و اکابر مجذوبین که بر صحّت این تمثال مبارک، توقیع کشیده‌اند، یکی قاضی حسن (۱۴) مکّی مالکی است و او ملتجای آفاق و مقتدای به استحقاق است، از اصناف علوم نصابی کامل و نصیبی وافر دارد و رتق و فتق مهام (۱۵)وحلّ وعقد امور اسلام به دست اوست. در علوّ جاه وسموّ منزلت بر جمیع اکابر آن دیار فایق است، مایده افضال مبسوط دارد و صلای نوای بلند، محفل (۱۶) و محیط رجال اوست (۱۷) و منزل او محطّ رجال- سلّمه الله تعالی-.

دیگر قاضی محمد مکّی (۱۸) است و او قدوه علمای عرب است و در [علوم] تبحّر دارد و حافظ کلام مجید است و فایق در ترسّل و تجوید. از علمای عرب به بلاغت و فصاحت و بذل و سماحت ممتاز است و در حرم شریف به افاده علوم دینی اشتغال دارد، (۱۹) سلّمه الله تعالی.

و دیگر میر زکریاست و او سید جلیل الحسب (۲۰) است؛ ذاتش متبرّک و نَفَسش مبارک است. در ریاضت و مجاهده (۲۱) و محافظت احوال کوشیده و به مشرب فقر و فنا و عدم توجّه به دنیا ممتاز است. اکثر اکابر و افاضل از مشکات افادت اقتباس انوار حدیث می‌نماید، وقتی که قاری «قال رسول الله [صلّی‌الله علیه وآله وسلّم] (۲۲) می گوید» بی‌اختیار اشک از چشم او روان می گردد و مضمون (وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ) (۲۳) (مائده: ۸۳) به ظهور می‌آید. عمر شریفش قریب به صد و بیست سال رسیده، با وجود ضعف و پیری در اوقات خمسه از جبل ابوقبیس که مَسکن اوست، در حرم شریف می‌آید و به مواظبت فرایض وسنن اقدام می‌نماید. سلّمه الله تعالی. (۲۴)

دیگری مولانا قطب الدّین حنفی است و او مفتی مکّه معظّمه است- زادها الله تعظیماً-. مدّت چهل سال شده تقریباً که مجاور آن (۲۵) بلده طیبه است و در تفقّه و تدین و فیصل قضایا [و تحقیق مرافعات شرعیه کمال احتیاط می‌رود و علی الدوام به علوم دینی و نشر فضایل] اشتغال دارد. (۲۶) کتابخانه [های] متعدّد دارد (۲۷) و همه را وقف مستفیدان ساخته، در افاده حدیث و اجازه به حدیث

مشغول می‌باشد و در این باب [همم] عالیه دارد و سلّمه الله [تعالی]. (۲۸)

۱- طبق معمول آنچه از این قبیل در کروشه آمده از نسخه ۲ است.

۲- در نسخه ۲: قدسی.

۳- در نسخه ۲: آن حضرت نوشته‌اند.

۴- مقصود مرآه الجنان است.

۵- علی الاصول مقصود البدایه و النهایه است.

۶- در نسخه ۲: بدون «حضرت».

۷- «رواست» حدسی است. «دور است» هم خوانده می‌شود که نامناسب می‌نماید.

۸- در نسخه اصل ناخوانا. این حدیث بی اعتبار و در منابع معمول نیز نیامده است. مضمون آن چنین است که حتی باورداشتن به یک سنگ هم تأثیر خود را دارد.

۹- در نسخه ۲: منفعتی.

۱۰- در نسخه ۲: فائز.

۱۱- در نسخه ۲: الصلوات.

۱۲- در نسخه ۱ گویا به اشتباه: قادسیه.

۱۳- داخل کروشه از نسخه ۲ است و محل آن در نسخه ۱ سفید است.

۱۴- در نسخه ۲: حسین.

۱۵- در نسخه ۲: مهمات.

۱۶- در نسخه ۲ به جای «محفل» مجلس آمده است.

۱۷- در نسخه ۲: به جای «اوست» «است» آمده است.

۱۸- در نسخه ۲: مالکی به جای «مکی».

۱۹- در نسخه ۲ به جای «اشتغال دارد» «مشغول».

۲۰- در نسخه ۲: سید جلیل النسب، جمیل الحسب.

۲۱- در نسخه ۲: مجاهدات.

۲۲- داخل کروشه در نسخه ۲ نیامده است.

۲۳- جای آیه در نسخه ۱ سفید است.

۲۴- «تعالی» در هر سه مورد گذشته از نسخه ۲

۲۵- در نسخه ۲: از مجاوران.

۲۶- داخل کروشه از نسخه ۲ افتاده است.

۲۷- در نسخه ۲ به جای «دارد» «بهم رسانیده».

۲۸- دو مورد کروشه اخیر هم در نسخه ۲ نیامده است.

ص: ۲۵

دیگر میر پادشاه است که او سید عالی نسب و دانشمند [و از علمای] مقرّر ماوراءالنهر است و جمیع علوم ورزیده؛ عمری است که اقامت مکه معظّمه- زادها الله [تعالی] تعظیماً- اختیارکرده و داخل اکابر آن دیار است و مستعدّان عرب و عجم از حوزه درس او مستفید می گردند.

دیگری شیخ عبدالرّحمان فقیه است و [او] از اکابر موالی عرب است. علی الدّوام در حرم شریف به درس تفسیر و حدیث اشتغال می‌نماید و در شهر مبارک رمضان مجلس وعظ می‌دارد و اکابر و اعاظم در پای وعظ او جمع می‌شوند و از حقایق و معارف او استفاضه می‌نمایند سلّمه‌الله [تعالی].

دیگری (۱)شیخ جارالله معلّمی (۲) است و از اعیان علمای عرب است و بر فقه حنفی و شافعی، اصولًا و فروعاً استحضار دارد و به مراسم دیانت وامانت و تقوی و طهارت موصوف است و همیشه به افاده علوم دینی مشغول سلّمه الله [تعالی].

دیگری مولانا (۳) عبدالله سندی است و او مجاور حرم شریف است و او را از علمای مسلّم می دانند و در تدقیق علوم اشتهار دارد و به درس، دوام مشغول است و درسلک اکابر عرب معدود، سلّمه الله [تعالی].

اکنون بعد از ذکر احوال و اسامی این طبقه گرامی به چند رباعی که منظوم این داعی است، ختم می‌نماید.

آن‌ها که به دل نور قدم یافته‌اند از سنگ سیه فیض حرم یافته‌اند

گمراه مشو که رهنوردان حرم منزل به نشانه قدم یافته‌اند

شاهی که سریر عرش جایش باشد اقبال به پای عرش سایش باشد

چون کعبه سزد قبله اصحاب (۴) صفا سنگی که برو نشان پایش باشد

شاهی که درش قبله عالم دانند گرد قدمش سپهر اعظم دانند

هر دل که اثر ندید نبود از وی حقّا که زسنگ خاره‌اش کم دانند

۱- در نسخه ۲ در اینجا و موارد بعدی به جای «دیگری» دیگر آمده است.

۲- در نسخه ۲: معلم.

۳- در نسخه ۲ به جای «مولانا» ملا آمده است.

۴- در نسخه ۲ به جای «اصحاب» ارباب آمده است.

ص: ۲۶

شاهی‌که برات روز دادی شب را در مَحمدتش سنگ گشادی لب را
برخاره نشان قدمش نیست که سنگ وز شوق کفش کرد تهی قالب را
ای پرده نُه فلک طراز عَلَمت سلطانی وکاینات خیل و حشمت
گر ما نرسیدیم به خاک قدمت تا حشر سر ما و نشان قدمت
ای عرش محیط در طواف حرمت دریای محیط تشنه نیم نمت
مشکل که ز جست وجوی تو بنشینم زینگونه که یافتم نشان قدمت
از عمر منم به نیم جانی خرسند از وعده وصلش به گمانی خرسند
از بدرقه مراد واپس مانده افتاده در این ره به نشانی خرسند
فیضی که ز شوق، ناله تا ماه رساند تا شمسه مهر شعله آه رساند
گر ماند ز پیشگاه بزمش محروم این بس که سر خود به قدمگاه رساند
صد شکر که آمد به هزاران اکرام نقش قدم مقدّس خیر انام
فرخنده شد از مقدم خیرش ایام تاریخ قدوم است «خیرالأقدام» (۱)

۱- در نسخه ۱: خیر الایـام. با محاسـبه این دو مورد می توان دریافت که خیر الاقـدام درست است، زیرا سال ۹۸۷ را نشان می دهد. همان طور که در متن رساله آمـده امیر الحاج در سال ۹۸۶ به مکه رفته و به یقین بـازگشت او که همراه خود سـنگ را آورده، سال ۹۸۷ است.

ص: ۲۷

ص: ۲۸

ص: ۲۹

یهودیان مدینه

معنی لغوی و اصطلاحی یهود

پیش از ورود به بحث، معنای لغوی و اصطلاحی واژه «یهود» نیازمند بررسی است:

«یهود» از ریشه «هود»؛ «الهود»، به معنای توبه است. این واژه در قرآن کریم نیز به این معنی آمـده است: إِنّا هُـِدْنا إِلَیْکَ (۱) «أی تبنا إلیک»، (۲) یعنی به سوی تو بازگشتیم.

ابن منظور می گوید:

«و سمّیت الیهود اشتقاقاً من هادوا، أی: تابوا، و یقال: نسبوا إلی یهوذا و هو أکبر ولد یعقوب، و حولت الذال إلی الدال حین عربت». (۳)

«یهود»، جمع است و مفرد آن «یهودی» است. همانگونه که گفته می شود؛ مجوس، مجوسی و عجم، عجمی و عرب، عربی.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «

سُمِّی قومُ موسی الیهود، لقوله تعالی (إِنَّا هُدنَا إِلَیکَ)». (۴)

به‌یهود، بنی اسـرائیل گفتنـد؛ زیرا منسوب به اسـرائیل است و اسـرائیل لقب حضـرت یعقوب ابن اسـحاق بن ابراهیم (ع) می‌باشد. در برخی از روایات آمده است:

«و کان یعقوب إسرائیل الله و معنی اسرائیل الله، خالص الله».(۵)

و امـا در اصـطلاح، به پیروان آیین حضـرت موسـی (ع) که از پیامبران اولوا العزم است، «یهودی» گفته شـده و ایشان را «کلیمی» هم خوانده‌اند.

ی هود در مدینه

گفتار اول: گروه‌های یهودی ساکن مدینه

وقتی از یهود مـدینه سـخن به میـان می‌آیـد، سه طـایفه عمـده یهودی سـاکن مـدینه مراد است، که در اصل یهودی بوده‌انـد و آن‌ها عبارت‌اند از: «بنوقَیْنُقاع»، «بنو نضیر» و «بنوقریظه».

روشن است کسانی که آیین یهود داشـتند؛ چه قبل از اسـلام و چه در زمان پیامبر (ع) در مـدینه میزیسـتند، منحصـر در سه طایفه یاد شده نبودند. افرادی از دیگر قبایل مدینه نیز پیش از اسـلام مشـرک بودند و به آیین یهود درآمدند و گروه‌های کوچکی را تشـکیل دادند.

از ادلّه غیر قابـل انکار بر این ادعا، پیمان نامه‌ای (۶) است که پیامبرخـدا (ع) در همان ماههای نخستینِ ورود به مدینه، آن را با قبایل مختلف ساکن مدینه امضا کردند و اسامی تعدادی از گروه‌های یهودی در آن آمده است.

گفتنی است، سه گروه عمـده یهودی که با پیامبر اسـلام (ع) درگیر شدند، هیچ‌کدام از امضا کنندگان این پیمان نبودند و اسـمی از آن‌ها در این پیمان به میان نیامده است؛ بلکه آنان بعدها، پیمانی با پیامبر (ع) امضا کردند.

اکنون اشـکالی که به برخی از پژوهشـگران تاریخ وارد است، آن است که اینان وقتی به شـرح سرگذشت سه طایفه یهودی معروف در مـدینه می پردازنـد، مـدعی می شونـد که آن سه طایفه از یهود، پیمان خود با پیامبر (ع) را نقض کردنـد! و هیـچ اشاره‌ای به متن پیمان و مفادّ آن نمی کنند.

نکته دیگری که لازم است به آن توجه شود، مسئله تطهیر مـدینه از یهود است. بعضـی از مورخـان محترم تصور می کننـد که آن،

درباره غزوه بنی‌قریظه است (۷) و این جای تأمل دارد، به همان دلیلی که پیش‌تر اشاره شد. شاید منظور ایشان، همین سه گروه عمده باشند؛ زیرا درگیری‌های فرهنگی و نظامی پیامبر (ع) با اینان بوده است.

تا آنجا که بررسی و تحقیقات نشان میدهد، یهودیان دیگری (غیر از این سه گروهِ عمده)، درگیری نظامی و حتی فرهنگی با پیامبر (ع) نداشته‌اند.

گفتار دوم: علّت مهاجرت یهود به مدینه

تاریخ نگاران نوشته‌اند که یهودیان، در اصل، اهل حجاز نبوده‌اند. آنان در کتب مذهبی خود خوانده بودندکه پیامبری از سرزمین یثرب ظهور خواهد کرد؛ از این رو، به این سرزمین کوچ کردند و در انتظار این ظهور بزرگ ماندند (۸) تا جزو نخستین کسانی باشند که به او ایمان می‌آورند.

۱- اعراف: ۱۵۶

۲- العین، ج ۴، ص ۷۶؛ بحارالأنوار، ج ۱۳، ص ۲۱۶

۳- لسان العرب، ج ۳، ص ۴۳۹

۴- مجمع البحرین.

۵- بحارالأنوار، ج ۱۲، ص ۲۱۸؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۳۴۰

۶- برخی از اساتید و پژوهشگران، به زیبایی از آن به «اولین قانون اساسی» تعبیر کرده‌اند.

۷- جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۵۲۴

۸- تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۸۴؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۴۵

ص: ۳۰

مرحوم علامه طباطبایی، در المیزان، به نقل از تفسیر عیاشی، ذیل آیه مبارکه (وَ لَمَّا جاءَهُمْ کِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَ کانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذینَ کَفَرُوا فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللهِ عَلَی الْکافِرینَ (۱) درباره چگونگی ورود و سکونت یهود در مدینه، روایتی از امام صادق (ع) نقل کرده که آن حضرت فرمود:

یهودی‌ها در کتاب‌های خود خوانده بودند که هجرتگاه محمّد، پیامبرخدا (ص) در میان «عیر» و «احُد» خواهد بود؛ ازاین‌رو، برای یافتن آن مکان، از سرزمین خود بیرون آمده، به کوهی رسیدند که آن را «حداد» مینامیدند. گفتند «حداد» و «احد» یکی است و در همانجا متفرق شدند؛ بعضی در «تیما» منزل کردند و بعضی در «فدک» و گروهی در «خیبر».

آنان‌که در «تیما» بودند، تصمیم گرفتند به دیدار برادرانشان بروند. در این اثنا، عربی از آنجا عبور می کرد که شترانی داشت. یهودیان شترانی از وی کرایه کردند. عرب گفت: شما را از میان «عیر» و «احد» عبور می‌دهم. گفتند: وقتی به آنجا رسیدی ما را آگاه کن. عرب هنگامی که به یثرب رسید، گفت: آن «عیر» است و این «احد». یهودیان پیاده شدند و گفتند: به مقصود خود رسیدیم و نیازی به شترهایت نداریم، هرجا میخواهی برو.

آنان به برادران خود در فدک و خیبر نوشتند: ما محل موعود را یافته‌ایم. بشتابید و خود را به ما برسانید. یهودیان ساکن فدک و خیبر در پاسخ ایشان نوشتند: ما در اینجا ساکن شده، اموالی فراهم کرده‌ایم و به شما بسیار نزدیکیم. آنگاه که پیامبر اسلام ظهور کرد، بی درنگ، سوی شما خواهیم آمد.

یهودیانی که به‌یثرب‌آمدند، اموالی برای خود فراهم‌کرده، به‌زندگی روزمره پرداختند. «تبّع» از این ماجرا آگاهی یافت و با آنان وارد جنگ شد. آن‌ها در قلعه‌های خود متحصّن شدند. تبّع محاصره‌شان کرد و امانشان داد تا نزد وی آیند.

تبّع به آنان گفت: من سرزمین شما را پسندیده‌ام و دوست دارم در میان شما باشم.

گفتند: چنین چیزی امکان ندارد؛ زیرا اینجا هجرتگاه پیامبری از پیامبران الهی است و تا او هجرت نکند، کسی چنین حقّی ندارد.

گفت: پس من کسانی از طایفه‌ام را در میان شما می‌گذارم تا آنگاه که پیامبر آمد، وی را مساعدت و یاری کنند؛ لذا دو قبیله «اوس» و «خزرج» را، در میان آن‌ها گذاشت. وقتی تبّعیان زیاد شدند، بر یهودیان یثرب سلطه یافته، اموالشان را می‌گرفتند و یهودیان به آنان می‌گفتند: سوگند یاد می‌کنیم آنگاه که محمد (ص) مبعوث گردد، شما را از سرزمین خود بیرون میرانیم؛ لیکن وقتی خداوند، پیامبر را مبعوث کرد، «انصار» به او ایمان آوردند و یهود کافر شدند. (۲)

مضمون این روایت در منابع مختلف، از جمله، سیره ابن هشام نقل شده است. از این روایت و روایاتی که ذیل آیه أَ هُمْ خَیْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ ... (۳) آمده، استفاده میشود که ساکنان نخستین یثرب، یهودی بوده‌اند.

دکتر جواد علی می‌نویسد:

طبق گفته اخبار، آمدنِ اوس و خزرج به یثرب، بعد از رخداد سیل ارم بوده و علّت آمدن آنان به این سرزمین، به جهت فقر و نیاز به وطن جدید بوده است. هنگامی که آنان در یثرب فرود آمدند، هیچ توان و نیرویی نداشتند و به همین خاطر به آنچه از زمین‌های موات و کم بهره به‌دست می‌آوردند، قناعت می‌کردند، اما مال، ثروت، قدرت و شوکت از آنِ یهود بود. مدت طولانی به همین حال بودند تا این‌که مالک بن عجلان، که از ایشان بود، پیش جبیله غسانی، رییس غسان رفت. (۴)

اما برخی علتِ مهاجرتِ یهود به مدینه و حجاز را حمله بختَنَصَّر به بیت‌المقدس میدانند و داستانی در این مورد نقل می‌کنند. این داستان در منابع شیعی هم وارد شده است.

صاحب تفسیر قمی، از امام صادق (ع) نقل می‌کند که حضرت فرمود:

«آنگاه‌که بنی‌اسرائیل گناه را پیشه خود ساختند وعصیان امر پروردگار کردند، خداوند اراده کرد که بر ایشان کسی را مسلّط کند تا

ذلیل و خوارشان سازد و بکشد شان ... و بختنصّر ایشان را میکشت و وارد هر قریه می‌شد، مردان، زنان، کودکان و هر حیوانی را میکشت. (۵)»

این روایت، اشاره‌ای به کوچ بنی اسرائیل به حجاز یا جای دیگر ندارد و برخی حمله رومیان به فلسطین و سلطه آنان بر این منطقه را علّت مهاجرت یهود به شبه جزیره عربستان میدانند. (۶)

اما آن‌چه قوی‌تر به‌نظر می‌رسد و شواهد زیادی هم آن را تأیید می‌کند، علت مهاجرت یهود به مدینه، همان علم ایشان به ظهور و مهاجرت پیامبر (ع) به مدینه از طریق تعالیم مذهبی یهود است؛ چنانچه از متون تورات نیز استفاده می‌شود.

علامه جعفر مرتضی عاملی (الصحیح، ج ۱)، دکتر جواد علی (المفصل، ج ۶) و بعضی دیگر در این زمینه شواهدی را آورده‌اند.

۱- بقره: ۸۹

۲- المیزان، ج ۱، ص ۲۲۳؛ کافی، ج ۸، ص ۳۰۸

۳- دخان: ۳۷

۴- المفصّل، ج ۶، ص ۵۱۹

۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۸۶

۶- تاریخ صدر اسلام، ص ۵۲؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۲۸، به نقل از الأغانی.

ص: ۳۱

همچنین روایاتی در بحار الأنوار، آمده که صفات حضرت محمد (ع) درتورات را بیان می‌کند؛ صفاتی که آن‌ها تحریفش کرده‌اند. (۱) اما مهمتر، آیه‌ای است از قرآن کریم که تصریح می‌کند یهود نسبت به نبی گرامی (ع) و خصوصیات آن حضرت، از طریق تعالیم تورات آگاهی داشته‌اند:

(الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الامِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْرَاةِ وَالإنجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالمَعْرُوفِ وَیَنْهَاهُمْ عَنِ المُنکَرِ وَیُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّبَاتِ .... (۲)

آنان که از این فرستاده، پیامبر درس نخوانده- که] نام [او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته مییابند- پیروی میکنند؛] همان پیامبری که [آنان را به کار پسندیده فرمان میدهد و از کار ناپسند باز میدارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و ...

این مطلب مسلّم است که یهود مدینه، از طریق بشارت‌های دینی، حضرت محمد (ع) را با مشخصات و علایم کامل و کافی می‌شناختند؛ چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

(یَعْرِفُونَهُ کَمَا یَعْرِفُونَ أبْنَاءَهُمْ وَإنَّ فَرِیقاً مِنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ الحَقَّ وَهُمْ یَعْلَمُونَ. (۳)

کسانی که به ایشان کتاب [آسمانی] داده‌ایم، همان گونه که پسران خود را می‌شناسند، او [محمد] را می‌شناسند و مسلّماً گروهی از ایشان حقیقت را نهفته می‌دارند و خودشان [هم] می‌دانند.» (بقره: ۱۴۶).

آنچه جنبه مذهبی هجرتِ یهود به مدینه را تقویت می‌کند، مناسب نبودن آب و هوای جزیره العرب برای زندگی و مساعد نبودن زمین‌های آن برای کشاورزی است. برای همین است‌که در طول تاریخ، همواره جمعیت این منطقه نسبت به سرزمین‌های همجوار؛ مانند عراق، فلسطین و مصر کمتر بوده است.

از منابع استفاده می‌شود که علت اسلام آوردن برخی از یهودیان؛ مانند عبدالله بن سلام و مُخَیریق، علم ایشان به ظهور پیامبر جدید بوده است و حتی اسلام آوردن اوس و خزرج به پیامبر (ع) و سبقت ایشان در این امر را به این علت می‌دانند که یثربیان، سالیان دراز با یهود مجاور بودند و یهودیان گاهی در مجالس و محافل خود، سخن از بعثت پیامبر عربی به میان می‌آوردند. حتی یهودیان به بتپرستان یثرب می‌گفتند: این پیامبر عربی، آیین یهود را ترویج خواهد کرد و بساط بتپرستی را از جهان بر خواهد چید. همین گفتگوها در روحیه آن‌ها آمادگی عجیبی برای پذیرش آیینی که یهود در انتظار آن بودند، پدید آورده بود؛ به‌طوری‌که شش تن از خزرجیان در نخستین برخورد، به پیامبر (ع) ایمان آوردند و به یکدیگر می‌گفتند: این همان پیامبری است که یهود در انتظار اوست و ما باید در گرویدن به او سبقت بگیریم. (۴)

روایات نیز این مطلب را تأیید می‌کند؛ از جمله روایتی‌که (در تفسیرآیه ۸۹، سوره بقره) گذشت و نیز روایتی که در تفسیر این آیه از ابن عباس نقل شده است:

کَانَتِ الیَهُودُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الأَوْسِ وَالْخَزْرَجِ بِرَسُولِ اللهِ- صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ سَلَّمَ- قَبْلَ مَبْعَثِهِ، فَلَمَّا بَعَثَهُ اللهُ مِنَ الْعَرَبِ وَ لَم یَکُن مِن بَنِی إسرَائیل کَفَرُوا بِهِ وَجَحَدُوا مَا کَانُوا یَقُولُونَ فِیهِ، فَقَالَ لَهُمْ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَبِشْرُ بْنُ الْبَرَاءِ بن مَعرُورُ یَا مَعْشَرُ الیَهُودَ، اتَّقُوا اللهَ وَأَسْلِمُوا فَقَدْ کُنْتُمْ تَسْتَفْتِحُونَ عَلَیْنَا بِمُحَمَّدٍ، وَنَحْنُ أَهْلُ الشِرْکِ وَ تَصِفُونَهُ وَ تَذکُرُونِ أَنَّهُ مَبعُوثٌ ... فَقَالَ سَلامُ بْنُ مِشْکَمٍ أَخُو بَنِی النَّضِیرِ: مَا جَاءَنَا بِشَیْءٍ نَعْرِفُهُ، وَ مَا هُوَ بِالذی کُنَّا نَذْکُرُ لَکُمْ» (۵)

یهودیان، پیش از بعثت، پیوسته ابراز فتح و غلبه بر اوس و خزرج به وسیله پیامبر خدا (ص) می‌کردند، اما آنگاه که خداوند او را از میان عرب مبعوث کرد و او از بنی‌اسرائیل نبود، به او کفر ورزیدند و آنچه را درباره او می‌گفتند، منکر شدند. معاذبن جبل و بشربن براءِبن معرور به ایشان گفتند: ای گروه یهود، از خدا بترسید و مسلمان شوید. شما پیوسته به ما (هشدار میدادید و) می‌گفتید: به وسیله محمد بر ما ظفر خواهید یافت، در حالی که ما اهل شرک بودیم. و اوصاف او را بر می‌شمردید و یادآور می‌شدید که او

مبعوث خواهد شد ... سلّام بن مشکم که از بنی نضیر بود، گفت: چیزی برای ما ارائه نکرده تا او را به پیامبری بشناسیم و او همان نیست که ما به شما یاد آور میشدیم.

۱- بحارالأنوار، ج ۹، ص ۶۵؛ همان، ج ۹، ص ۷۱؛ همان، ج ۹، ص ۸۹

۲- اعراف: ۱۵۷

۳- بقره: ۱۴۶

۴- فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۴۰۹؛ اعلام‌الوری ص ۵۶ هم این مضمون را نقل می‌کند؛ القصص للراوندی، ص ۳۳۲

۵- بحارالأنوار، ج ۹، ص ۶۶؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۸۶ این مضمون را دارد.

ص: ۳۲

و نیز در همین‌جا، در تفسیر آیه شریفه قُلْ مَنْ کَانَ عَدُوّاً لِجِبْرِیلَ ... (۱) از ابن عباس نقل می‌کند: آنگاه‌که حضرت وارد مدینه شدند، ابن صوریا و جماعتی از یهود فدک، از حضرت درباره برخی اوصاف و خصوصیاتش پرسیدند و وقتی پاسخ شنیدند، دیدندکه این خصوصیات همان است که پیش‌تر از طریق تعالیم دینی خود، درباره پیامبر آخرالزمان شنیدهبودند و از آن آگاهی داشتند. (۲)

در تفسیر منسوب به امام عسکری (ع) در ذیل آیه شریفه: (وَآمِنُوا بِمَا أنزَلْتُ مُصَدِّقاً لِمَا مَعَکُمْ ... (۳) آمده است: «فانّ مثل هذا فی کتابکم أن محمداً النبی سیّد الأوّلین و الآخرین».

مجلسی/ نیز در روایتی، ضمن داستان زندگی هاشم، جدّ اعلای پیامبر (ص) نقل می‌کند:

وقتی هاشم برای خواستگاری سلمی به یثرب آمد، یهودیان نور محمدی را بر پیشانی وی دیدند. پس از آن در شیبه (عبدالمطّلب) بن هاشم نیز همان نور را مشاهده کردند و اذعان نمودند که این، نور پیامبر خاتم (ع) است (۴)

مرحوم مجلسی، در جلد پانزدهم بحار، روایات فراوان آورده که حاکی است ایشان علم به خصوصیات و اوصاف پیامبر خاتم داشته و آن اوصاف را بر پیامبر اسلام منطبق می‌دانستند و پیش‌تر به جهت اختصار، به چند نمونه از آن‌ها اشاره کردیم. همچنین از روایاتی که در باره احتجاج پیامبر (ص) هنگام زدن گردن کعب بن اسد وارد شده، همین مطلب استفاده میشود. (۵)

و نیز روایات مربوط به ورود پیامبر (ع) به یثرب و پرسش یهود از آن حضرت که ایشان را به چه چیزی دعوت می‌کند؟ (۶) حاکی از این است‌که یهود از بعثت پیامبر جدید و اوصاف آن آگاه بوده‌اند.

با توجه به همه آن‌چه گذشت، می‌توان چنین نتیجه گرفت‌که، عمده دلیل مهاجرت یهود به مدینه، به سبب علم ایشان به ظهور و مهاجرت پیامبر عظیم الشأن اسلام (ع) به یثرب بوده است. بنابراین، آن‌چه برخی از پژوهشگران، ابراز عقیده کرداند که جاذبه‌های زراعی و تجاری جنوب، موجب مهاجرت به این منطقه گردیده، محل تأمل است؛ (۷) زیرا سرزمین‌های همجوار یثرب؛ مانند فلسطین، مصر، عراق و ایران از این نظر مساعدتر از حجاز بوده و جاذبه بیشتری داشته‌اند.

اما نظر ایشان در این باره که داستان تبّع افسانهاست، اگر این سخن بر اساس نقل ابن هشام باشد ما نیز موافقیم؛ لیکن طبق آن‌چه در منابع شیعه در مورد تبّعیان آمده، باید گفت که جنبه افسانه ندارد و موافق با واقعیت است.

گفتار سوم: ذکر برخی خصوصیات قوم یهود

بند یکم: لجاجت، نژادپرستی و پیمان شکنی

الف) لجاجت: یهودیان با این‌که به خاطر ظهور پیامبر جدید به یثرب مهاجرت کردند و با آن‌که به مشرکان وعده می‌دادند: پیامبری ظهور خواهد کرد و ما به او ایمان خواهیم آورد و به وسیله وی شما را خوار و زبون خواهیم ساخت و با آن‌که بعدها نشانه‌هایی را که در تلمود (۸) دیده بودند، در پیامبر اسلام می‌یافتند؛ چرا به او ایمان نیاوردند؟ و چرا اشکال تراشی نموده (۹) دست به تحریف تورات و کتب دینی خودزدند؟!

در جلد پانزدهم بحار، روایات فراوانی دالّ بر این معنی وجود دارد که ابن هشام نیز در سیره خود، چند مورد را آورده است. (۱۰)

با این‌که آنان هرچه می‌پرسیدند، پاسخ روشن و آشکار می‌شنیدند؛ لیکن برای این که از زیر بار گرایش به اسلام شانه خالی کنند، با لجاجت خاصّی می گفتند:

«بر دلهای ما پرده افتاده است»، (۱۱) «ما سخنان تو را نمی‌فهمیم» و یا به فرموده آیه زیر وانمود کردند که گویا هیچ نمی‌دانند:

وَ لَمَّا جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ نَبَذَ فَریقٌ مِنَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ کِتابَ اللهِ وَراءَ ظُهُورِهِمْ کَأَنَّهُمْ لا یَعْلَمُونَ. (۱۲)

آنگاه که فرستاده‌ای از جانب خداوند برایشان آمد- که آنچه را با آنان بود تصدیق میداشت- گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را

پشت سر افکندند، چنانکه گویی] از آن هیچ [نمی‌دانند.

بنابراین، از ویژگی‌های برجسته قوم یهود، لجاجت آن‌ها است؛ به‌طوری که از آیات قرآن‌کریم به وضوح این مطلب استفاده می‌شود؛ همانطور که از مضمون دو آیه کریمه‌ای که ذکر شد و آیات ۱۴۴ و ۱۴۵ بقره، ۲۳ آل عمران و ۴۶ و ۴۷ نساء (۱۳) استفاده میشود که یهودیان به حقّانیت پیامبر اسلام علم داشته‌اند.

مَثَل معروفِ «بهانه بنی اسرائیلی» که حتی در میان عوام مردم هم مشهوراست، گویای اوج اشکالتراشی و بهانه‌جویی یهود است و در قرآن، در سوره بقره، به نمونه‌هایی از این بهانه‌جویی و اشکال تراشی‌ها برمی‌خوریم؛ مانند داستان ذبح گوساله (۱۴) و نیز آنجا که می‌گفتند:

۱- بقره: ۹۷

۲- بحارالأنوار، ج ۱۵، ص ۵۹

۳- بقره: ۴۱

۴- بحارالأنوار، ج ۱۵، ص ۵۹

۵- الخرائج، ج ۳، ص ۱۰۸۳؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۱۹۸؛ بحارالأنوار، ج ۱۵، ص ۲۰۶

۶- اعلام الوری، ص ۶۹؛ بحارالأنوار، ج ۱۹، ص ۱۱۰

۷- تاریخ صدر اسلام، ص ۵۱

۸- کتبی که بر اساس گفته‌های شفاهی اطرافیان موسی ع نوشته شده.

۹- مانند ابی صوریا.

۱۰- سیرت رسول‌اللّه، ج ۱، صص ۱۸۷- ۱۸۵

۱۱- بقره: ۸۸، وَ قالُوا قُلُوبُنا غُلْفٌ.

۱۲- بقره: ۱۰۱

۱۳- قَدْ نَرى تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضاها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ حَیْثُ ما کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ وَ إِنَّ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ لَیَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ مَا اللهُ بِغافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُونَ.

وَ لَئِنْ أَتَیْتَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ بِکُلِّ آیَةٍ ما تَبِعُوا قِبْلَتَکَ وَ ما أَنْتَ بِتابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَ ما بَعْضُهُمْ بِتابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّکَ إِذاً لَمِنَ الظَّالِمینَ؛ «ما] به هر سو [گردانیدنِ رویت در آسمان را نیک میبینیم. پس] باش تا [تو را به قبله‌ای که بدان خشنود شوی برگردانیم؛ پس روی خود را به سوی مسجدالحرام کن؛ و هر جا بودید، روی خود را به‌سوی آن بگردانید.

درحقیقت، اهل کتاب نیک می‌دانند که این] تغییر قبله [از جانب پروردگارشان] بجا و [درست است؛ و خدا از آنچه میکنند غافل نیست. و اگر هر گونه معجزه‌ای برای اهل کتاب بیاوری] باز [قبله تو را پیروی نمیکنند، و تو] نیز [پیرو قبله آنان نیستی، و خود آنان پیرو قبله یکدیگر نیستند، و پس از علمی که تو را] حاصل [آمده، اگر از هوسهای ایشان پیروی کنی، در آن صورت جدّاً از ستمکاران خواهی بود. بقره: ۱۴۴ و ۱۴۵

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذینَ أُوتُوا نَصیباً مِنَ الْکِتابِ یُدْعَوْنَ إِلى کِتابِ اللهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ یَتَوَلَّى فَریقٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ؛ آیا داستان کسانی را که بهره‌ای از کتاب] تورات [یافتهاند ندانستهای که] چون [به سوی کتاب خدا فراخوانده میشوند تا میانشان حکم کند، آنگه

گروهی از آنان به حال اعراض، روی برمیتابند؟ آل عمران: ۲۳

مِنَ الَّذینَ هادُوا یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ وَ یَقُولُونَ سَمِعْنا وَ عَصَیْنا وَ اسْمَعْ غَیْرَ مُسْمَعٍ وَ راعِنا لَیًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَ طَعْناً فِی الدِّینِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قالُوا سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ اسْمَعْ وَ انْظُرْنا لَکانَ خَیْراً لَهُمْ وَ أَقْوَمَ وَ لکِنْ لَعَنَهُمُ اللهُ بِکُفْرِهِمْ فَلا یُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلیلا.

یا أَیُّهَا الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ آمِنُوا بِما نَزَّلْنا مُصَدِّقاً لِما مَعَکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً فَنَرُدَّها عَلی أَدْبارِها أَوْ نَلْعَنَهُمْ کَما لَعَنَّا أَصْحابَ السَّبْتِ وَ کانَ أَمْرُ اللهِ مَفْعُولًا.

«برخی از آنان که یهودیاند، کلمات را از جاهای خود برمی‌گردانند، و با پیچانیدن زبان خود و به قصد طعنه زدن در دین] اسلام، با درآمیختن عبری به عربی [می‌گویند: «شنیدیم و نافرمانی کردیم؛ و بشنو] که کاش [ناشنوا گردی.»

و] نیز از روی استهزا میگویند: [«راعنا»] که در عربی یعنی: به ما التفات کن، ولی در عبری یعنی: خبیث ما، [و اگر آنان میگفتند: «شنیدیم و فرمان بردیم، و بشنو و به ما بنگر»، قطعاً برای آنان بهتر و درستتر بود، ولی خدا آنان را به علّت کفرشان لعنت کرد، در نتیجه جز] گروهی [اندک ایمان نمیآورند.

ای کسانی که به شما کتاب داده شده است، به آنچه فرو فرستادیم و تصدیقکننده همان چیزی است که با شماست ایمان بیاورید، پیش از آنکه چهرههایی را محو کنیم و در نتیجه آنها را به قهقرا بازگردانیم؛ یا همچنانکه «اصحاب سَبْت» را لعنت کردیم؛ آنان را] نیز [لعنت کنیم، و فرمان خدا همواره تحقق یافته است. نسا: ۴۶ و ۴۷

۱۴- یَفْعَلُونَ إِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ إِنَّ اللهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قالُوا أَ تَتَّخِذُنا هُزُواً قالَ أَعُوذُ بِاللهِ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْجاهِلین.

قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ما هِیَ قالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ لا فارِضٌ وَ لا بِکْرٌ عَوانٌ بَیْنَ ذلِکَ فَافْعَلُوا ما تُؤْمَرُون.

قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ما لَوْنُها قالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ صَفْراءُ فاقِعٌ لَوْنُها تَسُرُّ النَّاظِرینَ.

قَالُوا ادْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ما هِیَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشابَهَ عَلَیْنا وَ إِنَّا إِنْ شاءَ اللهُ لَمُهْتَدُونَ.

قالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ لا ذَلُولٌ تُثیرُ الْأَرْضَ وَ لا تَسْقِی الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لا شِیَةَ فیها قالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوها وَ ما کادُوا؛

«و هنگامی که موسی به قوم خود گفت: «خدا به شما فرمان میدهد که: ماده گاوی را سر ببرید»، گفتند: «آیا ما را به ریشخند میگیری؟» گفت: «پناه میبرم به خدا که] مبادا [از جاهلان باشم».

گفتند: «پروردگارت را برای ما بخوان، تا بر ما روشن سازد که آن چگونه] گاوی [است؟» گفت: «وی میفرماید: آن ماده گاوی است نه پیر و نه خردسال،] بلکه [میانسالی است بین این دو. پس آنچه را] بدان [مأمورید به جای آرید.»

گفتند: «از پروردگارت بخواه، تا بر ما روشن کند که رنگش چگونه است؟» گفت: «وی میفرماید: آن ماده گاوی است زرد یکدست و خالص، که رنگش بینندگان را شاد میکند.».

گفتند: «از پروردگارت بخواه، تا بر ما روشن گرداند که آن چگونه] گاوی [باشد؟ زیرا] چگونگی [این ماده گاو بر ما مشتبه شده، و] لی با توضیحات بیشتر تو [ما ان‌شاء الله حتماً هدایت خواهیم شد».

گفت: «وی میفرماید: در حقیقت، آن ماده گاوی است که نه رام است تا زمین را شخم زند؛ و نه کشتزار را آبیاری کند؛ بینقص است؛ و هیچ لکهای در آن نیست.» گفتند: «اینک سخن درست آوردی.» پس آن را سر بریدند، و چیزی نمانده بود که نکنند. بقره، ۶۷ -۷۱.

ص: ۳۳

«از پروردگارت بخواه تا برای ما از آن‌چه از زمین می‌روید؛ چون سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز، فراهم سازد» (۱) و یا آنجا که از روی لجاجت می‌گفتند: ... إِنَّ اللهَ عَهِدَ إِلَيْنا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِيَنا بِقُرْبانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ ... (۲)؛ «... خدا با ما پیمان بسته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا برای ما قربانیی بیاورد که آتش] آسمانی [آن را] به نشانه قبول [بسوزاند.» نمونه‌های روشنی است که دلالت بر لجاجت آن‌ها دارد.

در قضیه اسلام آوردن عبدالله بن سلام ذکر شده که، عبدالله بن سلام بعد از گفتگو با پیامبر (ع) و سؤال نمودن از آن حضرت، درباره مسائل گوناگون، به آن حضرت ایمان می‌آورد؛ لیکن به پیامبر (ع) عرض میکند: «قوم من از ایمان من آگاهی ندارند، بهتر است قبل از آن‌که آن‌ها آگاه شوند، شما درباره من از آن‌ها سؤال کنید.» پیامبر (ع) از آن‌ها درباره عبدالله بن سلام می‌پرسد، آن‌ها پاسخ می‌دهند: «او بزرگ و بزرگ زاده ماست و درباره او بسیار به نیکی سخن می‌گویند.» آنگاه پیامبر (ع) به آن‌ها خبر می‌دهد که عبدالله بن سلام ایمان آورده است. آن‌ها بلافاصله شروع به بدگویی درباره او می‌کنند و می‌گویند او فردی کذّاب است و مواردی از این قبیل.

ب) نژاد پرستی: دلیل دیگری که باعث شده یهود دین اسلام را، با وجود همه ادلّه وبراهین، نپذیرد، نژادپرستی‌آنان است؛ آیاتی‌که دلالت برنژادپرستی یهود دارد:

- أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُم (۳)؛ «آیا به کسانی‌که خویشتن را پاک میشمارند ننگریسته‌ای؟»

- نَحْنُ أَبْنَاءُ اللهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ (۴)؛ «ما پسران خدا و دوستان او هستیم.»

- وَ قالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كانَ هُوداً أَوْ نَصارَى؛ (۵) «و گفتند هرگز کسی به بهشت درنیاید، مگر آن‌که یهودی یا ترسا باشد.»

- وَ قالُوا كُونُوا هُوداً أَوْ نَصارى تَهْتَدُوا (۶)؛ «و] اهل کتاب [گفتند: یهودی یا مسیحی باشید تا هدایت یابید.»

- أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطَ كانُوا هُوداً أَوْ نَصارى (۷) «یا می‌گویید: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق ویعقوب و اسباط] دوازده‌گانه [یهودی یا نصرانی بوده‌اند؟»

و یا آنجا که می‌گفتند چون پیامبر (ع) از فرزندان اسماعیل است نه از فرزندان هارون، ما به او ایمان نمی‌آوریم.

این مطلب را سلّام بن مشکم، آنگاه که با حُیی بن اخطب، بزرگ طایفه بنینضیر، برای ترک مخاصمه سخن می‌گفتند، با صراحت به دوست یهودی خود گفت:

«به خدا سوگند! تو می‌دانی و ما هم می‌دانیم که محمد فرساده خداست و تمام صفات او در کتب ما آمده است. حال اگر حسد می‌ورزیم و از او پیروی نمی‌کنیم، به خاطر این است که نبوت از خاندان هارون بیرون رفته است.» (۸)

ج) پیمان شکنی: دلیل دیگر نپذیرفتن اسلام از سوی یهودیان، داشتن روحیه پیمان‌شکنی در آنان است. همچنانکه هر سه طایفه از ایشان (بنوقَینُقاع، بنو نضیر و بنوقریظه)، طبق احادیثی، پیمان خود با پیامبر را شکستند و آیاتی از قرآن گواه این مطلب است. (۹)

ایمان نیاوردن یهود به هر دلیلی که باشد؛ نژادپرستی، حسادت، لجاجت یا پیمان شکنی، خداوند تعالی در مورد ایشان می‌فرماید:

(مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الحِمَارِ يَحْمِلُ أسْفَاراً. (۱۰)

مَثَل کسانی‌که] عمل به [تورات بر آنان بار شد] و بدان مکلّف گردیدند [آنگاه آن را به کار نبستند، همچون مَثَلِ خری است که کتاب‌هایی را بر پشت میکشد.

بند دوم: درگیری فرهنگی

از مطالب و مسائلی که شایسته است در اینجا- و لو به اجمال- متذکّر شویم، مسائل علمی و فرهنگی یهود است. یهودیان در جزیره العرب همواره به عنوان اهل کتاب و دانش معروف بودند. جواد علی می‌گوید:

«یهودیان مکان‌هایی داشتند که بزرگان دینشان، احکام شریعت و اخبار پیامبران و روزگاران گذشته و آنچه در «تورات» و «میشنا» آمده را در آنجا تدریس میکردند؛ این مکان‌ها در جاهلیت با نام «المدارس» و «بیت المدارس» شناخته می‌شدند و محلّ اجتماع احبار، رؤسا، سروران و بزرگان بوده و هرگاه مردم جاهلیت می‌خواستند چیزی را بدانند و یا نسبت به چیزی آگاهی یابند، به آنجا مراجعه می کردند.»

و بعد می‌افزاید:

ابن خلدون به موضوع علم یهود و موقعیت فرهنگی آن‌ها نزد اعراب اشاره کرده و گفته است: «هرگاه اعراب مشتاق دانستن چیزی می‌شوند؛ از آنچه مردم دوست می‌دارند بدانند، مانند: علت پدیده‌ها، آغاز خلقت و اسرار هستی، آن‌ها را قبل از هر کسی از اهل کتاب میپرسیدند و از آنان بهره میجستند. (۱۱)

و به خاطر همین بود که عرب، آن‌ها را از نظر علمی کاملًا از خود برتر میدانستند و ما در بررسی تاریخ دوره پیامبر (ع) به نمونه‌هایی از آن بر می‌خوریم؛ از جمله: وقتی مشرکان در مکه با آیین اسلام روبه‌رو گردیدند، برای تحقیق درباره صحت دعوت پیامبر اسلام (ع)، عقبه ابن ابی

۱- وَ إِذْ قُلْتُمْ یا مُوسی لَنْ نَصْبِرَ عَلی طَعامٍ واحِدٍ فَادْعُ لَنا رَبَّکَ یُخْرِجْ لَنا مِمَّا تُنْبِتُ الأَرْضُ مِنْ بَقْلِها وَ قِثَّائِها وَ فُومِها وَ عَدَسِها وَ بَصَلِها قالَ أَ تَسْتَبْدِلُونَ الَّذی هُوَ أَدْنی بِالَّذی هُوَ خَیْرٌ اهْبِطُوا مِصْراً فَإِنَّ لَکُمْ ما سَأَلْتُمْ وَ ضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ الذِّلَّةُ وَ الْمَسْکَنَةُ وَ باؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کانُوا یَکْفُرُونَ بِآیاتِ اللهِ وَ یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ الْحَقِّ ذلِکَ بِما عَصَوْا وَ کانُوا یَعْتَدُون

۲- آل عمران: ۱۸۳

۳- نساء: ۴۹

۴- مائده: ۱۸

۵- بقره: ۱۱۱

۶- همان: ۱۳۵

۷- همان: ۱۴۰

۸- مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۷۳؛ عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی الأعظم، ج ۶، ص ۲۸، به نقل از دلائل النبوه لأبی نعیم، صص ۴۲۸ و ۴۲۹

۹- ثُمَّ أَنتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنفُسَکُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِیقًا مِّنکُم مِّن دِیَرِهِمْ تَظَهَرُونَ عَلَیْهِم بِالْاثْمِ وَالْعُدْوَنِ وَإِن یَأْتُوکُمْ أُسَرَی تُفَدُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَیْکُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْکِتَبِ وَتَکْفُرُونَ بِبَعْض فَمَا جَزَآءُ مَن یَفْعَلُ ذَلِکَ مِنکُمْ إِلَّا خِزْی فِی الْحَیَوةِ الدُّنْیَا وَیَوْمَ الْقِیَمَةِ یُرَدُّونَ إِلَی أَشَدّ الْعَذَابِ وَمَا اللهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ؛

] ولی [باز همین شما هستید که یکدیگر را میکشید، و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون میرانید، و به گناه و تجاوز، بر ضد آنان به یکدیگر کمک میکنید. و اگر به اسارت پیش شما آیند، به] دادن [فدیه، آنان را آزاد میکنید، با آنکه] نه تنها کشتن، بلکه [بیرون کردن آنان بر شما حرام شده است. آیا شما به پاره‌ای از کتاب] تورات [ایمان میآورید، و به پاره‌ای کفر می‌ورزید؟ پس جزای هر کس از شما که چنین کند، جز خواری در زندگی دنیا چیزی نخواهد بود، و روز رستاخیز ایشان را به سختترین عذابها باز برند، و خداوند از آنچه میکنید غافل نیست بقره: ۸۵.

الَّذِینَ عَهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ یَنقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِی کُلّ مَرَّهٔ وَهُمْ لَایَتَّقُونَ؛

همانان که از ایشان پیمان گرفتی ولی هر بار پیمان خود را میشکنند و] از خدا [پروا نمیدارند انفال: ۵۶.

۱۰- جمعه: ۵

۱۱- المفصل، ج ۶، ص ۵۵۷

ص: ۳۴

معیط و نضر بن حارث را نزد یهود مدینه فرستادند و یهود مدینه به آن‌ها گفته بودند درباره سه مسأله از او بپرسید؛ چنانچه توانست پاسخِ پرسش‌ها را به درستی بگوید، او پیامبر خداست. (۱)

و نیز هنگامی که حُیی بن اخطب و کعب بن اشرف با گروهی از یهود به مکه رفتند، در آنجا ابوسفیان رو به آن‌ها کرده، گفت: شما اهل کتاب و علم قدیم هستید، به ما بگویید که آیین ما بهتر است یا آیین محمد؟ (۲)

از این روست که یکی از مشکلات حکومت نوپای اسلام، درگیری فرهنگی با یهود بود. با این‌که «پیامبر (ع) در حکومت خود با سه جبهه درگیر بود و آن‌ها عبارت بودند از: ۱. منافقین ۲. یهودیان ۳. مشرکین؛ امّا عمده درگیری آن‌حضرت با یهودیان، درگیری فرهنگی بود که این، با درگیری در دو جبهه دیگر تفاوت داشت، زیرا یهود به منزله افراد روشنفکر در میان مردم امّی حضور داشتند و اهل کتاب و دارای پیشینه و سابقه بودند.» (۳)

ما نمونه‌هایی از درگیری فرهنگی یهود، با اسلام را پیش‌تر متذکر شدیم و اکنون چند مورد از صدها مورد را برای نمونه ذکر می‌کنیم:

آیه شریفه وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الکِتَابِ لَوْ یُضِلُّونَکُمْ وَمَا یُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا یَشْعُرُونَ (۴) «گروهی از اهل کتاب آرزو می‌کنند کاش شما را گمراه می‌کردند، در صورتی که جز خودشان] کسی [را گمراه نمی‌کنند و نمی‌فهمند.»

یازده نفر از احبار یهود با هم جلسه تشکیل دادند؛ یکی از آن‌ها به دیگران گفت: در نخستین روز با زبان و بدون باور قلبی، داخل در دین محمد می‌شویم و در آخر روز کافر میشویم و می‌گوییم: «ما در کتاب‌هایمان نگریستیم و با علمای خود به شور نشستیم، سرانجام دریافتیم که محمد پیامبر خدا نیست و دروغ او بر ما آشکار گشت و دین او باطل است. روشن است که اگر چنین کنیم، اصحاب او در دین خود دچار شک و تردید می‌شوند و خواهند گفت: آن‌ها اهل کتاب‌اند و از ما به این مسئله آگاه‌ترند. بنابراین، از دین محمد خارج می‌شوند و از دین ما پیروی می‌کنند. (۵)

آیه شریفه إِنَّ الَّذِینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللهِ ... (۶)درباره جماعتی از احبار یهود، از جمله ابی‌رافع کنانه بن ابی الحُقیق، حُیی بن اخطب و کعب بن اشرف نازل شده؛ زیرا کتمان نمودند آن‌چه از صفات حضرت محمد (ع) را که در تورات بوده و به دست خود چیزهایی غیر آن صفات نوشتند و قسم خوردند که این از جانب خداست. (۷)

و نیز آیه شریفه إِنَّ اللهَ عَهِدَ إِلَیْنَا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُول حَتَّی یَأْتِیَنَا بِقُرْبَان تَأْکُلُهُ النَّارُ (۸) درباره جماعتی از یهود؛ از جمله کعب بن اشرف، فنحاص بن عازوراء، مالک بن ضیف و وهب بن یهودا نازل شده است. (۹)

قریش که بزرگترین قبیله عرب از حیث تقدّس به‌شمار می‌رفت، از بُعد علمی و فرهنگی در مقابل یهود خاضع بود و این تسلّط فرهنگی، متأسفانه بعدها نیز ادامه یافت؛ البته پیامبر (ع) با زحمات زیادی کوشید از این سلطه فرهنگی یهود بکاهد، لیکن متأسفانه بعد از پیامبر، افرادی مانند کعب الأحبار و ابو دردا برای نقل تورات و قصه‌گویی آزاد شدند و همان هیمنه فرهنگی سابق اهل کتاب تقویت شد. (۱۰) نمونه بارز آن نیز وجود اخبار زیادی با عنوان «اسرائیلیات» در منابع حدیثی است.

بند سوم: عمل به دستورات دینی

یهود شبه جزیره، احکام دین خود را به درستی انجام نمی‌دادند. به نظر می‌رسد عدم التزام به احکام شریعت، در میان اشراف و بزرگان دینی یهود بیشتر رایج بود تا عوام آن‌ها؛ زیرا آن‌چه از تورات تحریف شده، به دست بزرگان آن‌ها انجام شده (۱۱) و اگر ایمان به جبت و طاغوت بوده، توسط رؤسای ایشان صورت پذیرفته است. (۱۲) اگر تبعیض در اجرای احکام بوده، باز به خاطر همین اشراف بوده، (۱۳) اما به عکس، در میان عوام آن‌ها گاهی مشاهده می‌شود که برای تسلّی در برابر مجازات مرگ، به همدیگر سفارش می‌کنند که صبور باشید و تورات بخوانید. (۱۴)

باز در اینجا این پرسش مطرح می‌شود: با آن‌که تعصب مذهبی زیادی نداشتند و بی‌باکانه کتاب آسمانی را تحریف می‌کردند؛ چرا درمقابل دعوت اسلام، ازدین خود دست بر نداشتند؟

پاسخ این پرسش، از مباحث گذشته دانسته شد که چیزی جز حسدورزی، نژادپرستی، لجاجت و قدرتطلبی بزرگان آن‌ها نبوده است!

گفتار چهارم: پیماننامه مدینه

پیمان همکاری پیامبر (ع) با یهودیان عرب‌تبار، در قالب پیمان‌نامه‌ای بودکه به تعبیر برخی، اولین قانون اساسی مبتنی بر تعالیم اسلام و قرآن به شمار می رفت. پیامبر عظیم‌الشأن اسلام (ع) برای شکل دهی یک نظام سیاسی و تشکیل یک حکومت، می‌باید در جامعه‌ای

۱- سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۷۸

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۰

۳- سخنرانی مقام معظم رهبری در مدرسه فیضیه قم، پاییز ۷۹

۴- آل عمران ۳: ۶۹؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۰۵

۵- بحارالأنوار، ج ۹، ص ۷۰

۶- آل عمران: ۷۷، «کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای ناچیزی میفروشند، آنان را در آخرت بهره‌ای نیست؛ و خدا روز قیامت با آنان سخن نمیگوید، و به ایشان نمینگرد، و پاکشان نمیگرداند، و عذابی دردناک خواهند داشت.»

۷- بحارالأنوار، ج ۹، ص ۷۱

۸- آل عمران: ۱۸۳. «خداوند با ما پیمان بسته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا برای ما قربانیی بیاورد که آتش[آسمانی [آن را] به نشانه قبول [بسوزاند.»

۹- بحارالأنوار، ج ۹، ص ۷۳

۱۰- تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۱۵۲

۱۱- نساء: ۴۶؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۰

۱۲- نساء: ۵۱؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۰

۱۳- مائده: ۴۲ و ۴۳؛ تفسیر قمی، ج ۱، صص ۱۶۸ و ۱۶۹؛ تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۵۶؛ بحارالأنوار، ج ۲۰، ص ۱۶۶

۱۴- مغازی، ج ۲، صص ۳۸۷ و ۳۸۸

ص: ۳۵

که بر اساس ارزش‌های متفاوت درکنار هم زندگی می‌کردند، یک نظام‌نامه‌ای ترتیب می‌دادکه ضمن احترام به عقاید مذهبی مختلف، بر اساس یک سری اصول مشترک، با محوریت رهبری پیامبر (ع) در کنار هم زندگی می‌کردند و همه، ملزم به رعایت آن اصول می‌شدند؛ لذا پیامبر خدا با دعوت از نمایندگان (خبرگان و بزرگان) همه طوایف موجود در مدینه و با هماهنگی با آنان، نظام‌نامه‌ای را ترتیب داد و آن‌را به امضای نمایندگان همه گروه‌ها رسانید؛ البته می‌توان گفت این نظام‌نامه در واقع پایه‌گذاری حکومت اسلامی بود؛ زیرا اصول این قرارداد بر اساس قرآن بود و در آن تصریح شده بود که مرجع اختلافات، خدا و رسول خداست و در امور مختلف، مرجع رسیدگی کننده، حضرت محمد (ع) خواهد بود.

بعد از آن‌که پیامبر (ع) به گروه‌های موجود در مدینه، با محوریت اسلام و زعامت خویش نظم داد، با یهودیانِ بنی‌قینقاع، بنی‌نضیر و بنی‌قریظه نیز پیمان‌نامه‌ای امضا کرد که مفادّ آن چنین است:

«به‌موجب این قرارداد، پیامبر با هریک از سه گروه پیمان می‌بندد که هرگز به‌ضرر پیامبر و یاران آن حضرت گام بر ندارند و به وسیله زبان و دست، ضرری به او نرسانند. سلاح و مرکب در اختیار دشمنانش نگذارند. اگر به‌خلاف متن این قرارداد رفتار کردند، دست پیامبر در ریختن خون وضبط اموال و اسیرکردن زنانو فرزندانشان، باز خواهد بود. این قرارداد از سوی بنی‌قینقاع به امضای مخیریق و از سوی بنی‌نضیر به امضای حُیی بن اخْطب و از جانب بنی‌قریظه به امضای کعب بن اسد رسیده است.» (۱)

این، همان پیمانی است‌که هریک از گروه‌های یهود (بنوقینقاع، بنونضیر و بنوقریظه) یکی پس از دیگری آن‌را نقض نمودند و سپس به سزای این عمل خود رسیدند.

گفتار پنجم: تغییر قبله

در مباحث گذشته اشاره کردیم که انگیزه دیگر درگیری پیامبر (ع) با یهود، ریشه فرهنگی داشت؛ یعنی از مسائلی که یهود از آن بهره‌برداری سوء فرهنگی بر ضدّ اسلام می‌کردند، نمازگزاردن پیامبر و مسلمانان به سوی بیت المقدس بود و این موضوع موجب طعنه زدن یهود شده بود، تا آنجا که می‌گفتند: محمد قبله نداشت تا آن‌که ما بر او یاد دادیم! (۲)یا این که می‌گفتند: تو تابع ما هستی و به سوی قبله ما نماز می‌خوانی! (۳) بنابراین، پیامبر (ع) بسیار آزرده خاطر گردید و شب هنگام چشم به آسمان‌ها دوخته، منتظر امر الهی بود.

پیامبر (ع) در مسجد بنی‌سالم، مشغول‌گزاردن نماز ظهر بودندکه جبرئیل نازل شد و بازوان حضرت را گرفت و او را به سوی کعبه چرخانید (که البته این چرخش تقریباً ۱۸۰ درجه بود) و این آیه نازل گردید: قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِیالسَّمَاءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ المَسْجِدِ الحَرَامِ ...؛ (۴) «ما] به هر سو [گردانیدنِ رویت در آسمان را نیک میبینیم. پس] باش تا [تو را به قبله‌ای که بدان خشنود شوی برگردانیم؛ پس روی خود را به سوی مسجدالحرام کن ...»

برخی، زمان تغییر قبله را، ماه هفتم هجرت نوشته‌اند (۵) برخی دیگر گفته‌اند: ماه شانزدهم یا هفدهم بوده (۶) و برخی ماه هفدهم هجرت دانستهاند. (۷) برخی از محققین آن‌را هفده تا نوزده ماه بعد از هجرت ذکر کرده‌اند. (۸) زمانی که قبله از بیت‌المقدس به سوی کعبه تغییر یافت، برای یهودیان، گران تمام شد. آنان نگران شدند؛ زیرا این عمل، شکستی برای آن‌ها و استقلالی برای مسلمانان بود. در عین حال طعنه زدند که چرا مسلمانان قبله خویش را تغییر دادند. (۹)

این مسأله موجب تشدید حسادت و کینه ورزی یهود گردید.

۱– فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۴۶۶؛ به نقل از بحارالأنوار، ج ۱۹، صص ۱۱۰ و ۱۱۱؛ واقدی قریب به همین مضمون را در مغازی، ج ۲،

ص ۳۴۰ نقل کرده است.

۲- شهیدی، سیدجعفر، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۶۹

۳- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۳

۴- بقره: ۱۴۴

۵- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۳

۶- شهیدی، سیدجعفر، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۴۱۹

۷- همان، ص ۶۹؛ فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۴۸۳

۸- حسینی، علی‌اکبر، تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۲۰۱

۹- بقره: ۱۴۲

ص: ۳۶

ص: ۳۷

ص: ۳۸

ص: ۳۹

وضعیت شیعه در مدینه

مقدمه

به نظر می رسد از زمان مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی، نماینده‌ای برای شیعیان مدینه اعزام می‌شده است. نخستین نماینده، مرحوم آیت الله سید محمد تقی آل احمد طالقانی بوده است. وی در سال ۱۳۳۰ به تعبیر برادرش شمس آل احمد «به مرگ مشکوکی در مدینه کشته شد. آن برادر، روحانی بود و نماینده آیات عظام اصفهانی و بروجردی در مدینه و مدینه کانون وهابی‌ها» (از چشم برادر: ۱۲۳) پس از وی، مرحوم جناب حجت الاسلام و المسلمین شیخ عبدالحسین فقیهی رشتی، گویا در ایام حج اعزام می‌شده است. این‌که از چه زمانی تا چه زمانی بوده آگاه نیستیم. هرچه هست بعدها شاید از حوالی سال ۴۳ یا اندکی بعد، مرحوم سید احمد لواسانی به مدینه رفته و در آنجا مقیم شدند و به امور شیعیان رسیدگی می‌کردند. دو نامه از ایشان در باره ساختن حسینیه شیعیان در مجموعه اسنادی است که از سوی بیت مرحوم آیت‌الله میلانی در کتاب علم و جهاد منتشر شده است.

گویا پس از فوت مرحوم لواسانی، آقا زاده ایشان با نام سید محمد لواسانی در مدینه منوره باقی ماندند که تاکنون هستند. آقازاده یگر ایشان، آقای محمد علی لواسانی در وزارت خارجه هستند و زمانی سفیر ایران در تانزانیا بودند. علی الاصول باید اسناد دیگری نیز در این زمینه در بیت ایشان مانده باشد.

اما مرحوم عبدالحسین رشتی قمی از علما و مدرسین حوزه علمیه قم و فردی شناخته شده بوده است. به نوشته رازی: وی در سال ۱۳۲۱ ق. در نجف اشرف متولد و پس از بلوغ و رشد، مقدمات را خدمت مرحوم میرزا مجید گنجه‌ای خوانده و سطوح را نزد مرحوم آقا شیخ حسین رشتی و شیخ محمدعلی کاظمینی و سید علی کازرونی و شیخ علی مازندرانی و دروس فقه و اصول استدلالی را از مرحوم میرزا علی ایروانی و آیت الله حاج شیخ محمد حسین اصفهانی و آیت الله نائینی و مرحوم والد ماجد استفاده نموده و در سال ۱۳۵۰ به قم مهاجرت و در درس آیت الله حائری حاضر گردیده و بعد از آن مرحوم، ۱۸ سال از دروس و بحث آیت الله العظمی بروجردی استفاده کرده و چند سالی از طرف معظم له در فصل حج به مکه و مدینه، برای رسیدگی به امور شرعی حجاج ایرانی مسافرت نمود و تاکنون همه ساله این توفیق را داشته و دارد و در حوزه علمیه برای عده‌ای از فضلا تدریس فقه و اصول می‌نماید. دارای تصنیفات چندی است چون شرح کفایه و شرح بر مکاسب (گنجینه دانشمندان: ۲/ ۲۲۲- ۲۲۳).

اعتبار وی در حوزه، چندان بوده است که نامش ضمن اسامی افرادی آمده است که به همراه حاج آقا مرتضی حائری، سید احمد زنجانی، امام خمینی و عده‌ای دیگر طرحی برای اصلاح حوزه تقدیم آیت الله بروجردی کرده‌اند. از قضا کسی که طرح را خدمت آیت الله برده، مرحوم فقیهی رشتی بوده است. (مصاحبه مرحوم سلطانی با مجله حوزه، ش ۴۳- ۴۴).

به نظر می رسد پس از درگذشت مرحوم سید محمد تقی آل احمد طالقانی، آقای فقیهی رشتی هرسال به عنوان نماینده آیت الله بروجردی به حج می‌رفته و مدتی در حرمین باقی میمانده است.

آنچه از گزارش حاضر، که به احتمال در سال ۱۳۴۰ تهیه شده، بر می‌آید این است که وی پیش از آن هم مکرر به حج مشرف شده و شناخت نسبتاً خوبی از وضعیت شیعیان مدینه داشته است.

وی در سال‌های بعد از فوت آیت الله بروجردی نیز همچنان در مدینه به کار حجاج رسیدگی می‌کرده است. این‌که این زمان نماینده کدام یک از مراجع بوده، آگاه نیستم. تدریس وی در قم ادامه داشته و گویا از طرف آیت الله گلپایگانی برای مدتی (میان سال‌های ۴۷ تا ۵۰) از ممتحنین حوزه بوده است.

اما نشریه جهان دانش که به صورت سالنامه منتشر می‌شده و دست کم سه شماره از آن منتشر گردیده، تحت نظر سه نفر بوده است:

عباس و محمد شیخ الرئیس و محمد حسن صالحی کرمانی. این نشریه از حوزه علمیه کرمان انتشار می‌یافته و در شماره سوم نشریه، که مقاله حاضر در صص ۱۹۱- ۱۸۲ منتشر شده، از آقای فقیهی به عنوان مؤلف یاد کرده و زیر آن نوشته شده است:

«رهبر شیعیان عربستان سعودی. از دوست ارجمند جناب حجت الاسلام و المسلمین قائم مقامی که طی تماس تلفنی از مرکز اسلامی هامبورگ بنده را مورد لطف قرار داده و به این مقاله رهنمون شدند، سپاسگزاری می کنم.»

ص: ۴۰

مدینه به حسب جغرافیایی از مناطق استوایی شمرده نمی‌شود [زیرا] ارتفاع مدینه منوره از سطح دریا حدود ششصد و نوزده متر است و خود مدینه در طول سی و نه درجه و پنجاه و پنج دقیقه شرق خط استوا و عرض بیست و چهار درجه و پانزده دقیقه از شمال خط استوا واقع شده، در تابستان حرارت سایه حدود چهل درجه فوق صفر و در زمستان نوعاً ده درجه بالای صفر است. روی این حساب مدینه از مناطق استوایی شمرده نمی شود و چون منطقه کوهستانی است، هوا نوعاً صاف و روشن، خصوصاً طرف غروب هوا کاملا صاف است.

قسمت‌های شهر مدینه، آنچه در اطراف حرم است، همه دارای کوچه‌های تنگ و خانههای عجیب و غریب چند مرتبه‌ای [طبقه ای] است و اصلاحات شهری، نوعاً در قسمتهای شمالی شهر شده و عقیده دارم این قسمت از خانه های تنگ و تاریک جنوب حرم مطهر نبوی خوب است به همین صورت حفظ بشود؛ چون تمام این خانه‌ها منزل‌های صحابه بزرگ و ائمه بزرگ: و اولاد آن‌ها می‌باشد و هنوز به اسم آن‌ها نامیده می‌شود و این آثار تاریخی باید به همین صورت برای عبرت و اعتبار محفوظ بماند و آنچه اصلاحات و تغییر وارد می‌شود در غیر این منطقه صورت بگیرد. هنوز خانه حضرت صادق و عده‌ای از سادات بنیالحسن در طرف جنوب مسجد نبوی و خانه اصحاب، به خصوص ابو ایوب انصاری باقی و به همین اسامی نامیده می شود. (رجوع شود به کتاب وفاء الوفا فی اخبار دار المصطفی)

نفوس مدینه مرکب از عناصر مختلفی است که نوعاً از نقطه نظر ثواب از تمام نقاط و ممالک اسلامی در مدینه جمع شده‌اند. هر فامیلی را ملاحظه می‌کنید پس از چند پشت قطعاً به یکی از ممالک اسلامی یا غیر اسلامی می‌رسد که نوعاً برای درک فیض مجاورت مرقد مقدس نبوی از مملکت خود هجرت کرده و در مدینه و آن‌ها که تحمل بیشتری داشتند در مکه مجاورت اختیار کرده‌اند.

اخیرا در موقع انقلاب اکتبر، عده زیادی از مسلمانان نواحی ترکستان و شهرهای قفقاز و بخارا و تاشکند، زندگی خود را رها کرده به حجاز آمده‌اند و عموماً این‌ها به زبان فارسی آشنا می‌باشند و تقریباً زمام امور اقتصاد و کسب های متوسط دست این مهاجرین تازه وارد است و اما مردمان اصلی حجاز نوعاً اهل کسب و جدیت در استنتاج نیستند و علتش هم این است که در مکه و مدینه همه ساله از طرف حجاج و اهل خیر ممالک اسلامی خیرات ومبرّات زیادی به طرف حجاز سرازیر می شود. علاوه، اوقافی که اطراف ممالک اسلامی از طرف مردمان مسلمان متموّل ممالک اسلامی برای سکنه و مجاورین مدینه و مکه وقف شده، هر سال به حجاز می رسد و این‌ها طبعاً مردمان را تنبل بار می‌آورد و اگر کسی درست در اوضاع و احوال سکنه مکه و مدینه مطالعه بکند، کم و بیش مردم اصلی آنجا را تنبل و بی کار و گدا می‌بیند و در سایر مشاهد مشرّفه هم کم و بیش مردم اصلی سکنه آنجا همین طوری هستند. فعالیت و کوشش و کار نوعاً مال اشخاص غریب و کسانی است که از جاهای دور آمده برای تحصیل تموّل کوشش می‌کنند.

از این جهت تموّل و سرمایه در دست غیر عنصر حجازی است؛ چنانچه کارگری و عملگی و کارهای بی زحمت را هم مردمان بی بضاعتی که از خارج حجاز مخصوصاً از یمن و حضرموت و آفریقا می‌آیند اداره می‌کنند. حتی باربری را هم همین غربا متصدی هستند.

سابقاً نخاوله ساکن مدینه نوعاً بنّا بودند و بنایی ساختمان مدینه را این‌ها عهده دار بودند؛ در اثر تنبلی و از کار کم گذاشتن مثل بناهای مملکت ما، یمانی‌ها و سائر ملل دیگر، این کار را هم قبضه کرده‌اند.

در اثر همین اخلاط عمیق، زبان حجاز عربی صحیح نیست. من مکرر خطبای حجاز را دیده‌ام که موقع نطق هم غلط صحبت می‌کنند.

لغت فعلی حجاز، مرکب از لغات مختلفه دنیا است که صورت عربی شکسته به آن پوشانیده شده است ولهجه نوعاً هندی است و علتش هم این است که نژاد هندوستانی بیشترین مجاورین حجاز را تشکیل می دهد. این حرفی که در میان ما معروف است و در بچگی شنیده‌ام که مردم مکه و مدینه قرآنی حرف می زنند بی اصل است. روی‌هم رفته صحیح‌ترین لغت فعلی عرب که کمتر مخلوط به زبان‌های دیگر باشد، لغت نجدی است؛ چون این طایفه کمتر آمیزش با سایر طبقات مسلمان‌های جهان داشته‌اند. این است که زبان آن‌ها درست و نوعاً صحیح است.

ص: ۴۱

[زیارت‌نامه خوانی ایرانیان و مشکلات شیعیان بومی]

زیارتنامه‌هایی که حجاج ایرانی در حرم نبوی می خوانند، مخصوصاً جملاتی که در زیارت حضرت زهرا- سلام الله علیها- خوانده می‌شود و مشتمل بر سوء اعمال صدر اول است، پلیس‌های سعودی و متصدیان نجدی مسجد متوجه می‌شوند و درست می‌فهمند و این خود یکی از اسباب زحمت برای شیعه است و نوعاً سالی چند مرتبه موجب گفتگو و حبس وکتک کاری می‌شود و آنچه هم به حجاج یادآوری می‌شود که این زیارت‌ها را نخوانند یا اگر میخوانند خیلی آهسته بخوانند فایده ندارد و قسمت مهم ضرر این کارها پاپیچ یک مشت شیعه بیچاره مدینه و مکه می‌شود؛ زیرا که پلیس وشرطه و هیئت امر به معروف که این زیارت‌ها را می شنوند، عکس العمل این جملات نیش دار را بر شیعه بیچاره مدینه تلافی کامل می کنند. این هم یکی از دردهای بی درمان است که هر چه سعی و کوشش می کنیم که به حجاج شیعه بفهمانیم که ضرر این زیارت‌ها مستقیماً عاید یک مشت مردم بیچاره مدینه میشود ابداً ممکن نیست.

[استطاعت مالی و استطاعت عقلی]

بنده عقیده دارم همانطور که حج مشروط به استطاعت مالی و بدنی است مشروط به استطاعت عقلی هم می‌باشد و بنده در صدد تهیه مناسکی که مشتمل بر تمام جهاتی که حجاج لازم است رعایت بکنند می باشم، گرفتاری زیادی مانع از تکمیل این کتابچه است. اگر این مناسک تمام شد شاید قدری حجاج شعیه عموما و ایران خصوصاً پی به مفاسد این اعمال برده و با کمک آیات و مراجع تقلید کم کم این نواقص رفع شود.

باری قبلًا به عرض رسانیدم که عمده سکنه مدینه منوره و مکه مسلمان‌های ممالک اسلامی هستند که برای تحصیل ثواب و تهیه توشه سفر آخرت به این دو شهر آمده‌اند. متأسفانه در میان این مهاجرین مختلف و عنصرهای گوناگون کمتر شیعه پیدا می‌شود و شیعه حجاز عموماً مردمان بومی همان حجازند که از مدت‌ها قبل توطّن آنها در حجاز بوده و مهاجرین شیعه از ممالک مختلفه اسلامی کمتر مجاور مدینه ومکه می شوند و آنچه از شیعه مهاجرت میکنند عموماً به عتبات رفته، مجاور نجف اشرف و کربلا می شوند.

درست معلوم نیست از کی شیعه این انتخاب را کرده‌اند و گمان می کنم تعدی‌های ناروایی که به شیعه در حجاز می‌شده و سیاست هم بی دخالت درکار نبوده، این صورت در اثر آن فشار وآن سیاست پیدا شده است.

[ترکیب جمعیتی شیعیان مدینه]

فعلًا جمعیت شیعه مدینه از چند دسته تشکیل می‌شود:

[نخاوله]

یکی نخاوله که بیشتر از سایر شیعه‌های مدینه می‌باشند. سال گذشته از مختار رسمی آنها عدد نخاوله را پرسیدم. گفت: قریب شش هزار نفر هستند و این دسته نوعاً رعیت و زراعت باغ‌های اطراف مدینه را اداره می کنند و نوعاً اشخاص متدین و بی بضاعت هستند. شاید چند نفری بیشتر مستغنی ندارند و قسمت شهر نشین آن‌ها هم کسبه درجه چهار وباربر و بنّا و عمله هستند. فشار حکومت به این دسته بیشتر از سایر دسته‌های دیگر شیعه است؛ زیرا که این دسته نوعاً از خواسته‌های اخلاقی حکومت سرپیچی می کند؛ لذا آن‌ها هم معامله متقابله کرده، از مقداری امتیازات آن‌ها را محروم کرده‌اند. مثلًا اموات را رسم است پس از غسل برای زیارت به حرم مطهر نبوی می‌برند؛ لیکن اموات نخاوله را اذن نمی‌دهند به حرم ببرند و دیگر آن که شهادت آن‌ها را در محاکم حجاز نوعاً قبول نمی کنند مگر در بعضی موارد استثنائی و این یک مشکل بزرگی در زندگی آنها است. چندین بار موضوع را در حیات مرحوم آیت الله فقید- قدس‌سره- به آن مرحوم تذکر دادم و در صدد بودند که در موقع مقتضی رفع این اشکال را از ملک سعود

بنمایند؛ اجل مهلت نداد. علاوه نقشه‌هایی برای کم کردن این شکاف عمیق بین شیعه و سنی در نظر داشتند که کم کم در صدد اجرای آن بودند، فعلا همه آنها راکد مانده تا بعد چه شود.

ص: ۴۲

علت عمده این محرومیت این است که اهل سنت حضور در نمازها و مخصوصاً نماز جمعه را لازم و شعار مسلمانی می‌دانند و کسی که به نماز جمعه حاضر نشود، جزو مسلمانان به حساب نمی‌آورند و شیعه نخاوله به نمازها و مخصوصاً نماز جمعه حاضر نمی‌شوند. این است که حکومت باآن‌ها مثل سایرملل مسلمان معامله نمی‌کند و چند نفر علمای بومی آن حدود، که گاهگاهی در مدت چند سال میان آن‌ها یافت شده، هم عوام خودشان را به اصول تقیه درست آشنا نکرده‌اند و شاید حکومت آن روز هم آن قدر پافشاری برای رعایت اصول مسلمانی نمی‌کرد؛ این است که نخاوله هم به این شکل درآمدند، بر خلاف حکومت امروزی که بسیار مقید به مراعات اصول عمومی اسلام و در صورت تخلف سخت‌گیر است.

در زمان سلطنت ملک سابق عبدالعزیز دستور به فرماندار مدینه داده بود که اگر نخاوله مثل سایر مسلمان‌ها به جماعت و جمعه حاضر شدند، مثل سایر مسلمان‌ها رعایت بشوند و الّا در حکم مسلمان نباید باشند.

نخاوله می‌گویند: ما از نژاد غلام و کنیزان حضرت سجاد (ع) می‌باشیم. رسم آن‌ها مناسب با کار معروف فلاحت مدینه است؛ یعنی درخت خرما که محتاج به تلقیح هر ساله است. این‌ها متصدّی عمل تلقیح درختان خرما هستند و در مدینه معروف است که اگر غیر این طایفه تلقیح بکند درخت خرما بارور نمی‌شود.

فعلًا عنوان نخاوله در مدینه عنوان خوبی نیست و مردم سنی اگر بخواهند به کسی بد بگویند نخولی می‌گویند و این کاشف از سابقه طولانی عداوت بین آن‌ها و اهل مدینه را می‌فهماند. به هر حال، این‌ها از سکنه قدیم مدینه شمرده می‌شوند.

[سادات شیعه مدینه]

دسته دوم از شیعیان مدینه سادات حسینی و جعفری و کمی حسنی می‌باشند که قسمت مهم این‌ها در مدینه و اطراف نزدیک مدینه می‌باشند. و عدّه آن‌ها شاید حدود دو هزار نفر باشد. لیکن آن‌ها که در دفتر مدینه اسم آن‌ها ضبط شده، کمتر از این مقدارند و نوعاً کمکی که از اطراف حجاج شیعه می‌شود، به همین عده است که در دفتر ثبت شده‌اند و بنده مختصری هم به سادات اطراف و ساداتی که از خارج مدینه آمده‌اند و به قول خودشان از اهل مدینه شمرده نمی‌شوند کمک می‌کنم و ان‌شاء الله اگر وسعتی در کار پیدا شد، به سادات دوردستی که در نقاط دور از مدینه هستند هم کمک خواهم کرد.

این دسته از سادات ناچار برای نماز جمعه حاضر می‌شوند، لذا مثل نخاوله مورد فشار حکومت و بغض مردمان مدینه نیستند.

دسته دیگری از سادات هستند که از خارج حجاز به مدینه آمده‌اند؛ اینها نوعاً کاسب و امورشان از تجارت و زراعت و کسب می‌گذرد و کمتر احتیاج به کمک دارند و اسم آن‌ها در دفتر سادات مدینه نیست و این‌ها نسبتاً محترم‌تر از سادات نامبرده هستند و فشار حکومت نسبت به آن‌ها خیلی کم و بیش بی احترام نیستند و این‌ها را حبوبی می‌گویند که اصلًا نجفی و اولاد مرحوم سید عمران هستند که از سادات جلیل القدر و با کفایت ساکن مدینه منوره بوده و یگانه پناهگاه شیعه بود.

دسته سوم بدو؛ یعنی مردم صحرا نشینی‌اند که آمده و معاشرت با نخاوله کرده و شیعه شده و یا از شیعه اهل فرع، که نزدیک رابغ است، آمده‌اند و در مدینه توطّن کرده‌اند. این‌ها هم قریب دو سه هزار نفر می‌شوند و نوعاً جزو رعیت‌های بیرون شهر هستند و اطراف مدینه خانواده‌هایی هم یافت می‌شود که شیعه هستند برای سختی زندگی محل خودشان را رها کرده، به مدینه آمده‌اند و روی هم رفته شیعه مدینه را این سه دسته تشکیل می‌دهند و چون نوع شیعه، مردم تحصیل کرده نیستند و از طرفی حکومت مخصوصاً از غیر عنصر نجدی کمتر استخدام می‌کند وعلل سیاسی دیگری هم در بین است که این‌ها را از جامعه دور و از تشکیلات سیاسی و ملی بر کناره داشته است.

این هم ناگفته نماند که بین راه مدینه و مکه؛ یعنی چهل فرسخی مدینه زمینی است به نام وادی الفرع که عموماً مردم آن‌جا شیعه هستند و دارای زراعت وفلاحت هستند، لکن درحجاز برای کمی آب زارعت صحیحی به معنای حقیقی خودش یافت نمی‌شود،

اگر سالی بارندگی بشود محصول به قدری که زارعین اداره بشوند، به دست می‌آید و الا باید به سختی بگذرانند.

ص: ۴۳

[حسینیه هندی باشگاه شیعیان مدینه]

در سال گذشته یکی ازآقایان بزرگ تهران که سعادت ارادت به ایشان را دارم، یک روز تشریف آوردند منزل بنده که حسینیه هندی معروف است و باشگاه شیعه است، چون شیعه عموماً فقیراند؛ اگر بخواهند عزاداری یا عروسی یا جشن و اطعامی بکنند، جایی که بشود اجتماع بکنند ندارند، این بنا که به نام حسینیه ساخته شده، وقف برای همین منظور است و فعلًا رو به انهدام می‌رود. پس از صحبت زیاد، تجاری که همراه ایشان بودند، گفتند که اگر راهی پیدا می‌شد و کار تولیدی برای شیعه تهیه می گشت که از این فلاکت رهایی یابند خیلی خوب بود و قرار دادند بنده با عده‌ای از سران قوم صحبت کرده، نتیجه را اطلاع بدهم و در ضمن پولی برای تعمیر کامل این باشگاه شیعه تهیه بشود. مدتی با بزرگان شیعه در این موضوع صحبت کردم ونتیجه را خدمت آن آقا عرض کردم تا حال به نتیجه نرسیده است.

این را هم باید متذکر بشوم که دسته‌های کوچک شیعه در اطراف مدینه زیاداست و اگر امسال وقت حسابی پیدا کردم صورت کاملی از عده شیعیان اطراف مدینه و اوضاع اجتماعی و اقتصادی آن‌ها تهیه کرده، با عده شیعیان مکه و وضع آن‌ها و برای سال دیگر در همین نشریه منتشر می‌نمایم تا خوانندگان محترم درست به وضعیت آن حدود آشنا بشوند و شاید برای حجاجی که بعد از این به حج مشرف بشوند بی‌فاید نباشد.

[کمک به شیعیان مدینه]

نا گفته نماند که این بنده در زمان آیت الله فقید آنچه حق سادات از طرف حجاج ایران و عراق و آفریقا و هندوستان و پاکستان می‌رسید، اوّلًا طبق دفتر به همه سادات ساکنین مدینه و حومه نزدیک مدینه با حضور عده‌ای از رؤسای سادات تقسیم می کردم و سپس چون اشخاصی هستند که آبرومندتر از سایرین می‌باشند و اهل این که بتوانند سراغ حجاج بروند نیستند و یا علویات یتیم داری که ممکن نیست دست حاجت به طرف کسی دراز بکنند به آن‌ها خصوصی کمک دیگری هم کرده و به سادات خارج مدینه که در دفتر ثبت نیستند هم توسط اشخاص کمک می کنم.

یک نکته هم لازم است متذکر بشوم و آن این‌که دسته‌ای ازسادات یا مجهول السیاده در موسم حج میان حجاج شیعه گردش کرده، طلب سهم سادات می‌نمایند. به این‌ها آقایان حجاج نباید پول حسابی بدهند چون هر کدام از این‌ها که سید هستند ناچار از دفتر عمومی سادات همه ساله اقلًا توسط بنده پول می گیرند و در نتیجه آنهایی که محترم و آبرومند و یا عاجز از گشت هستند، محروم می‌مانند؛ لذا توصیه می کنم که شایسته است به این سادات کمک مختصر کرده سهم سادات را بیاورند یک جا به همه عادلانه تقسیم بشود.

دیگر آن‌که آنچه سهم امام (ع) ازآقایان حجاج می‌رسد صرف فقرای شیعه و خانوارهای بی بضاعت نخاوله که خیلی زیاد هستند می‌شود و مقداری هم به فقرای اطراف مدینه و حومه‌های نزدیک شهرکه شیعه و بسیار فقیراند داده می‌شود و مقداری هم به حسب زیادی عائله و کمی شدت استیصال و قلت گرفتاری و مقداری هم به حسب دستور مرحوم آیت‌الله ۱ به مصارف دیگری که اهم آن‌ها تألیف قلوب مستضعفین و کمک به اهل منبر شیعه و کسانی که در صدد تربیت اطفال شیعه هستند و موارد دیگری که این مختصر گنجایش آن را ندارد، داده می‌شود و البته با کمک اشخاص اهل خیر اگر نقشه‌ای که در نظر هست برای تهیه کار تولیدی درست بشود، ممکن است پس از چند سال تا حدی وضع معاش شیعه خوب بشود و امیدوارم خداوند تعالی توفیق عمل به وظیفه را به حقیر و تمامت برادران ایمانی بنده عطا فرموده، عاقبت همه را ختم به خیر فرماید!

دو نامه‌ای که در پی می‌آید، سندهای زنده از فعالیت‌های شیعه در مدینه منوره و مربوط به سال‌های ۷- ۱۳۸۶ ق. است؛ زمانی که آیت الله لواسانی بر آن بود تا مهدیه‌ای در مدینه بسازد.

آیت الله لواسانی در این نامه ها از آیت الله میلانی در خواست می کند که اقدامی در جهت رفع توقیف از بنای مهدیه در مدینه منوره به عمل آورد و در صورت صلاحدید، از دولت ایران هم بخواهد که دخالت کند:

ص: ۴۴

بسم الله الرحمن الرحیم

محضر مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای حاج سید محمد هادی میلانی دامت برکاته

به عرض عالی می‌رساند، ساختمان «المهدیه» در مدینه منوره که مرکزی از مراکز شیعه در این خاک و دیار می‌باشد، به عوارض و عوامل چندی جلب نظر علمای وهابی را نموده است:

مثلًا ... منابر آقای فلسفی و سر و صدای بلندگوی ایشان در بالای بقیع، دیدار آیه‌الله زادگان شیرازی کربلا از شخصیت‌های برجسته سعودی، نماز حضرت آیه‌الله شاهرودی، اقامه مجلس افتتاح ساختمان نماینده آیه الله حکیم شیخ محمد علی عمروی و عوامل دیگر.

در نتیجه، در ۲۷ ذی الحجه ۱۳۸۶ از طرفی این جانب و در روز دیگر هم شیخ محمد علی عَمروی را از طرف محکمه شرعیه مدینه منوره احضار نموده و امر نمودند تابلویی که نام «المهدیه» بر آن نقش شده، پایین آورده شود و سؤالاتی چند از مقصد این ساختمان و طول و عرض و عدد غرف و طبقات آن نموده؛ البته غیر از امتثال چاره‌ای نبود.

در ۲۰ صفر ۱۳۸۷ مجددا این جانب را خواسته و در این مرتبه رییس قضات جدّه و رییس هیأت امر به معروف، قسمت غربی خاک سعودی در مکه به اضافه رییس قضات مدینه منوره حضور داشتند و اسأله در این مرتبه کتبی و به امضا رسید، مانند اسأله سابق.

تقریباً دو روز بعد، از طرف شهرداری هر دو ساختمان را امر به توقیف نمودند؛ یعنی استمرار بنا را موقوف کردند. پس از آن بیشتر از سابق به تکاپو افتاده و به شیخ محمد سرور صبّان رییس رابطه عالم اسلامی در مکه متوسل شده و از طرفی در روز ۲۰ صفر که به محضر قضات رفتم، دیدار ساختمان را خواستار شدند و به المهدیه آمدند.

در همان حین، شخصی از اعضای سفارت، که به قصد دیدار امین دولت در مدینه آمده بود، از دربِ ساختمان المهدیه عبور نموده و علما و هیأت را دیده به دنبال آن‌ها به داخل ساختمان آمده و تمام سؤالات و چگونگی را حاضر بوده و مراتب را به سفیر ایران در جده اطلاع داده، ایشان هم به اندازه خودشان دخالت نموده ولیکن مصیبت عظمی این است که از منبع وثیق به اطلاع رسیده که دولت قصد دارد دو ساختمان المهدیه و آن را که نماینده آیه الله حکیم می‌سازد، گرفته و در مقابل پولی بدهند و خلاصه به دستگاه شیعه در مدینه، بلکه تمام خاک حجاز خاتمه بدهند.

چون ما زور و قوّه در مقابل نداریم، لذا می‌بایست تسلیم شویم. از این جهت دست نیاز به طرف شما دراز کرده و مطلب را به عرضتان می‌رسانم، چون ساختمان المهدیه سنگر امام زمان (عج) می‌باشد و شما نایب و نماینده ایشان هستید. پس دفاع از این سنگر در مرتبه اول به عهده شماست.

آنچه به نظر می‌رسد این که حضرت عالی شخصی را به عنوان سؤال و اعتراض به سفارت سعودی طهران ارسال فرمایید. در ضمن به دوستان دستور فرموده که در حدود پنجاه نامه به امضا و خطهای مختلف به نام این جانب ارسال دارند که مضمون آن سؤال باشد به عنوان این که شنیده شده است ساختمان المهدیه از طرف دولت سعودی متوقف یا توقیف شده است؛ چگونگی را اطلاع دهید و هرگونه اقدامی لازم است دستور نمایید.

و چنانچه صلاح بدانید از دولت ایران هم خواستار شوید دخالت نمایند خوب است، چون دولت سعودی فعلًا سیاست را مقدم بر هر چیزی می‌دارد و چنانچه به اطلاعش برسد که این کار به سیاست خارجی او ضرر می‌رساند، علما را وقعی به کارشان نمی‌گذارد و الا جهت رضایت آن‌ها دو ساختمان که سهل است صد ساختمان را هم ویران می‌کند.

این است آنچه من بر خود لازم می‌دانم. بیش از این مصدّع نمی‌شوم. سرکار، حاج فرج الله موحّدی طهران سرای مشیر خلوت، جزئیات مطلب را می‌دانند و به اطلاعشان رسانده‌ام. آقازادگان و اخوی محترم عارض سلام. ۸/ ۵/ ۱۳۸۷

مدینه منوره: سید محمد لواسانی

رونوشت، جهت حضرت آیت الله آقای گلپایگانی

رونوشت، جهت حضرت آیت الله آقای مرعشی

رونوشت، جهت حضرت آیت الله آقای خوانساری

ص: ۴۵

...

ساختمان المهدیه در درجه اول وقف جهت سکونت ایرانیان است. متولی آن این جانب می‌باشد و تابع دولت سعودی می‌باشم. تا به حال سه طبقه آن ساخته شده است و دو طبقه باقی مانده است. ابتدای وقف و ساختمان آن از سال ۱۳۸۱ [ق.]. اصل زمین را این جانب از مال خود وقف نموده و بعداً شروع به ساختمان شده است و هر چه حجاج کمک کنند، گرفته می‌شود و برای جمع‌آوری هیأت و دفتری تهیه نشده است.

زیرزمین جهت استراحت و منزلگاه حجاج است و جهت نماز جماعت و مجالس ساخته نشده است.

سالن‌طبقه اول جهت سفره وپذیرایی می‌باشد وابداً ساختمان عنوان اجتماعات و یا نماز جماعت و یا روضه‌خوانی ندارد. این گونه در محضر قضات جواب داده شده است.

در ایام حج، گاهی از طرف حجاج اقامه جماعت می‌شود و مجالسی همه احیاناً جهت ارشاد آن‌ها به وظایف و اعمال حج و بینایی در امور مدینه منوره از قبیل اشتراک در جماعت و نبوسیدن ضریح و نماز نخواندن در بقیع و امثال آن برپا می‌شود.

نامه دوم:

بسم الله الرحمن الرحیم

محضر مبارک حضرت آیة الله العظمی آقای حاج سید محمد هادی میلانی دام ظله

به عرض عالی می‌رساند این که تمام ماه رجب و قسمتی از ماه شعبان را از این شهر به آن شهر گشته و به این و آن پناهنده شده و دنبال راه چاره می گشته و اخیراً به حضور اعلی‌حضرت ملک فیصل مشرف شدم و نامه شرح حال خود و ساختمان المهدیه و سبب آن را تقدیم نمودم.

پس از دو روز به خط مبارکشان جواب مرقوم فرموده: «به ایشان بگویید خودت را در زحمت نینداز. ما امر نمودیم پول ساختمان را بپردازند و اگر می‌خواهی بنایی بنمایی در محل خودت باشد، اما در این جا ممکن نیست.»

به این جمله اشاعات سابق تأکید شد و همچنین آنچه واضح گشته از ساختمان کمیسیون حج هم جلوگیری به عمل آمده است.

بنا براین، طایفه شیعه را می‌خواهند از خاک حجاز برانند.

بنا براین، اهمال و سکوت از حضرت آیت الله العظمی روا نیست و بدون خجالت عرضه می‌دارم آنچه را بعد از استیلا بر ساختمان‌ها می‌خواهید عمل فرمایید، دستور فرموده قبل از فوات اوان اجرا سازند. و من هنوز از رحمت الهی مأیوس نیستم؛ چه این که امر فرموده‌اند و نقض‌آن بر خودشان آسان است. البته مخالفت ما بسیار سخت و گران تمام خواهد شد.

مشکله‌ای که در بین وجود دارد این‌که ساختمان المهدیه وقف می‌باشد و قانون دولت در اوقاف این است که پولش را در محکمه امانت می گذارد و متولی محل دیگری را انتخاب نموده و به محکمه اطلاع می‌دهد و محکمه اگر موافقت نمود، پول را می‌دهند و محل دوم جای محل اول را می گیرد و در محل المهدیه تا روز قیامت محکمه موافقت نخواهد نمود.

السید محمد لواسانی ۱۲/ ۸/ ۱۳۸۷

ص: ۴۶

جایگاه و عظمت بقیع در نگاه مسلمانان

بقیع، مرکز انوار رحمانی و مدفن اوتاد الهی و مردان و زنانی بزرگ است که هر کدام نمونه و مَثَل اعلای ایمان، اخلاص و عشق به مکتب و ایمان به صاحب رسالت‌اند؛ همانان که به تنهایی ملاک انسانیت‌اند و دروازه ظهور معنویت و کرامت و فضل الهی.

بقیع، مدفن سالکان طریقت، واصلان به حقیقت و عاملان به شریعت محمدی است؛ آنان که خود، به راهنمایی و هدایت گری پرداخته‌اند. از نور محمدی استضائه کرده، بر خی شان حامل ولایت کبرای ربوبی‌اند. صابرین، قانتین، صادقین، منفقین و مستغفرین در اسحارند. راهبان شب‌اند و شیران در میدان بدر و احد و خندق و ....

مدفن کریم و سِبط اکبر نبی رحمت و زینت پرهیزگاران و صادق آل البیت و شکافنده علوم نبوی است، سینه‌ای مالامال از عشق و پر از اسرار ملکوتی رحمانی و نبوی. این است که نبی فرمود: از این مقبره هفتاد هزار تن که صورت‌هایشان همچون ماه شب چهارده است، بر انگیخته می‌شوند و در صحرای عرصات، همچون درخشش قمر، همگان را به خود متوجه میسازند.

این حقیقت را مسلمانان از صدر نشین کائنات، خواجه لولاک، حبیب خدا و دردانه هستی، ختم رسولان، فراگرفته‌اند و همواره از هنگام تجلّی وجود بقیع، با حرمت و احترام به بقیع نگریسته‌اند.

در این نوشتار، نگاه مسلمانان (اعم از شیعی و سنی) را در باب ژرفای ملکوت بقیع می‌نگاریم و دیدگاه اهل سنت و شیعه را از مطاوی کتب تاریخی و حدیثی باز می گوییم:

واژگان کلیدی: غرقد، بقیع، معنویت، کرامت، مقبره، رجال، قمر، بعث و نشور.

ص: ۴۷

دیدگاه‌ها در عظمت بقیع

مسلمانان همواره با نگاه حرمت‌آمیز و آمیخته به عظمت به‌بقیع نگریسته‌اند و این نگرش همواره در تاریخ، از زمان تکوین صورت جسمانی بقیع و از هنگام توجه آمیخته به احترام نبی رحمت به آن، در میان مسلمانان (به استثنای فرقه وهابیت) وجود داشته و دارد، که به دلیل اهمیت موضوع، این نگاه آمیخته با حرمت از دیدگاه مسلمین را، مورد اشاره قرار می دهیم.

البته باید دانست‌که به‌حکم «شرف المکان‌بالمکین» بقیع، دارای شرافت وعظمتی بی‌مانند است که این مسأله، در جای‌جای منابع ومتون روایی وتاریخی، انعکاس تام وکامل یافته و نیز پر واضح است که به گواه سنت وسیره نبوی، مسلمانان در طول تاریخ، با نگاه آمیخته به‌حرمت به‌بقیع نگریسته‌اند ونیک می‌دانند که پیامبر خدا می‌خواستند سنتی را از خود بر جای نهند تا براساس آن، پیروان ایشان، در طول تاریخ، منزلتی بلند را برای بقیع قائل شوند.

پیامبر، بقیع را دار قوم مؤمنین و محلّ نشور و بعث و برانگیخته شدن هفتاد هزار تن که صورت‌هایشان همچون ماه شب چهارده درخشندگی دارد، معرفی کردند. چنانکه در آغازین بحث این سلسله اشاره کردیم، خود به بقیع می‌رفتند و همواره برای اهل آن استغفار می کردند و بر آنان نماز می گزاردند و صحابه خویش را امر به رفتن به بقیع و مکث و ماندن و دعا و ذکر در بقیع می کردند. بدین روی، دیدگاه‌ها را در این بخش از بحث، مورد توجه و اشاره قرار میدهیم:

دیدگاه اهل سنت

اهل‌سنت، از صدر اسلام تاکنون، با نگاه حرمت‌آمیزی به‌بقیع ومدفونین آن نگریسته‌اند. این دیدگاه را، هم در سیره خلفای پس از پیامبر می‌نگریم و هم در نظر عالمان اهل سنت، که به دلیل اهمیت موضوع، دیدگاه خلفا و عالمان اهل سنت را در این زمینه در حد نیاز، بررسی می کنیم و به تبیین آن می‌پردازیم:

دیدگاه خلفا

وقتی به تاریخ خلفا می‌نگریم، به وضوح می‌یابیم‌که دیدگاه خلفا نسبت به بقیع، به تبعیت از دیدگاه پیامبر احترام‌آمیز است و هرگز با دیدگاه سلفی‌ها و وهابیان، همسویی ندارد. آنان، به بقیع می‌رفتند، در آن مکث می کردند و برای خفتگان در آن، از خداوند مغفرت می‌خواستند.

نقل‌هایی وجود داردکه حاکی است خلفا با ایجاد بنا در بقیع مخالفتی نکرده‌اند؛ چنانکه درباره خود پیامبر مخالفتی از آنان دیده یا شنیده نشده است. بر مضجع شریف نبوی بنایی وجود داشته و حضرت در زیر سقف و بنا، که بیت شریفش بوده، دفن گردیده است. طبرانی در معجم الکبیر، داستانی مفصل از رفتن عمر، خلیفه دوم، به بقیع نقل می کند و در ادامه آن، که بسیار طولانی است، می‌نویسد:

«فخرج یمشی و معه المشاؤون إلی بقیع الغرقد فقال لأصحابه لیتمن کلّ رجل منکم أمنیهٔ فقال رجل وددت یا أمیر المؤمنین أن عندی مالاـ فأنفق فی سبیل الله و قال آخر وددت أن لی قوهٔ فامتح بدلو من زمزم لحجاج بیت الله فقال عمر وددت أن لی رجلا مثل عمیر استعین به فی أعمال المسلمین».

(۱)

«پس عمر از خانه خود خارج شد و در حالی که همراهانش با او بودند، به بقیع غرقد رفتند. پس وی به همراهان گفت: هر یک از شما آرزوی خود را بگوید. مردی گفت: من آرزو دارم که مال و ثروتی داشته باشم و آن را در راه خدا انفاق کنم. فرد دیگری گفت: آرزو دارم از توان و نیروی جسمانی خوبی برخوردار باشم و از زمزم برای حاجیان و عمره گزاران آب بکشم. عمر گفت: من دوست می دارم، مردی همچون عمیر بن سعید (عامل عمر در حُمص) داشته باشم و از وجودش در راه کمک به مسلمین بهره

ببرم. سپس افزود: اینجا (بقیع) محل آرزو کردن از خدا و محل اجابت آن است.»

این حدیث را ابن ابی الحدید با تفاوتی اندک نقل کرده و دیگران نیز آن را با تغییرات کمی آورده‌اند.

وجاء عن عمر بن الخطاب أنه مر ببقیع الغرقد، فقال: السلام علیکم أهل القبور، أخبار ما عندنا أن نساءکم قد تزوّجن، و- دورکم قد سکنت، و- أموالکم قد قسمت. فأجابه هاتف: یا ابن الخطّاب، أخبار ما عندنا أنّ ما قدّمناه وجدناه، و- ما أنفقناه فقد ربحناه، و- ما خلفناه فقد خسرناه. و- لقد أحسن القائل:

قدم لنفسک قبل موتک صالحاً و اعمل فلیس إلی الخلود سبیل (۲)

۱- طبرانی، ابو القاسم سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، مکتبه ابن تیمیه، قاهره، بی‌تا، ج ۷، ص ۵۲ ج ۱۷، ص ۵۱.

۲- القرطبی، محمد بن احمد الأنصاری، الجامع لأحکام القرآن، دار احیاء التراث العلمی، بیروت، ۱۴۰۵ ه-، ج ۲، ص ۷۲

ص: ۴۸

«نقـل شـده که عمر بن خطاب به بقیع رفته گفت: درود بر شـما ای اهل قبورا! اخباری که نزد ما است این است که زنانتان به ازدواج دیگران درآمدند و خانه‌هایتان به دست دیگران به سکونت درآمد و اموالتان تقسیم شد.

صـدایی پاسـخش داده، گفت: پسـر خطـاب! اخبـار مـا این است که: آنچه از پیش فرسـتادیم، در اینجـا آن را یافتیم و از آنچه انفاق کردیم، سود بردیم و آنچه را که بهجا نهادیم، خسارت کردیم و شاعر چه زیبا سروده است:

پیش از مرگ، بفرست عمل صالح را و بکوش که چاره‌ای جز تلاش و عمل صالح نیست.»

هیثمی، (مجمع الزوائد: ج ۳، ص ۱۸۹) می‌نویسد:

عن ابن عمر، أنّ رسول الله صـلی الله علیه [وآله] و سـلّم خرج إلی البقیع- بقیع الغرقـد- فقـال: السـلام علی أهل الـدیار من المسـلمین والمؤمنین و رحم الله المستقدمین وإنّا إن شاء الله لاحقون، یعنی بکم.»

(۱)

«از ابن عمر نقـل شـده که پیـامبر خـدا (ص) به سـمت بقیع رفت و خطـاب به مـدفونین آن، فرمود: درود بر اهل دیار از مسـلمانان و مؤمنان و خداوند رحمت نماید پیشینیان ما را، انشاء الله ما به شما ملحق خواهیم شد.»

سیره و روش خلیفه سوم (عثمان) نیز همین بود. او چنان عنایت و توجهی به بقیع داشت که به نقل بسـیاری از مورّخان، حُشّ کَوکَب را خرید و به خاك بقیع افزود.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، این مطلب را آورده است:

«حشّ کوکب، بفتح أوّله وتشدید ثانیه: موضع عند بقیع الغرقد، اشتراه عثمان، وزاده فی البقیع، ولمّا قتل ألقی فیه».

(۲)

«حشّ کوکب (به فتـح اول و تشدید دوم)، جایگاهی است نزدیك بقیع غرقد، که عثمان خرید و به بقیع افزود و چون به قتل رسـید، در همانجا دفن شد.»

این قطعه تاریخی، اهتمام عثمان به بقیع را نشان می‌دهد که بخشی را خرید و به بقیع افزود.

دیدگاه عالمان اهل سنت

- بیهقی

بیهقی، روایاتی را آورده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

«قـال: وأخبرنـا أبو عبـد الله الحافظ ... عن عطاء بن یسار، عن عائشـهٔ، انها قالت کان رسول الله صـلی الله علیه [وآله] و سـلّم کلّما کان لیلتهـا من رسـول الله- صـلّی الله علیه [وآله] وسـلم- یخرج من آخر اللیـل إلی البقیـع فیقول: السَّلَامُ عَلَیْکُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ وَأَتَـاکُمْ مَا تُوعَدُونَ غَدًا مُؤَجَّلُونَ وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللهُ بِکُمْ لَاحِقُونَ اللهُمَّ اغْفِرْ لأَهْلِ بَقِیعِ الْغَرْقَدِ ...» (۳)

«ابوعبدالله الحافظ ... از عطاء بن یسار و او از عایشه نقل کرده که گفت: هرگاه نوبت او در حضور پیامبر می‌شد، حضـرت آخر شب به بقیع می‌رفتنـد و می‌فرمودنـد: سـلام بر شـما خانه قوم مؤمنین، که آنچه خـدا به شـما وعـده داده را در می‌یابید و ما به شـما ملحق می‌شویم و خدایا! اهل بقیع غرقد را مورد عفو قرار ده.»

بیهقی از راویان و محدثان دیگر، بارها همین حدیث را نقل نموده و رفتن به بقیع را با اقتدا و تأسی به پیامبرخدا توصیه می‌کند و آن را در ادامه حکم الهی مَا آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ می‌شمارد.

و نیز می‌گویـد: بایـد در بقیع حضور یـافت و بـا کلمـاتی که پیامبر، اهل بیت را مخاطب قرار می‌داد، به آن‌ها درود فرسـتاد و از خـدا طلب مغفرت کرد.

این نکته در صفحات ۲۴۹ و ۲۵۰ سنن کبری، مورد بحث تفصیلی قرار گرفته است.

۲. حاکم نیشابوری

حاکم نیشابوری در مستدرک، مطالبی در فضیلت و حرمت بقیع آورده که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم:

«عَنْ عِكْرَمَهُ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ: مَشَى مَعَهُمْ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

[وآله

] وَسَلَّمَ إِلَى بَقِيعِ الْغَرْقَدِ حِينَ وَجَّهَهُمْ ثُمَّ قَالَ: انْطَلِقُوا عَلَى اسْمِ اللهِ اللَّهُمَّ أَعِنْهُمْ».

(۴)

«از عکرمه و او از ابن عبـاس نقـل کرده، آنگـاه که پیامبر آن‌ها را بر رفتن به بقیع امر کرد، با آن‌ها قـدمی راه رفت و آنگاه به ایشان فرمود: بروید به نام خدا و از خدا خواستند که: خدایا! آن‌ها را یاری فرما!»

۱- الهیثمی، نورالدین علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و الفوائد، دارالکتب العلمیه، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۰

۲- ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، ۱۳۸۷ ه‍.، منشورات مکتبه آیت الله المرعشی، ج ۱۶، ص ۱۲

۳- سنن الکبری، ج ۴، ص ۷۸

۴- الحاکم النیشابوری، الامام الحافظ ابی عبدالله، المستدرک علی‌الصحیحین، دارالمعرفه بیروت، لبنان، بی‌تا، ص ۹۸

ص: ۴۹

۳. محمد بن یزید القزوینی

همچنین محمدبن یزید القزوینی، ابن ماجه، (سنن: ج ۱)، مواردی در اهمیت بقیع آورده است:

«قَالَ: مَرَّ النَّبِیُّ صَلَّی الله عَلَیْهِ [وآله] وَسَلَّمَ فِی یَوْمِ شَدِیدِ الْحَرِّ، نَحْوَ بَقِیعِ الْغَرْقَدِ وَ کَانَ النَّاسُ یَمْشُونَ خَلْفَهُ، فَلَمَّا سَمِعَ صَوْتَ النِّعَالِ وَقَرَ ذَلِکَ فِی نَفْسِهِ، فَجَلَسَ حَتَّی قَدَّمَهُمْ أَمَامَهُ، لِئَلَّا یَقَعَ فِی نَفْسِهِ شَیْءٌ مِنَ الْکِبْرِ». (۱)

«راوی گوید: پیامبر در روزی بسیار گرم به سمت بقیع غرقد رفتند و مردم از پشت سر، ایشان را همراهی می کردند، چون پیامبر صدای کفش‌های مردم را شنیدند، در نفس خود بزرگی احساس کردند. حضرت نشست و مردم جلو افتادند تا چیزی از کبر در ایشان نیاید.»

۴. ابن شبه نمیری بصری

ابوزید عمر بن شبه نمیری بصری، درکتاب تاریخ المدینه المنوره، روایات فراوان نقل کرده و معتقد است‌که مقبره بقیع، دارای مکانت، شرافت و جایگاهی بس ممتاز و رفیع است:

«حدثنی عبدالعزیز عن حمّاد بن أبی حُمَید، عن ابن المنکدر قال: قال رسول الله صَلَّی الله عَلَیْهِ [وآله] وَسَلَّمَ یُحْشَر من البَقیع سَبعُون ألفاً عَلَی صُورة القمر لَیلَة البَدر، کانوا لا یَکْتَوُون ولا یَتطیَّرُونْ وَعَلَی رَبِّهِم یتوکّلون» (۲)

نقل نمود برایم عبدالعزیز از حمادبن ابی حمید، از ابن منکدر که گفت: پیامبر خدا فرمود:

برانگیخته می‌شوند از بقیع هفتاد هزار نفر که صورتشان مانند ماه شب چهارده است. آنان اهل تملّق و چاپلوسی نبوده و فال بد نمی‌زنند و بر خدای خویش توکل می‌نمایند.

و نیز نقل کرده است:

«قال: وکان أبی یخبرنا أن مصعب بن الزبیر دخل المدینة، فدخل من طریق البقیع ومعه ابن رأس الجالوت، فسمعه مصعب وهو خلفه حین رأی المقبرة یقول: هی هی، فدعاه مصعب فقال: ماذا تقول؟ قال: نجد صفة هذه المقبرة فی التوراة بین حرّتین محفوفة بالنخل اسمها کفتة (لأنّه تکفت الموتی أی تحفظهم و تحرزهم)، یبعث الله منها سبعین ألفاً علی صورة القمر». (۳)

«گفت: و پدرم به ما خبر داد که مصعب بن زبیر از سمت بقیع وارد مدینه شد و پسر رأس الجالوت، عالِم یهودی همراهی‌اش می کرد. مصعب می گوید: تا رأس الجالوت مقبره بقیع را دید، گفت: همان است، همان است. مصعب از او پرسید: چه کسی را می گویی؟ گفت: خصوصیات این مقبره را دیده‌ایم که در تورات آمده است، بین دو حرّه، مقبره‌ای است که پر از نخل است که نامش کفته است (چون مردگان را به خود می گیرد و حفظشان می‌نماید)، خداوند از این قبرستان بر می انگیزد، هفتاد هزار نفر را که صورتشان همچون ماه شب چهارده است.»

ابن شبه از عمدة الأخبار، روایتی مهم را نقل کرده:

«عن سعید المقبری، قال: قدم مصعب بن الزبیر حاجاً- أو معتمراً- ومعه ابن رأس الجالوت، فدخل المدینة من نحو البقیع، فلما مرّ بالمقبرة قال ابن رأس الجالوت: إنها لهی. قال مصعب: وما هی؟ قال: إنّا نجد فی کتاب الله صفة مقبرة فی شرقیها نخل وغربیها بیوت یبعث منها سبعون ألف کلّهم علی صورة القمر لیلة البدر، وقد طفت مقابر الأرض فلم أر تلک الصفة حتی رأیت هذه المقبرة.» (۴)

«از سعید مقبری نقل شده که گفت: مصب بن زبیر در سفر حج یا عمره بود که فرزند رأس الجالوت نیز همراه او بود. وی از جانب بقیع وارد مدینه شد. وقتی از قبرستان (بقیع) می گذشتند، فرزند رأس الجالوت، گفت: آری این همان است. مصعب پرسید: چه می گویی؟ گفت: در کتاب خدا ویژگی و خصوصیتی برای این قبرستان می‌بینیم و آن این که در شرق آن نخل و در غربش خانه‌هایی است. خداوند از آن هفتاد هزار مرد را برمی انگیزد که صورت هر کدام مانند ماه است، من قبرستان‌های بسیاری را

گشته‌ام، مانند این گورستان ندیده‌ام.»

و نیز نقل کرده است:

«عن عقبهٔ بن عبد الرحمن بن جابر بن عبد الله، وعن ابن أَبی عتیق وغیرهما من مشیخهٔ بنی حرام، عن رسول الله- صلی الله علیه [وآله] وسلّم- قال: مقبرهٔ بین سبلین غربیهٔ، یُضیء نورُها یوم القیامهٔ ما بین السماء إِلی الأرض.» (۵)

«از عقبه بن عبد الرحمان، از جابر فرزند عبدالله و از ابن ابی عتیق و غیر ایشان، ازشیوخ بنی‌حرام، از پیامبر خدا نقل کرده‌اند که فرمود: بین دو راه غربی، مقبره‌ای است که نورش در روز قیامت از زمین تا آسمان می درخشد.»

۱- حافظ ابی عبدالله محمد بن یزید القزوینی ابن ماجه، سنن، دارالفکر للطباعهٔ و النشر، بی تا، ج ۱، ص ۹۰

۲- ابوزید عمر بن شبه النمیری البصری، تاریخ المدینه المنوره، دارالفکر قم، ۱۳۶۸ ش، ص ۹۳

۳- عمر بن شبه نمیری، تاریخ المدینهٔ المنوره، دارالفکر قم، ۱۳۶۸، ص ۹۳

۴- ابن شبه، ص ۹۳

۵- همان، ص ۹۴

ص: ۵۰

ابن شبه، احادیث مختلف دیگری را هم آورده که حاکی از نگاه احترام آمیز او نسبت به بقیع است:

«وأخبرنی عبد العزیز، عن أَبی مروان بن أَبی جبر، عن عادل بن علی، عن أَبی رافع مولی رسول الله- صلی الله علیه [وآله] وسلم: أن رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلّم، أَتی البقیع فوقف فدعا واستغفر.» (۱)

«عبدالعزیز از ابی مروان بن ابی جبر، از عادل بن علی و او از ابو رافع غلام پیامبر برایم نقل کرد: پیامبر خدا به بقیع رفته، ایستاد و برای اهل آن دعا و استغفار کرد.»

در جای دیگر گفته است: سنت پیامبر بود که به بقیع برود و برای اهل آن دعا و استغفار کند.

وی همچنین می گوید:

«لا شکّ أن مقبرة البقیع محشوة بالجماء الغفیر من سادات الأمة و قد ابتنی علیها مشاهد» (۲)

«شک نیست که بقیع پر است از بزرگان و سروران امت، که بر قبور آن‌ها بارگاه‌هایی بنا شده است.»

۵. نووی

نووی، شارح صحیح مسلم، درباره بقیع و اهمیت آن می‌نگارد:

«وی به تأسی از عالمان دیگر اهل سنت، همین دیدگاه را درباره بقیع ارائه می کند که بقیع در نظر پیامبر خدا دارای مکانت و جایگاه عظیمی بوده و به دلیل اهمیتی که در نظر پیامبر داشته، ایشان کراراً به بقیع رفته‌اند و سیره‌شان همین بوده که به بقیع فراوان بها دهند.»

ایشان نیز حدیث معروف عایشه را درجلد هفتم شرح مسلم آورده و سپس توضیحاتی را در آن باب مطرح کرده است که حاکی از نگاه احترام آمیز به بقیع از سوی ایشان بوده است:

«یَخْرُجُ رسول الله- صَلَّی الله عَلَیْهِ [وآله] وَسَلَّمَ- مِنْ آخِرِ اللَّیْلِ إِلَی الْبَقِیعِ فَیَقُولُ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لأَهْلِ بَقِیعِ الْغَرْقَدِ». (۳)

«پیامبر در آخر شب به بقیع رفته و به درگاه پروردگار عرضه می داشت: خدایا! اهل بقیع غرقد را بیامرز.»

۶. اسحاق بن راهویه

اسحاق بن راهویه در مسند خودش، فضایلی را برای بقیع آورده که بسیار مهم و دارای اهمیت است:

«عن ذکوان أبی صالح السمان، عن أبی سلمة، عن عائشة قالت: قال رسول الله- صلی الله علیه [وآله] وسلم لجبریل إنی أحبّ أن أراک فی صورتک، فقال: أو تحب ذاک؟ فقلت: نعم، فواعده جبریل فی بقیع الغرقد لمکان کذا وکذا من اللیل فلقیه رسول الله- صلی الله علیه [وآله] وسلّم- فی موعده فنشر جناحاً من أجنحته وقال روح جناحین من أجنحته فسد أفق السماء حتی ما یری رسول الله- صلی الله علیه [وآله] وسلّم- من السماء شیئاً وأجیب رسول الله- صلی الله علیه [وآله] وسلم- عند ذلک». (۴)

«از ذکوان ابو صالح سمان، از ابو سلمه، از عایشه نقل شده که پیامبرخدا به جبرئیل گفت: من دوست می دارم که تورا در صورت خودت ببینم. جبرئیل پرسید: آیا این امر را دوست می‌داری؟ پیامبر فرمود: آری. پس جبرئیل به پیامبر در بقیع غرقد وعده داد، به خاطر مکان‌های بزرگی که در آن است. پس پیامبر در بقیع جبرئیل را در صورت واقعی‌اش دید که پری از پرهای خود را گشود. پیامبرخدا فرمود: بخشی از بال او، افق آسمان را گرفت. و این به‌گونه‌ای بود که پیامبر از عالم ماده چیزی را نمی دید.»

این که جبرئیل، به پیامبر وعده حضور در بقیع را جهت رؤیت صورت واقعیش می دهد، نشانه ای بزرگ بر فضل و عظمت و جایگاه بلند بقیع است.

۷. ابن حبان

ابن حبان در صحیح خود، به فضیلت و اهمیت بقیع اشاره کرده و حدیثی این گونه آورده است:

«أخبرنـا الحسن بن سـفيان قـال: حـدثنا قتيبـة بن سـعيد قال: أخبرنا إسـماعيل بن جعفر عن شـريك بن أبى نمر عن عطاء بن يسار عن عائشةَ أنّها قالت: كان رسول الله- صلّى الله عليه [وآله] و سلم كلّما كانت ليلتها من رسول الله- صلى الله عليه [وآله] و سلّم يخرج من آخر الليل إلى البقيع فيقول: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ ... اللهُمَّ اغْفِرْ لأَهْلِ بَقِيعِ الْغَرْقَدِ». (۵)

۱- همان، ص ۹۴

۲- همان، ص ۸۶

۳- النووی، شرح صحیح المسلم، ج ۷، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ ه-.، ج ۷، ص ۴۱

۴- اسحاق بن ابراهیم بن مخلد الحنظلی المروزی، مسند ام المؤمنین عائشه، مکتبه الایمان، ۱۴۱۰ ه-.، ج ۲، ص ۴۹۱

۵- ابن حبان، صحیح، تألیف امیر علاءالدین، ۱۴۱۴ ه-.، بی نا، ص ۴۴۴

ص: ۵۱

«حسن بن سفیان بر ما نقل کرده، گفت: قتیبه بن سعید در روایتی گوید: اسماعیل بن جعفر از شریک بن ابی‌نمر، از عطاء بن یسار و او از عاشیه نقل کرده که: هر شب نوبت حضور پیامبر در خانه او بود، آن حضرت در اواخر شب راهی بقیع می‌شد و میفرمود: سلام و درود بر شما، خانه قوم مؤمن، خدایا! اهل بقیع غرقد را بیامرز!»

۸. جارالله زمخشری

جارالله زمخشری در کتاب الفائق فی غریب الحدیث، موارد قابل توجهی را برای بقیع آورده که حاکی از عظمت بقیع در نگاه او بوده است.

«إنّ الناس قحطوا علی عهده فخرج إلی بقیع الغرقد فصلی بأصحابه رکعتین جهراً فیهما بالقرائهٔ ثمّ قلب ردائه ثمّ رفع یدیه فقال: اللّهم صاحت بلادنا و اغبرت أرضنا و هامت دوابّنا اللهمّ ارحم بهائمنا الحائمهٔ و الانعام السائمهٔ و الاطفال المحتلهٔ.» (۱)

«مردم، در دوران پیامبر خدا گرفتار قحط و تنگنا، به جهت نباریدن باران شدند، پیامبر به‌بقیع غرقد رفته، با اصحاب دو رکعت نماز- که قرائت را مخفی میگفت- خواندند، سپس عبای خود را وارونه کردند و دست‌های مبارک را به سمت خدا بلند نموده، عرضه داشتند: خدایا! شهرهای ما خشک شد و زمین‌های ما را گرد و خاک گرفت و رو به مرگ نهادند. چارپایانمان عطشان شدند، خدایا! رحم کن بر چهارپایان تشنه و علف‌خوار ما و کودکان بی پناهمان.»

همین متن را، متّقی هندی، در جلد هشتم کنز العمال، با اضافاتی نقل کرده که اضافات آن این گونه است: پیامبر خدا در ادامه، گفتند:

«اللهم منزل البرکات من أماکنها وناشر الرحمهٔ من معادنها بالغیث المغیث أنت المستغفر للآثام فنستغفرک للجامات من ذنوبنا ونتوب إلیک من عظیم خطایانا، اللهم أرسل السماء علینا مدراراً ... فما فرغ رسول الله- صلی الله علیه [وآله] وسلّم حتّی جادت السماء حتّی أهم کلّ رجل منهم کیف ینصرف إلی منزله فعاشت البهائم وأخصبت الأرض وعاش الناس، کلّ ذلک ببرکهٔ رسول الله- صلی الله علیه [وآله] وسلّم-». (۲)

«بار خدایا! فرستنده برکت‌ها از جایگاه آن! و نشر دهنده رحمت‌ها از معادن آن، که در آن باران‌های متراکم است. بار خدایا! تو بخشنده گناهانی. از تو برای گناهان بزرگمان، طلب بخشش می کنیم و به تو بازمی‌گردیم از بزرگی گناهان. خدایا! باران رحمتت را پیوسته بفرست ... آنگاه که پیامبر خدا از دعا فارغ شد، آسمان بارانش را نازل کرد؛ به‌گونه‌ای که هر فردی می کوشید: چگونه به منزل بازگردد. پس چارپایان متنعم و زمین سبزه زار شد و مردم شادمان گردید، همه این‌ها به برکت وجود پیامبر بود.»

متقی هندی در کنزالعمال، دعاهای فراوانی را نقل کرده که فرد عازم بقیع، باید آن را بخواند؛ مانند:

«السَّلَامُ عَلَیْکُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤْمِنِینَ أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَ إِنَّا بِکُمْ لَاحِقُونَ». (۳)

«درود بر شما خانه قوم مؤمن، شما پیش از ما رفتید و ما به شما ملحق می شویم.

بسیاری از عالمان و بزرگان اهل سنت؛ مانند احمد بن حنبل در مسند، بخاری در صحیح و نیز مسلم در صحیح خودش، نسائی در مسند و بسیاری دیگر، در جای خود، از فضیلت و عظمت بقیع سخن گفته‌اند و سیره و سنت پیامبر نسبت به حضور در بقیع را مطرح کرده‌اند که به دلیل عدم نیاز، از ادامه این بخش از نوشتار دست باز می‌داریم.

به یاری و توفیق الهی، در نوشتار بعد، «دیدگاه عالمان شیعی درباره بقیع» را می‌نگاریم.

۱- جارالله محمود بن عمر زمخشری، الفائق فی غریب الحدیث، دارالکتب العلمی، بیروت، ۱۴۱۷ ه-.، ج ۲، ص ۲۷۷

۲- علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین الهندی، کنزالعمال، مؤسسهٔ الرساله، بیروت، بی‌تا، ج ۸، ص ۴۲۶

۳- همان، ج ۱۵، ص ۶۴۸

ص: ۵۲

ص: ۵۳

فضایل غیر قابل انکار اما کتمان شده

نسیان، غفلت و بی‌توجهی نسبت به بعضی مناقب و آثار اهل بیت (علیهم السلام) از سوی زائران مدینه منوره بسی جای شگفت است. حتی در کتب راهنمای زائران در مورد اماکن تاریخی مدینه هم، آنگونه که باید به آن اماکن پرداخته نشده و در لابلای نوشته‌های جغرافیا و تاریخ، به این مکان‌ها و شأن و ارزش آن‌ها کمترین اشاره‌ای نگردیده است!

برای نمونه:

- کسی ننوشته است که امیر مؤمنان، علی (ع) انگشتر را در کجای مسجد النبی (ع) به فقیر داد. آنگاه که آن مسکین از کمک حاضران در مسجد نا امید شد و دست به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! تو شاهد باش که من در مسجد پیامبرت از مردم حاجت خواستم و دست نیاز به سوی آنان دراز کردم اما هیچ کس پاسخم را نداد، علی (ع) در رکوع بود و در همان حال به فقیر اشاره کرد انگشتر را از دستش بگیرد و آیه کریمه: إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُون در شأن او نازل شد. چگونه است از این افتخار و منزلت علوی یاد نمی‌شود، اما خطای ابی لبابه و بیان توبه و طنابش و مکان استوانه‌اش زبانزد خاص و عام است؟!

- چرا باید محل درِ خانه علی (ع) و ماجرای سد الباب و بسته شدن تمام درها، جز درِ خانه آن حضرت به مسجد النبی، در پشت قفسه‌های قرآن مخفی بماند و این حقیقت تاریخی به فراموشی سپرده شود؟ تعجب است که در میان کتب آداب و آثار مدینه هم نشانی از آن یافت نمی‌شود.

- چرا کسی نمی‌داند که دخت گرامی پیامبر، زهرای مرضیه (س) در کجای مسجدالنبی (ع)، خطبه فدکیه را- آن هم از پشت پرده- ایراد کرد، اما استوانه منسوب به عایشه بر همگان معلوم و مشخص است؟!

آری، جای جای روضه نبوی و شهر مدینه، به انوار و مناقب اهل بیت (علیهم السلام) منوّر است. باید، این اماکن و ماجراهای تاریخی آن، با رویکرد تبیین فضایل و مناقب اهل بیت (علیهم السلام) احیا شود و با انجام پژوهشی جامع و تهیه جزوات و فیلم‌های تاریخی و با استفاده از هنر پویا نمایی، به ترسیم این وقایع پرداخت؛ زیرا که نورانیت و استحکام این قسم از ماجراها پاسخ بسیاری از شبهه پراکنی‌ها را داده و مجال یاوه سرایی به دیگران نمی‌دهد.

در این نوشتار کوشیده‌ایم به یکی از مناقب کتمان شده آل البیت، یعنی «واقعه مباهله» بپردازیم؛ رخدادی که مهم و غیر قابل تردید است و در منطقه‌ای، در بیرون مدینه و با حضور اهالی مدینه به وقوع پیوست، اما امروزه به نام واقعه‌ای دیگر شناسانده می‌شود و نام «مسجد الاجابه» که یاد آور اجابت دعای پیامبر در حفظ امت از گرسنگی و غرق شدن است را بر آن می‌نهند!

درکتب راهنمای زائران، که بیشتر به جنبه جغرافیایی و تاریخی این اماکن می‌پردازند، نه تنها این فضیلتِ مسلّم، سربسته و نا تمام گذاشته شده، بلکه به اسم مسجد محله بنو معاویه معرفی شده است.

مسجد مباهله، دارای فضیلتی غیرقابل انکار اما کمرنگ!

اهمیت و استحکام این منقبت، از این حدیث رضوی آشکار می‌شود که گوید:

مأمون مناظره‌ای با حضور علمای اهل تسنن ترتیب داد و در آن، از امام رضا (ع) خواست برترین فضیلت امیر مؤمنان (ع) را با مستند قرآنی ثابت کند؛ «

أَخْبِرْنِي بِأَكْبَرِ فَضِيلَةٍ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) يَدُلُّ عَلَيْهَا الْقُرْآن».

امام رضا (ع) از میان تمام آیاتی که در شأن امیر مؤمنان نازل شده، به آیه مباهله استناد کردند تا هیچ‌کس نتواند در آن، خدشه

واردکنـد؛ زیرا همه گروه‌های اسـلامی؛ از شـیعی و سـنی متفق‌انـد و تاریـخ هم تأیید می‌کند که در جریان این معارضه و محاجه، به میدان آوردن امیر مؤمنان (ع)، به عنوان «
نَدْعُ ... أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ
» می‌باشـد؛ یعنی امـام علی بـه منزلـه نفس و جـان پیـامبر اسـت. پس ایـن آیه دلالـت بر برتری و فضـلیت حضـرت علی (ع) بر دیگر صحابه، بلکه بر تمام انبیای بعد از پیامبر (ع) دارد.

منشأ و ریشه واقعه

طبق نقلی از سـید بن طـاوس، (۱) در سـال نهم (یـا دهم) هجرت، از سوی پیـامبر گرامی (ع) نامه‌ای به مسـیحیان نجران (که شـهری است میان حجاز و یمن) نوشـته شـد و آنان را به اسـلام و برادری با مسـلمانان فراخواند و حضـرت رسول دسـتور دادند: در صورت خود داری از پذیرش اسلام، باید به‌حکومت اسلامی جزیه بپردازند وگرنه آماده جنگ با لشگر اسلام شوند. (۲)

۱- سید بن طاوس، اقبال الأعمال، ص ۴۹۶

۲- بحارالأنوار، ج ۲۱، ص ۲۸۵، باب ۳۲، المباهلهٔ و ما ظهر فیها من الدلائل و المعجزات.
«... أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی أَدْعُوکُمْ إِلَی عِبَادَهِٔ اللهِ مِنْ عِبَادَهِٔ الْعِبَادِ وَ أَدْعُوکُمْ إِلَی وَلایَهِٔ اللهِ مِنْ وَلایَهِٔ الْعِبَادِ فَإِنْ أَبَیْتُمْ فَالْجِزْیَهُٔ فَإِنْ أَبَیْتُمْ فَقَدْ آذَنْتُکُمْ بِحَرْبٍ وَ السَّلَامُ».

ص: ۵۴

وقتی حاملانِ نامه و پیک‌های پیامبر خدا وارد نجران شدنـد، با واکنش سـرد و خصـمانه اهالی نجران روبه رو گردیدند و در مجمع مشورتی، که از علمای مسیحی و بزرگان قبایل در معبد بزرگ تشکیل یافته بود، همگی از ترک مسیحیت و پذیرش اسلام سرباز زدنـد و رأی به جنگ دادنـد، جز اسقف اول، ابوحارثه که عالم‌ترینشان بود و بی اعتقاد به نبوت پیامبر نبود، به مخالفت برخاست و گفت:

مهلًا، بنی عبـد المـدان! کمی آرامتر، چرا تصـمیم عجولانه می گیریـد که راه برگشت ندارد؟! بهتر است ابتدا از نزدیک گفتگویی با پیامبر انجام گیرد.

پس ازگفت‌وگو، تصمیم بر آن شدکه گروهی چهل نفره ازعلمای مسیحی برای مذاکره راهی مدینه شوند، اما در همین حال، از قیصر روم و پادشاهان سودان و حبشه و شام و نصارای عرب تقاضای کمک برای جنگ با مسلمانان کردند.

حضور مسیحیان در مدینه

وقتی فرستادگان مسیحیان نجران به سرکردگی عاقب، که امیر و صاحب رأی ایشان بود و عبد المسیح که در مشکلات به او پناه می‌بردنـد، به نزدیکی‌هـای مـدینه رسیدند، به منظور مباهـات و فخر فروشـی بر مسـلمانان، خودشان را به لباس‌های زربافت و حریر، آراستند و صلیب‌های طلایی را حمایل کردند. آنان همچنین در پیشاپیش گروه، صلیب بزرگی از طلا، که اهدایی قیصر روم بود را به حرکت در آوردنـد. هنگام ورود به مـدینه، مسلمانان که برای نماز عصـر به مسـجد می‌رفتنـد، مبهوت زرق و برق و هیبت آن‌ها شدنـد. بعضـی می گفتنـد: تاکنون فرستادگانی به این جمال و عقل ندیده‌ایم! بعضـی درپاسخ آن‌ها می گفتند: عاقل کسـی است که خـدا را به وحـدانیت بشـناسد و عبادت و اطاعت او کند. (۱) چگونه عاقل است کسـی که معتقـد است سه خدا وجود دارد؛ «پسر»، «پدر» و «روح القدس»!؟

مسیحیان زمانی به مسجد النبی وارد شدند که نماز عصرِ مسلمانان پایان یافته بود. آنان نیز در مسجد النبی به سمت شرق ایستاده، برای خواندن نماز خود، صلیبی قرار دادند و ناقوس نواختند و نمازشان را آغاز کردند. این رفتار مسیحیان، آن هم در مسجد النبی، برخی از مسلمانان را خوش نیامـد. آنان گفتنـد: اکنون که اسلام قوّت گرفته و از دست مشرکین مکه راحت شده‌ایم، گرفتار اینان (مسیحیان) شویم!؟ این افراد می‌خواستند جلو برنامه‌ها و سرو صداهای مسیحیان را بگیرند، اما پیامبر (ع) مانع آن‌ها شدند وفرمودند مهلتشان بدهید عبادتشان را انجام دهند، این‌ها هم سرانجام آگاه خواهند شد.

بعـد از فراغت از نمازشان، به محضـر پیامبر (ع) شـرفیاب شدنـد ولی با بی توجهی حضـرت نسبت به خودشان و هدایایشان روبه رو گردیدند. وقتی از علت بی اعتنایی پیامبر (ع) پرسیدند، پاسخ شنیدند: دلیل بی اعتنایی حضرت، پوشش لباس‌های زربفت و آویختن صلیب و طلاـ و جـواهر است. (۲) پرسـیدند: چرا به هـدایای ما توجه نمی کنـد؟ پاسخ شـنیدند: آن حضـرت هدیه غیر مسـلمانان را نمی‌پذیرد، مگر این که مسلمان شوند. راهبان مسیحی چاره‌ای جز پیراستن خود از طلا و جواهر ندیدند. بالأخره پیامبر (ع) از ایشان خواستند که اسلام بیاورند. گفتند: ما اکنون نیز اسلام داریم. پیامبر فرمود: تا زمانی که صلیب می‌پرستید و بر این باورید که خدای سبحان دارای فرزند است و گوشت خوک می‌خورید، اسلام ندارید. (۳)

گفتند: در انجیل، وصف نبی بعد از حضرت عیسی را خوانده‌ایم. او عیسـی را تصدیق می کند و به وی ایمان دارد، لیکن شما او را سب می کنید و می گویید او بنده خدا است! مگر می‌شود عبد و بنده‌ای کارهای خدایی کند؟!

پیامبر (ع) فرمودنـد: من، برادرم عیسـی را تصـدیق می کنم. او را نبی مرسل، اما بنـده خـدا می دانم و تمام معجزاتش به اذن خداوند بوده است. (۴)

اسقفی به نام عبد المسیح پرسید: ای ابوالقاسم، پدر موسی کیست؟ پیامبر فرمود: عمران. پرسید: پدر یوسف کیست؟ فرمود: یعقوب.

پرسید: پدر شما کیست؟ فرمود: عبدالله بن عبد المطّلب. آنگاه پرسید: پدر عیسی (ع) کیست؟ (۵) طبق نقلی پیامبر (ع) از پاسخ آن‌ها اعراض کرده، فرمودند: شما امشب میهمان ما هستید تا فردا در این مورد از جانب خداوند وحی نازل شود.

روز بعد که جلسه تشکیل شد، نبی مکرم (ص) فرمودند: بر من وحی نازل شد که: «إِنَّ مَثَلَ عیسی عِنْدَ اللهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ» (۶)

اسقف گفت: در کتب آسمانی گذشته اثری از این‌که عیسی (ع) از خاک خلق شده باشد نیست. اینجا بود که حالت وحی به پیامبر (ع) دست داد. آن حضرت وقتی به حالت عادی برگشت، فرمود: اکنون بر من وحی شد که: «فَمَنْ حَاجَّکَ فیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللهِ عَلَی الْکاذِبینَ». ۶۱ در صورت لجاجت در برابر حق، باید با هم مباهله کنیم، اگر من راست می‌گویم خداوند لعنت و دوری از رحمت خود را بر شما فرستد و اگر من دروغگو بودم آن

۱- مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۱۰، «قَدِمَ الْمَدِینَةَ رَجُلٌ نَصْرَانِیٌّ مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ وَ کَانَ فِیهِ بَیَانٌ وَ لَهُ وَقَارٌ وَ هَیْبَةٌ فَقِیلَ یَا رَسُولَ اللهِ مَا أَعْقَلَ هَذَا النَّصْرَانِیَّ فَزَجَرَ الْقَائِلَ وَ قَالَ مَهْ إِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ وَحَّدَ اللهَ وَ عَمِلَ بِطَاعَتِهِ».

۲- بحارالأنوار، ج ۲۱، ص ۳۳۶، «أتوا رسول الله ص فسلّموا علیه فلم یرد و لم یکلّمهم فانطلقوا یبتغون عثمان بن عفان و عبد الرحمن بن عوف و کانا معرفهٔ لهم فوجدوهما فی مجلس من المهاجرین فقالوا إنّ نبیّکم کتب إلینا بکتاب فأقبلنا مجیبین له فأتیناه فسلّمنا علیه فلم یرد سلامنا و لم یکلّمنا فما الرأی؟ فقالا لعلی بن أبی‌طالب ما تری یا أبا الحسن فی هؤلاء القوم قال أری أن یضعوا حللهم هذه و خواتیمهم ثم یعودون إلیه ففعلوا ذلک فسلّموا فرد سلامهم».

۳- بحارالأنوار، ج ۳۵، ص ۲۵۷، باب ۷، آیه مباهله.

«... یَمْنَعُکُمَا مِنَ الْإِسْلَامِ ثَلَاثٌ فِیکُمَا عِبَادَتُکُمَا الصَّلِیبَ وَ أَکْلُکُمَا الْخِنْزِیرَ وَ زَعْمُکُمَا أَنَّ لِلهِ وَلَداً».

۴- بحارالأنوار، ج ۲۱، ص ۳۱۹، «فَقَالَ النَّبِیُّ ص لَا بَلْ أُصَدِّقُهُ وَ أُصَدِّقُ بِهِ وَ أُؤْمِنُ بِهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّهُ النَّبِیُّ الْمُرْسَلُ مِنْ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَقُولُ إِنَّهُ عَبْدٌ لَا یَمْلِکُ لِنَفْسِهِ نَفْعاً وَ لَا ضَرّاً وَ لَا مَوْتاً وَ لَا حَیَاةً وَ لَا نُشُوراً».

۵- «قَالَ الْأُسْقُفُّ: یَا أَبَا الْقَاسِمِ مُوسَی مَنْ أَبُوهُ؟ قَالَ: عِمْرَانُ، قَالَ: فَیُوسُفُ مَنْ أَبُوهُ؟ قَالَ: یَعْقُوبُ، قَالَ: فَأَنْتَ مَنْ أَبُوکَ؟ قَالَ: أَبِی عَبْدُ اللهِ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، قَالَ: فَعِیسَی مَنْ أَبُوهُ؟ فَأَعْرَضَ النَّبِیُّ ص عَنْهُمْ، فَنَزَلَ إِنَّ مَثَلَ عِیسی عِنْدَ اللهِ الْآیَةَ، فَتَلاهَا رَسُولُ اللهِ فَغَشِیَ عَلَیْهِ فَلَمَّا أَفَاقَ، قَالَ أَ تَزْعُمُ أَنَّ اللهَ أَوْحَی إِلَیْکَ أَنَّ عِیسَی خُلِقَ مِنْ تُرَابٍ مَا نَجِدُ هَذَا فِیمَا أُوحِیَ إِلَیْکَ وَ لا نَجِدُهُ فِیمَا أُوحِیَ إِلَیْنَا وَ لَا یَجِدُهُ هَؤُلَاءِ الْیَهُودُ فِیمَا أُوحِیَ إِلَیْهِمْ».

۶- «قَالَ الْأُسْقُفُّ إِنْ غَدَا فَجَاءَ بِوُلْدِهِ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ فَاحْذَرُوا مُبَاهَلَتَهُ وَ إِنْ غَدَا بِأَصْحَابِهِ فَلَیْسَ بِشَیْءٍ».

ص: ۵۵

گفته‌ها بر من باشد. (۱) مسیحیان گفتند: دعوت به مباهله روش منصفانه‌ای است. کی مباهله کنیم؟ فرمودند: فردا بعد از نماز صبح (۲) إن شاء الله.

درهمان شب رؤسای قوم با هم مشورت کردند که اگر پیامبر در دعوت خود صادق باشد، هلاکت دامنگیر همه ما خواهد شد؛ همانگونه که حضرت موسی با برادرش هارون و دو فرزند وی، با قارون، اهل و همدستانش مباهله کردند و آنان همگی در زمین فرو رفتند. پس عاقلانهتر آن است که پرداخت جزیه را بپذیریم.

اسقف اعظم گفت: باید دید فردا با چه کسانی به صحنه ملاعنه می‌آیند. اگر پیامبر با اصحاب و لشگریانش آمد مباهله می‌کنیم و اگر طبق آیه، با زنان، فرزندان و نزدیکانش آمدند مصالحه می‌کنیم و شرایط ذمّه را می‌پذیریم. (۳)

صبح، در بین الطلوعین، روز بیست و چهارم ذی‌حجه، سال نهم و یا دهم هجرت، در وادیی بیرون مدینه و محل کنونی مسجد الإجابه، تمام مسلمانان مدینه از یک سو و نجرانیان در سوی دیگر، صف‌کشیده، آماده شدند، در حالی‌که اسقف اول در جلو ایستاده بود و مسلمانان نیز اجتماع کرده بودند، ناگهان دیدند پیامبر (ع) در حالی‌که دست حسن بن علی را گرفته و حسین‌بن علی را در آغوش داشتند و فاطمه زهرا از پشت سر و امیر مؤمنان (علیهم السلام) به دنبال آن‌ها است وارد میدان مباهله شدند. دیدند پیامبر بر دو زانوی مبارک نشست، علی را در جلو و فاطمه را در مقابل و حسن بن علی را در سمت چپ و حسین بن علی را در سمت راست خود نشانده، فرمودند: عزیزانم! من دعا می‌کنم شما آمین بگویید. (۴) آنان انگشتان دو دستشان را در هم نموده، به سوی آسمان بالا بردند و گفتند:

«اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِى».

پس نصاری پرسیدند: اینان کیستند؟ به آنان گفته شد:

«هَذَا ابْنُ عَمِّهِ وَ وَصِيُّهُ وَ خَتَنُهُ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ هَذِهِ ابْنَتُهُ فَاطِمَةُ وَ هَذَانِ ابْنَاهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ...».

مسیحیان که این منظره را دیدند، ترسیدند و گفتند: اینگونه مباهله، همان مباهله کردن انبیا است. این چهره‌های استوار که می‌بینیم، اگر از خدا بخواهند، می‌توانند کوه‌ها را هم جا به جا کنند! اگر کسی به حقانیت خویش شک داشته باشد، هیچ‌گاه بهترین و نزدیکترین عزیزان خود را در معرض خطر نمی‌اندازد، از این رو ترس بر مسیحیان مستولی گردید و پاپ اعظم گفت:

«يَا أَبَا الْقَاسِمِ أَقِلْنَا»،

ما مباهله نمی‌کنیم بلکه مصالحه می‌کنیم و شما مقدار جزیه را تعیین کنید و پیامبر گرامی (ع) پذیرفتند، لیکن فرمودند: بدانید که اگر ملاعنه را انجام میدادید، همگی به صورت گوناگون مسخ می‌شدید. این بیابان را عذاب الهی پر می‌کرد و تا آخر سال نمی‌رسید که هر چه نصرانی بر روی کره زمین بود به هلاکت می رسید. (۵)

به حسب بعضی روایات، مسیحیان بعد از تعیین جزیه مراجعت به نجران کردند و لی اکثر آن‌ها در اثر آگاهی از حقانیت اسلام و ملاطفت پیغمبر بزرگوار (ع) نسبت به پیروان مسیح (ع) دو باره به محضر پیامبر اسلام مشرف شدند و اسلام را برگزیدند و برگشتند.

۱- بحارالأنوار، ج ۲۱، ص ۳۱۹، «فَقَالَ النَّبِيُّ ص لَا بَلْ أُصَدِّقُهُ وَ أُصَدِّقُ بِهِ وَ أُؤْمِنُ بِهِ وَ أَشْهَدُ أَنَّهُ النَّبِيُّ الْمُرْسَلُ مِنْ رَبِّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَقُولُ إِنَّهُ عَبْدٌ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعاً وَ لَا ضَرّاً وَ لَا مَوْتاً وَ لَا حَيَاةً وَ لَا نُشُوراً».

۲- بحارالأنوار، ج ۲۱، ص ۳۴، «إِنْ كُنْتُ صَادِقاً أُنْزِلَتِ اللَّعْنَةُ عَلَيْكُمْ وَ إِنْ كُنْتُ كَاذِباً أُنْزِلَتْ عَلَيَّ».

۳- الکافی، ج ۲ ص ۵۱۴، باب المباهله، «عَنْ أَبِی جَعْفَر ع قَالَ السَّاعَهُٔ الَّتِی تُبَاهِلُ فِیهَا مَا بَیْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَی طُلُوعِ الشَّمْسِ».

۴- «فَأَتَوْا رَسُولَ الله ص وَ قَدْ غَدَا مُحْتَضِناً الْحُسَیْنَ آخِذاً بِیَدِ الْحَسَنِ وَ فَاطِمَهُٔ تَمْشِی خَلْفَهُ وَ عَلِیٌّ خَلْفَهَا وَ هُوَ یَقُولُ إِذَا أَنَا دَعَوْتُ فَأَمِّنُوا».

۵- «وَ فِی رِوَایَهٍٔ أَمَا وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ لَوْ لَاعَنُونِی مَا حَالَ الْحَوْلُ وَ بِحَضْرَتِهِمْ مِنْهُمْ بَشَرٌ. و فی روایهٔ: قَالَ رَسُولُ الله ص لَوْ لَاعَنُونِی یَعْنِی النَّصَارَی لَقَطَعْتُ دَابِرَ کُلِّ نَصْرَانِیٍّ فِی الدُّنْیَا».

ص: ۵۶

ص: ۵۷

حج نامه

از ناظمی ناشناخته/ تصحیح: رضا مختاری

سفرنامههای حج، به نظم و نثر، و فارسی و غیر فارسی، بخش زیادی از میراث مکتوب ما مسلمانان را تشکیل می‌دهد و برخی کتابشناسی‌ها ویژه معرفی و فهرست سفرنامه‌ها منتشر شده است؛ از جمله:

رحلة الرحلات: مكة فی مائة رحلة مغربیة و رحلة (دو جلد، مؤسسة الفرقان/ ۱۴۲۶)

علاوه بر سفرنامه‌هایی که جداگانه و به شکل کتاب یا رساله‌ای خاص نشر یافته‌اند؛ بخشی از سفرنامه‌های فارسی حج هم یکجا در مجموعه‌ای به نام «سفرنامه منظوم حج» و نیز در میراث اسلامی ایران (۱) (دفتر پنجم، ۱۳۷۶) منتشر شده‌اند.

سفرنامه‌های منظوم حج نیز فراوان است که برخی از آنچه نشر یافته، عبارتاند از:

۱. سفرنامه منظوم حج؛ از بانویی اصفهانی از دوره صفوی (به کوشش رسول جعفریان، نشر مشعر، ۱۳۷۴ ش.)

۲. سفرنامه منظوم؛ از حسین ابیوردی (همانجا).

۳. سفرنامه منظوم؛ از احمد مسکین (همانجا، شاید مسکین را ناظم به عنوان وصف خود ذکر کرده باشد؛ نه اینکه «مسکین» شهرت وی و جزو نامش باشد. دقت شود)

۴. سفرنامه منظوم؛ از یحیی لاری (همانجا)

اثر حاضر

از اثر حاضر تنها یک نسخه سراغ داریم که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۸۶۴۸ نگهداری می شود و در الشریعه فی استدراك الذریعه (ج ۱، ص ۱۳۶، ص ۲۶۸) معرفی شده است.

ناظم این مثنوی در هیچ جای آن به نام خود اشاره نکرده و تنها روی برگ اول نسخه خطی آن، این یادداشت به چشم می‌خورد: «ابن محمد حسن آشتیانی المرجع فی التقلید بالعجم» که معلوم نیست ناظم نسخه است یا مالك آن.

بنابراین، معلوم نیست این مثنوی اثر کیست و در چه زمانی سروده شده و سفر در چه تاریخی بوده است.

البته، از یک بیت آن می‌توان استفاده کرد که در عهد ناصرالدین شاه سروده شده است؛ آنجا که پیش از رسیدن به عرفات میگوید: «جهان جمله گردد به آیین ما بده فتح بر ناصر دین ما»

ناظم به یقین شیعه و ایرانی است و برای سفر حج، به رسم آن روزگار، ابتدا به مشاهد مقدس کاظمین، سپس سامرا، کربلا و نجف رفته، آن‌گاه رهسپار مکه شده و روز بیست‌و پنجم ذی‌حجه راهی مدینه منوره گردیده، آنگاه از آنجا به شام رفته است. سفرنامه پس از وصف شام به پایان می‌رسد و معلوم نیست از چه راهی وبه کجا بازگشته است.

بنابراین، این حج نامه از کاظمین آغاز و در شام پایان یافته است.

۱- مقدمه کتاب «به سوی امّ القری» بیش از ضصت سفرنامه حج یاد شده است.

ص: ۵۸

شاید آگاهان این فن، از روی بعضی قرائن، سال دقیق این سفر را به دست آورند. نگارنده، نه کار چندانی در این موضوع کرده‌ام و نه فرصت آن را دارم، لیکن چون تصویری از این نسخه به دستم رسید، با استنساخ فاضل گرامی جناب آقای شیخ علی کبیری، به شکلی که ملاحظه می‌شود، آماده نشر کردم.

چنانکه ملاحظه می‌شود، به رغم روانی این مثنوی، برخی جاها هم قافیه تنگ آمده و رعایت نشده و همراه با تکلّف است؛ برخی قسمت‌ها هم قابل قرائت نبود که نقطه چین شد.

به هر حال، برای اینکه این اثر- که به سهم خود زوایای بسیاری از حج را به تصویر می‌کشد- در اختیار علاقه‌مندان باشد، به نشر آن اقدام گردید و چه بسا با بررسی بیشتر و فحص و تتبّع در فهارس و سفرنامه‌ها، ناظم و زمان دقیق آن نیز مشخص شود.

گفتنی است که سراینده، اعمال منا و قربانی را پیش از رمی جمره عقبه در روز عید آورده، که به یقین اشتباه است و معلوم نیست اعمال را هم همینگونه، بر خلاف ترتیب به جا آورده‌اند یا در مقام گزارش سفر و سرودن چنین شده است.

رضا مختاری

ص: ۵۹

حج نامه

[آهنگ سفر]

شکر لله بخت با ما یار شد طالع خوابیده‌ام بیدار شد

از تفضّلهای ربِّ بی‌نیاز عُقده‌ها از کارها گردید باز

بار حج بستیم در روز سعید دل نهاده اندر آن راهِ بعید

در نوردیدیم آن ره با گروه دِه به دِه وادی به وادی کوه بهکوه

[رسیدن به کاظمین]

تا به توفیق خداوند جهان کاظمیین آمدیم با همرهان

دل پر از شوق و زبانها مدحْ گو پس بر آن درگاه مالیدیم رو

عرض کردیم حاجت خود با مراد جان فدای آن امام و آن جواد

... عازم شدیم آن راه را بوسه دادیم آستان شاره را

[عزیمت به سامرا]

زار و نالان از جوار آن دو شه آمدیم وارد شدیم در سامره

سامره آن منبع نور و صفا سامره آن معدن مهر و وفا

پایتختِ حجّتِ جان آفرین مایه عیش همه روی زمین

وان امامان همامان کِرام جمله نور واحد بدر تمام

تا رسیدیم بر در آن بارگاه چون گدایی در حضور پادشاه

مدتی ایستاده همچون بیهُشان کی مرا با بخت خود بود این گمان؟

این بود جنّات عَدْنِ کردگار یا علی بن محمد را مزار

یا رب این خواب است یا بیداری اسْت عسکریین یا که عرش باری اسْت

در طوافِ آن دو شاهِ انس و جان کرده از آب دو دیده دُر فشان

ص: ۶۰

عرضه کردیم آرزوهای نهان سر بمالیدیم پس بر آستان

پس شتابان جانب مه آمدیم جانب قبر حلیمه آمدیم

بانوی عظمی و خاتون زنان سرنشین مسند باغ جِنان

پیش آن شه زاده عالی نَسَب خاک بوسیدیم از روی ادب

قبر نرجس بانوی با احترام آن مه خلوت گه بزم امام

مادر صاحبْ امام انس و جان روشنی دیده اهل جَنانّ

پس بگردیدیم دور قبرشان جان فدای آن جلال قدرشان

جانب سرداب بنهادیم رو بود در دل سالها این آرزو

چون بدیدیم آن زمان سرداب را بی امامْ آن چاه و آن محراب را

سر زدیم از دل برآوردیم فغان جان فدایت ای شه عصر و زمان

جان فدایت ای مهِ گردونْ سریر مهر تابانْ مهدی آفاق گیر

از چه ره رفتی برون از مسکنت لعنت حق تا ابد بر دشمنت

ای شه شمس امامت تا به کی؟ ای مهِ برج سعادت تا به کی؟

شیعیانت از فراقت دل کباب خانه دلها شد از هجرت خراب

پس ز دیده دُرْ فشاندیم در رهش وز مژه رُفتیم خاک درگهش

بوسه دادیم آستانِ شاه را دل پر از غم برگرفتیم راه را

[عزیمت به کربلای معلّی]

برفتیم با غم سوی کربلا همان شهر پر محنت و پر بلا

چو دیدیم آن روضه انورش گرفته به بر کشته اکبرش

نهادیم صورت بر آن قبر پاک نمودیم بهتن جامه‌ها چاک چاک

که ای شاه لب تشنه کم سپاه اسیر بیابان کرب و بلا

ص: ۶۱

توئی زینت و زیب عرشِ خدا جگر گوشه خاتم انبیا

گل گلشن ابن عمِّ رسول ضیاء دو چشم شریف بتول

بهشت برین از تو دارد صفا مه آسمان از تو دارد ضیاء

چه سان شد که قدر تو نشناختند؟ چه سگها زکوفه برون تاختند

نه عقل و نه مهر و نه دین و حیا زنا زاده و مرتد و بی حیا

چه محشر به پا کردند آن کوفیان نیاید به وصف و نگنجد بیان

ز اوّل ببستند آب فرات بر آن اهل بیتِ شه کائنات

ز هر سو فکندند تیر جفا بر انصار اصحاب اهل وفا

جوانان مَه روی گلگون عذار همه غرق در خون صفِ کارزار

چه سان نوحه کردی بر آن کشته‌ها که هر یک چو سروی فتاده ز پا

جدا دست عباس از پیکرش چه سان بر نهادی به زانو سرش

علی اکبر آن یوسفِ صف شکن به خون گشته غلطان در آن انجمن

چه سان بوسه کردی رخ انورش رساندی به خیمه برِ مادرش

چو شه زاده قاسم به دشت بلا ... بیفکند از آن اشقیا

ز هر سو گرفتند او را میان تن نازک و زخم تیر و سنان

چه سان خویشتن را رساندی برش به خون غرقه دیدی رخ انورش

زدی ناله کای مبتلای محن انیس دل و یادگار حسن

ز عباسِ مهْ روی نامْ آورت چه گفتی به خیم برِ خواهرت

چه اصغر شد از تیر اعدا خموش چه سان کشته‌اش را نهادی به دوش؟

چه سان کردی از خود سکینه جدا وصیت چه کردی به زین العبا [کذا!]

ص: ۶۲

در آن دم که افتادی از زین به خاک برت آمد عبدالله آن نور پاک

چو بلبل برآورد از دل فغان به حسرت بنالید کای ناکسان

چرا میکُشید عمّ نامی من عموی عزیز گرامی من

نمود دست خود حایل آن مهربان که تا حفظ سازد تنِ ناتوان

جدا کردند آن پنجه انورش بنالید سو مهربان مادرش

تو در زیر شمشیر و او زیر تیغ چه کردی در آن دم چه خوردی دریغ

فدای تنت ای غریب فرید همه جنّ و انس و سیاه و سفید

برایت اگر خون ببارم کم است ز بعد تو عیش همه ماتم است

از آنجا برفتیم با حال زار به پابوس اصحاب شاه کبار

زیارت نمودیم انصار او به رنج و به محنت همه یار او

همان کوکبانِ سعادت قرین سزاوار هر یک بهشت برین

لب تشنه کشتید فدا [کذا] در برش شمایید شایسته کوثرش؟!

سر و جان عالم فدای شما چه مقدار دارد سر بی بها

برفتیم از روضه انورش رسیدیم برِ پاسپانِ درش

زیارت نمودیم قبر حبیب که ای رازِ دلهای مارا طبیب

هزار آفرین از جهان آفرین به تو باد ای سرور پاکْ دین

چون نرد محبّت به دل باختی پیاده ز کوفه برون تاختی

چو پرانه شمعِ روی حسین پریدی ز کوفه به کوی حسین

چو زد آتش کین بر آن شه، شرر توجان را نمودی برایش سپر

نمودی به پیری تو جان را فدا گرفتی جوانی به دار بقا

***

ص: ۶۳

از آنجا نهادیم رو در حرم برِ آن شهِ با وفا و کرم

زیارت نمودیم عباس را علمدار شه زبده ناس را

همان نور چشم شهِ خافقین چراغ شب مهر روز حسین

امید حرم پشت شاه و سپاه بدادی دو دستت به راه خدا

همه اهتمامت ز لطف و کرم که آبی رسانی بر اهل حرم

نه تدبیر جنگ و نه در فکر جان دلت در حرم در برِ تشنگان

دو گوشت بر آواز آن مقتدا که باشد کجا آن شه بی سپاه

فشردی چه پای یلی در رکاب برآوردی آن دست چون بوتراب

به یک حمله آن قومِ از دین بری برفتند چون مردم خیبری

چو پر کردی آن مشک ز آب حیات برون آمدی تشنه لب از فرات

چون بر دوش افکندی آن مشک آب برفتی سوی خیمه‌ها با شتاب

چو دیدند آن قوم بی نام و ننگ که بر تشنهکامان شده کار تنگ

ز هر سو رسیدند آن گمرهان زدند زخم شمشیر و تیر و سنان

صد افسوس کان مشک دستِ تو بست علی زین مصیبت به ماتم نشست

دو دست شریفت نمودن جدا ز هر سو زدند بر سرت حربه‌ها

چو مظلوم ماندی تو در پشت زین از این غصّه لرزید عرش برین

لب تشنه تن خسته و ناتوان ز تیر جفا خون ز چشمت روان

از این غم بنالید خیر النسا ملایک بنالید اندر سما

چو افتاد دستت به روی زمین شده شط گِل آلوده و دل غمین

بهشت برین از غمت شرمسار که کوثر نمی بایدم در کنار

ذبیح‌الله از جان شده بنده‌ات که صد همچون من گشته شرمنده‌ات

پس آنگه برش بوسه کردیم زمین مدد خواستیم زان شه پاک دین

ص: ۶۴

[عزیمت به نجف اشرف]

از آنجا برفتیم به سوی نجف دل زائران پر ز شوق و شعف

رسیدیم به پابوس آن شاه دین همان لنگر آسمان و زمین

به تعظیمِ آن نقش بند سپهر به زاری بسودیم رخساره چهر

زدیم بوسه بر آستان درش ستادیم چون شمع سوزان بَرَش

گرفتیم ضریح شهِ لافتی وصی رسول و ولی خدا

تویی ز ابتدا یار پیغمبران در آخر به دست تو نار و جنان

فضای جنان سبز میدان تو مهِ آسمان گوی چوگان تو

نه آدم نه نوح و نه جنّ و مَلَک ز روی تو روشن بُدی نه فلک

چو نوح نبی ساخت آن کشتی‌اش در آن دم تو بنمودی استادی‌اش

ز تو خواهم ای شاه با اقتدار به محشر نباشیم ما شرمسار

رسانی تو بی‌رنج و بی واهمه کنیزان خود را برِ فاطمه

به پیش تو آورده‌ایم التجا که گردد قبول این زیارات ما

شود حج ما و همه همرهان ز لطفت قبول ای خدای جهان

دگر همرهانم که هستند سفر سلامت رسان همرهم سر به سر

کسانی که از ما بود در وطن سلامت رسانی در اینجا به من

پس آن گه زدیم بوسه بر آستان مدد خواستیم زآن شهِ انس و جان

ولی بودم آن روز همی در تعب گهی لرز و گاهی چون آتش به تب

[عزیمت از نجف به سوی جبل]

به بیرون دروازه پشت نجف زدند خیمهها حاجیان هر طرف

همه خلق از ذوق آن حاجیان شدند انجمن چون تماشائیان

نشسته به خیمه امیر جبل پس آن حمله داران که هستند دغل

غروب از نجف با تب و حال زار شدیم با دو صد رنج و محنت سوار

بماندیم آن شب در آن خیمه‌ها چو شد صبحِ صادق گرفتیم راه

شدیم در چهارم از آنجا سوار بر آن اشتران جَبَل کوه وار

بیابان بَرُّ و شترهای تور گهی آب پشگل گهی آب شور

الهی همان آب آن اشتران کنی قسمت جمله دوستان

برفتیم منزل به منزل چو باد نه از بوم و بر بود کس را به یاد

ز گرما نمانده به تنها توان به دل حسرت جوی آب روان

نه آبادی شهر جز دشت و کوه نمودیم به سوی خداوند رو

به روز ده و دو در آن راه سخت نمودار شد شهر آب و درخت

رسیدند وزیرانِ میرِ رشید ز اهل جبل از سیاه و سفید

بزرگان و گردنکشان جبل همه خویش را ساخته چون هُبل

ص: ۶۵

همه گونه گون جامه رنگ رنگ گرفته به کف نیزههای بلند

فرو کوفتند طبل شادی همی تمامی غزل خوان به مدح نبی

رسیدند چو آن بد صفت مردمان گرفتند همه حاجیان را میان

ستانند آن قوم ابلیس خو همه دور حجاج از چار سو

ز جمّالی و از اشتران ذلول دل حاجیان گشته زار و ملول

چو محشر ستادند در آن آفتاب که یک یک نویسند به پای حساب

هم اسم آن حاجیان سر به سر نوشتند آن مردمِ کینه ور

از آنجا برفتیم گروهها گروه سوی منزل آن دم نهادیم رو

رسیدیم جَبل صبح وقت نهار همه خوشدل آنجا گرفتیم بار

شبش سرد آبش گوارا بسی نه از مردمش دید اذیت کسی

در آنجا بماندیم یک هفته، ما گهی سیر باغ و گهی سبزه‌ها

دگر از جبل باز بستیم بار شترها سوی مکه با اقتدار

[رسیدن به مقیات]

تا به مُحرمگه رسیدیم آن زمان خرّم و خوشدل جمیع حاجیان

خیمهها برپا نمودیم هر طرف سر زپا نشناختی کس از شعف

لاله‌ها در خیمه‌ها افروختند هر طرف خار مغیلان سوختند

مشک آبی هر کسی در بر گرفت غسل کرد و زندگی از سر گرفت

جامه احرام بگرفته به کف «لا شریک له» بلند از هر طرف

جامه احرام دوش انداختند بینی ابلیس بر خاک آختند

اوفتاد اندر میانشان ولوله یک کلام و یک لباس و یک دله

هر کسی با خالق خود در نیاز کف بکش [کذا] پیش خدای بی نیاز

چوب ذمّامان چو بر طبلان رسید گشت صحرا از کفن پوشان سفید

همچون صحرای قیامت سر بسر کز مقابر بر کشد اموات سر

ناله لبیک‌شان هر سو بلند سر برهنه پا برهنه مستمند

جمله از شوق و شعف مجنون شدند همچو سیل از کوه برهامون شدند

هر کسی دیدن رود شادان بود خاصّه کان بیت الله رحمان بود

ای خوش آن مهمانی آن راه دور آن حرم، آن زمزم و آن آب شور

ای خوشا آن روز خوش، آن حال ما شکر لله طالع اقبال ما

[طواف و سعی]

سوی کعبه یکسر نمودیم رو همه بسته احرام لبیک گو

چون بدیدیم کعبه مقصود خود شکرها کردیم بر معبود خود

وه چه مسجد روضه خلد برین! وه چه خانه، خانه جان آفرین!

وان حجر بخشنده نور بصر انبیا و اولیا بگرفته بر

فوج فوج اندر طواف خانه اش صد هزاران تن، همه پروانهاش

هر طوافش مرده را جان می دهد مجرمان را آب حیوان می‌دهد

چون قیامت آن کفن‌هاشان به دوش هر کسی از دل برآورده خروش

سنّی و شیعه شده با هم قرین همهمه پیچیده تا عرش برین

گریه‌های شوق هر یک در گلو با خدای خانه اندر گفتگو

ص: ۶۶

رو نمودند صف به صف اندر مقام در رکوع و در سجود و در قیام

در صفا و مروه بنهادند رو جوقه جوقه دسته دسته هر گروه

با مطوِّف در دعا و در ثنا گه به مردم گاه در کوه صفا

راه او گویا بود راه جنان روح بخشد در تن هر ناتوان

از صفا وارد به منزلها شدیم در تماشای عمارتها شدیم

گهی خوابیدن و گاهی نشستن بهحب حب خوردن وفسفس شکستن

[عزیمت به منا در شب نهم]

به شام نهم چون ببستند بار هزار اشتر از هر سویی در کنار

خروشان و جوشان نهادند رو به سوی منا صدهزاران گروه

برفتند با صد هزاران نیاز پی طاعتِ خالق بی نیاز

رسیدند بدان وادی دل فروز ز شمع و چراغ و ز مشعل چو روز

زدند خیمه ها تنگ بر یکدیگر صبا را نبودی در آنجا گذر

خوش آن وادی خاکِ نیکو سرشت تو گویی هوایش هوای بهشت

فزو نیش داده خدای جهان عباتگه جمله پیغمبران

عبادتگه جمله شاهان ما رسولِ امین و امامان ما

پس اول به لطف جهان آفرین فتادیم سجده کنان بر زمین

ز هر خیمه بر درگه بی نیاز ستادند هر یک ز بهر نماز

نَبُد بندگان را جز این آرزو که خشنود گردد خداوند ازو

ز تسبیح و تهلیل اهل منا ملایک فرود آمدند از سما

... خوردنیها بیاراستند بخوردند از هرچه میخواستند

به بیتوته آن دم نهادند سر به آرامگَه تا به وقت سحر

به صد ذوق از جای برخاستند دگر تخت و محمل بیاراستند

زمین و زمان زُ اشتران گشت تنگ ز بس محمل و هودج رنگ رنگ

نشستند بر جای خود هر کسی ز مکّی و شامی و مصری بسی

ز بطحا ز بصره ز حاج جبل ... ... خبیث و دغل

الهی به حقّ وصی رسول نماند تنی زان گروه جهول

نه لشکر بماند نه عسکر نه شاه شود وارث تختشان، شاه ما

جهان جمله گردد به آیین ما بده فتح برناصر دین ما

در و دشت و هامون پر از غلغله ز یک سو قطار و ز یک سو یله

[عرفات]

رسیدند آن روز پیش از زوال بر آن وادی رحمت ذوالجلال

گرفتند بار و زدند خیمه ها دل حاجیان گشته از غم رها

چو فردوس از او دل شده شادمان چو جنّت یکی نهر آبش روان
که تا حاجیانش به فرخندگی طهارت به جا آرن و بندگی
سر و تن بشستند به آب روان رخ زرد و لب خشک و زاری کنان
چو محشر فکندند سرها به پیش پشمان ز افعالِ [ماضی] خویش
عرفات آن وادی محترم که بخشد گناهان خدا از کرم
نَبُد بندگان را جز این آرزو که خشنود گردد خداوند از او
به عجز و نیاز و به سوز و گداز گهی در نماز و گهی در نیاز
بسی خون فشاندند از دیده ها خوش آن نالهها و خوش آن ندبهها

ص: ۶۷

به یک ناله در پیش حق با نیاز به از طاعت سالها دراز
رَوَد روز و شبها به باطل بسی که تا همچون روزی ببیند کسی
چنین بود هنگامه ها تا غروب که ناگه برآمد صداهای توپ
[به سوی مشعر]
ببستند بار و فُتادند راه در و دشت و هامون ز مردم سیاه
پِی طاعتِ خالق بی نیاز برفتیم با صد هزاران نیاز
بحمد الله آن شب به از روز بود به حاجی براز روز نوروز بود
شبِ عیدِ اضحی و دل شادمان رسیده به مقصد همه حاجیان
در آنجا یکی محملِ با شکوه شده روشن از وی بیابان و کوه
نوشته بر آن محمل زرنگار که محمل بود از رسول کبار
شده پیش رو شامیان را همه چو شاهی به دنبال آن شه رمه
دگر محملی همه مهریان به پشت سر او گروه زنان
ز شادی کشیدند همه هلهله چو شیطان به دورش پر از ولوله
یکی روکش سرخ وزرین به سر تو گویی برون آمده از سَقَر
در آن شب به رغم عدو هر زمان به مدح علی بر گشوده زبان
ثنا خوانِ شاهنشه لافتی شدند جملگی از سمک تا سما
جهان از مدیحش پر از نور شد تو گویی همه وادی طور شد
در آن شب برفتند به مشعر همه دل شاد و خندان سراسر همه
ز محمل نهادند چو پا بر زمین نَبُدْ جای خالی به قدر نگین
زفانوس و مشعل به هر رهگذر که گویی چراغان شده دشت و در
همه اهل مشعر ز بیش و ز کم نشستند چو صحرای محشر به هم
غذا خورده، آسودهگشتند دمی وزان ریگ صحرا بچیدند همی
زمانی چنان تا به وقت نماز که از خوابگه دیده گردید باز
در آن وادی خوشتر از شهد ناب برآمد به سر اهل مشعر ز خواب
[منا]
ز بعد فریضه برفتند راه دگر باره خیمه زدند بر منا
ز هر سو شده طبل شادی بلند برون رفته غم از دل مستمند
زدند هر طرف خیمه رنگ رنگ ز توپها دریده دل خاره سنگ
ز یک سو بیامد شبان با رَمَه خریدند از او گوسفندان همه
زبان را گشوده به مدح و ثنا نمودند قربان به راه خدا
دگر مرد و زن برگرفتند راه به همراه هر یک از آن ریگها
هوا گرم و مردم برون از شمار رسیدیم نزدیک آن سنگسار

ز مردم به دورش شده انجمن چه برنا چه پیر و چه مرد و چه زن

یکی محشری گشته آنجا عیان تو گویی تگرگ بارد از آسمان

جَمَره بود اسم آن تیر بخت ز هر سو زدند بر سرش سنگ سخت

ز گرما و از تابش آفتاب فُتادم در آنجا نه طاقت نه تاب

چنان تنگ گردید بر من نفس که بیرون رود مرغ روح از قفس

دگرباره از لطف پروردگار کشیدیم خود را ز یک سو کنار

برفتیم با زحمت و رنجها به جَمْره زدیم هفت از آن سنگها

ص: ۶۸

از آنجا نهادیم سوی خیمه، رو ز گرما عرق‌ها روان همچو جو

رسیدیم به خیمه در آن خستگی گرفتیم ناخن به آهستگی

نمودیم تقصیر و گشتیم سوار ز گرما نمانده به تن‌ها قرار

[بازگشت به مکه]

به توفیق آن خالق مهربان به مکه رسیدیم با همرهان

به راحت نشستیم به منزل دمی نماند از عطش بر دهن‌ها نمی

پس آنگاه حاضر نمودند آب نمودند غسل وضو با شتاب

به شادی نهادیم رو در حرم همان مسجد و خانه محترم

فکندیم به دور حرم چون نظر خلایق همه از پی یکدگر

ز هر سو رسیدند همی فوج فوج زمین همچو دریا برآمد به موج

چو صبح قیامت بُد آن در نظر پدر را نَبُد آگهی از پسر

چهل در درآن مسجد با صفا ز هر سو گروهی رسید از قفا

برفتیم آهسته تا پیش باب نه جای درنگ و نه پای شتاب

همه همرهان گم شدند از نظر نمانده به من تاب و طاقت دگر

زمین داغ، سرگشته راه عبور نه راه طواف و نه جای مرور

بگفتم الهی به حق نبی به آن خانهزادت علی ولی

الهی از این غم نجاتم بده تو توفیق سعی و طوافم بده

ز هر سو رسیدند یاران همه مطوِّف، دگر آشنایان همه

موفق شدیم بَر طواف و نماز به توفیق بخشنده بی نیاز

پس آنگَه برفتیم به کوه صفا ز هر سو شده ذکر حق تا سما

ز جمعیت و کثرت بی شمار نَبُد چاره جز آن که گردیم سوار

چو شد سعی در هفت نوبت تمام هوا گشت تاریک شد وقت شام

در آنجا به منزل برفتیم دمی ز منزل به محمل نشستیم همی

[به سوی منا برای بیتوته]

دگر ره به سوی منا تاختیم همه خیمه خویش را یافتیم

رسیدیم در آن خاکِ مینو سرشت ز خرگاه و خیمه شده چون بهشت

ز محمل برون آمدیم در منا نشستیم آسوده در خیمهها

چه گویم دگر زانشب با صفا شب بندگی و وداع منا

شب خرّمی بود و روز نکو چو خورشید تابان برآمد ز کوه

ز خیمه برون آمدیم آن زمان سوی مسجد خَیف گشتیم روان

چو آن مسجد پاک پروردگار ثواب نمازش بود بی شمار

رسیدیم در آنجا خواندیم نماز به درگاه بخشنده بی نیاز

درآنجا به منزل درآن وقت روز ز گرما جگرها شده نیم سوز

به لطف خدای رحیم و غفور رسیدیم به خیمه از آن راه دور

ز گرما نمانده به کس اشتها به حب حب نمودند همه اکتفا

[بازگشت به مکه و پایان اعمال]

چو شد ظهر از جای برخاستند دگر تخت و محمل بیاراستند

منا شد پر از اشتر و ساربان هیاهوی عکّام خون خوارگان

سراسر نشستند به محمل همه برفتند از آن پاک منزل همه

ص: ۶۹

دگر حاجیان جمله از خاص عام به مکه رسیدند به هنگام شام

رسیدند به مکه گرفتند بار که تا چون شود گردش روزگار

دو روز دگر روز عید غدیر فکندیم سر، چون کنیزان به زیر

[زیارت منزل حضرت خدیجه (س)]

برفتیم به درگاه آن محترم همان بانوی بانوان حرم

ستادیم به درگاه زار و ملول مطوِّف بخواند آن دم اذن دخول

پس آن گاه داخل شدیم در حرم زدیم بوسه بر درگهش هر قدم

پی حرمتِ مادرِ فاطمه ببستیم صف همچو مژگان همه

خدیجه همان بانوی تا جدار بخوابیده آنجا مهی شاهوار

ستادیم به دور ضریحش همه فُتاده جدا از برِ فاطمه

ز دیده فشاندیم چو ابر بهار کشیدیم ز دل ناله زار زار

که ای بانوی پاک نیکو سرشت بزرگ بزرگان اهل بهشت

نبودی چه کردند با دخترت شهید جفا گشته تاج سرت

بگرییم برایش چو ابر بهار سر و جان خود را نماییم نثار

دخیلِ تو ای بانوی محترم نهی در قیامت چو شاهان قدم

گدایان خود را کنی یک نظر کنیزانِ خود را رهایی ز غم

نمانَد به ما هولِ محشر دیگر به زهرای اطهر دهیمَت قسم

که ما روسیاهیم و شرمنده‌ایم ز جان خادم حضرت فضّه‌ایم

[زیارت قبر حضرت آمنه و مدفونین قبرستان ابوطالب]

پس آنگه زدیم بوسه خاکِ درش برفتیم سوی مادرِ شوهرش

بسودیم بر قبر او چهرها برِ خالق خود بسی شکرها

رسیدیم به پا بوست ای آمنه که جانهای عالم فدایت همه

ز فرزندت ای گوهی بی بها شده از طفیلش دو عالم به پا

دگر پوشش قبر آن بانوان تو گویی برون آمده از جنان

بُدی مَخْمل سبز و هم زرنگار بر او دوخته لؤلؤ شاهوار

از آنجا برفتیم چون صد قدم رسیدیم به قبر بزرگ حرم

چه رفتیم در خانه با صفا فروزان در آن خانه نور خدا

دو سید در آن خانه محترم دو صندوق، هر دو برابر به هم

بُد عبدالمطلب دگر ابن او ابوطالب آن سَرورِ نامجو

بزرگانِ بطحا و نام آوران پدر بر پدر پاک بگزیدگان

ز شاهان و دیگر ز پیغمبران نیامد چو بوطالب اندر جهان

همان بس ز مدحِ شهِ نامور عموی رسول و علی را پدر

زدیم بوسه آن قبر شاهانشهش برون آمدیم آن دم از خانه اش

از آنجا به منزل برفتیم باز ستایش برِ خالق بی نیاز

چو شد صبح بیرون برفتیم دگر رسیدیم در آن کوچه نزد حجر

چو رفتی از آن کوچه خیرالأنام همیکردی آن سنگ اورا سلام

زیارت نمودیم سنگ شریف یکی قبه [بُد] بر سرش بس نظیف

[زیارت خانه حضرت ابوطالب]؟؟؟؟؟؟؟؟

از آنجا برفتیم سوی آن سرا علی کرده آن خانه نشو و نما

سرایی که بوطالبِ نامدار بر سر برده آن خانه لیل و نهار

ص: ۷۰

سرایی که با زوجه اطهرش همیشه نشانده محمد برش

سرایی که آن بانوی محترم همی راز گفتی به طفل شکم

شنیدم ز راوی که آن پاک دین به امّید لطفِ جهان آفرین

خرامان شده سوی بیت الحرام چو در بسته دید آن مه خوشخرام

ز در بستن بیت شد دل غمین دلش درد پیچید آن نازنین

شده مضطرب بانوی نیکنام که شق گشت دیوار بیت الحرام

رساندی به گوشش ز هر سو سروش که بشتاب ای بانو تیز هوش

صدایی برآمد که ای فاطمه مشو دل غمین و مکن واهمه

که فرزند تو خانه زاد من است ز خلق دو عالم مراد من است

رسد بهر او قابله از بهشت نزیبد بدین ماه آن قوم زشت

در این خانه نورش شود منجلی کنی دیده روشن به روی علی

چو روز دگر آن مه سرفراز به رویش نمودند درِ بیت باز

برون آمد از خانه خورشید وار گرفته یکی ماهِ نو در کنار

ببردند به عزّت سوی خانه اش بزرگان مکه چون پروانه‌اش

ملایک برفتند همراهِ شاه ز هر سو رسیدند سوی آن سرا

محمد رسیدن آن زمان پر سرور علی را گرفت و بیفزود نور

[زیارت مولد النّبی صلی الله و علیه و آله]

از آنجا برفتیم سرای دگر که قدرش بدی از همه بیشتر

سرایی که عبدالله نامدار به سر برای آنجا به عزّ و وقار

حیاطی مربّع بسی با صفا کنار حیاطش یکی چرخ چاه

اطاق بزرگی چو مسجد، در آن که عبدالمطلب نشستی در آن

اطاق دگر همچنان آینه در آنجا بدی منزل آمنه

میان اطاق قبّه ای همچو نور گرفتی از او روشنی کوه طور

ز مخمل زده دور او پرده ها ز زر دوخته اندر و سروها

یکی سنّی آنجا ستاده برش گرفتی درَم تا گشادی درش

درونش مصفا چون خلد برین بدی نصب طشی میان زمین

که آن طشت نور دو چشم تر است تولّد چای پیغمبر است

پس آن گه زدیم بوسه طشت زمین ثنا خوان شده بر رسول امین

[زیارت منزل حضرت خدیجه (س)]

از آنجا برفتیم با یاوران سرایی که بودی خدیجه در آن

نهده چو در هشت [؟] آن خانه پا نشسته همه خادمان جا به جا

از آنجا سه پله برفتیم زیر حیاطی بسی دلکش و دلپذیر

ز مرمر همه فرش گشته زمین در آنجا اطاقی چو خلد برین
میانش یکی قبّه ای همچو ماه تولد گه جای خیرالنسا
همه پرده مخمل آویخته به زر سر و گل اندر و دوخته
به حسرت نشستیم در آنجا همه که اینجا بشستند تن فاطمه
در این خانه حوّا سید از بهشت دگر مردم پاکِ نیکو سرشت
به دامن نهادند تن از انورش نمودند لباس بهشی بر سرش
از آنجا برفتیم اطاق دگر خدیجه نشستی و خیرالبّسر
اطاق دگر بود آنجا عیان درخشنده چون انجمن آسمان
چو رفتیم در آن بیت عنبر سرشت همه محو گشتیم از بوی مشک

ص: ۷۱

بگفتند این جای آن سرور است عبادتگه خاص پیغمبر است

یکی شیر آبی به دیوار او از آنجا گرفتی پیمبر وضو

دگر حوض پاکیزه در زیر شیر در آنجا نشستی بشیر نذیر

همی بوسه کردیم آن خانه ها بسی گریه کردیم چو دیوانه ها

از آنجا نهادیم رو در حرم طواف همان خانه محترم

کشیدیم ز دل ناله الفراق برفتیم بر دل نهادیم داغ

[به سوی مدینه منوره]

دگر بیست و پنج نمودیم بار ز مکه به شهر رسول کبار

ز مردم بجوشید همه دشت و کوه ز بطحا به یثرب نهادیم رو

گهی شادمانی و گاهی ملول ز دوری بیت و ز شوق رسول

در آن ره همه جویهای روان همه مردمش شیعه و مهربان

ز انگور و خرما و از میوه‌ها چه باغات پاکیزه و با صفا

عربهای شیعه در آن مرز و بوم همی خاوه گیرند ز سلطان روم

برفتند یکسر همه حاجیان سواد مدینه شد آن دم عیان

چو دیدیم آن گنبد اخضری به از لذّت شاهی کشوری

رسیدن به آن خاکِ نیکو سرشت به از رفتن یکسره تا بهشت

رسیدیم به شهر و گرفتاریم بار به سجده فُتادیم به کردگار

نمودیم غسل و وضو ساختیم ز شوقش دل و جان خود باختیم

به تن‌ها نمودیم رخت سیاه که دارد عزا خاتم النبیاء

زدیم بر سر و صورتِ خود گلاب برفتیم به پابوشِ ختمی مآب

[زیارت حضرت رسول (س)]

ستادیم و خوادیم اذنِ دخول بر آن آستان ملایک نزول

پس اول به لطفِ جهان آفرین فتادیم سجده کنان بر زمین

ز شوقِ نبی دل شده پر طرب گشودیم به تکبیر و تهلیل لب

همی راه رفتمی و دل شادمان بسی یاد کردیم از دوستان

بدیدیم چو آن دستگاه مهی جلال و بزرگی و شاهنشهی

زمین همچو جنّت بزرگ وسیع ضریحش همان آسمان رفیع

بر آن روضه و آن ضریح و زمین بخواندیم همی نام جان آفرین

ضریح شریعت رسول امین چون آن کعبه بیت خدای مبین

تو گویی یکی بوده استادشان همان یک نفر کرده بنیادشان

ز هر سو درآید اگر صد نفر به آن سو نباشد کسی را خبر

شود عقل حیران از آن بارگاه که این عرش حق باشد اندر سما

و یا آنکه درخواب بینم چنین بخوابیم در سر خلدِ برین

غلط گفتم از عرش بالاتر است که آن مدفن پاك پیغمبر است

بود زینت عرشْ سبطین او کند فخر از گردِ نعلینِ او

همان فرش آن عرش خلد برین ز نورش بیاراست جان آفرین

گذشتیم هر دم ز پای ستون ستونش بدی از شماره فزون

میان سوتنها چون بستان و باغ نهاده به هر جا درخت و چراغ

رسیدیم آن دم بر منبرش ستادیم گریان همه دربرش

زدیم بوسه بر منبر پر بهاش به دیده کشیدیم آن پایه‌هاش

وز آنجا برفتیم با حال زار رسیدمی به محراب شاه کبار

ص: ۷۲

از آنجا که دنیا همیشه غمست به هر خرّمی یک جهان ماتم است

به محراب و منبر شدیم نوحه گر ....

شدیم زان مصیبت همه دل غمین ....

از آنجا برفتیم با حال زار ....

رسیدیم ناگاه بر قبرشان ....

نمودیم رو را به قبر بتول الهی به پهلوی بنت رسول

....

....

از آنجا برفتیم زار و ملول رسیدیم به قبر شریف بتول

زیارت نمودیم شاه حجاز به سجده فتادیم بر بی نیاز

تعالی الله از بخت بیدار ما که توفیق و اقبال شد یار ما

زیارت نمودیم و مدح ثنا گرفتیم ضریح شه انبیاء

که ای شاه باشد بر تو عیان همه راز و پنهانِ این عامیان

ز تو خواهم ای رحمت ذوالجلال به صد رو سیاهی و صد انفعال

کنی التفات این کلام مرا ز رحمت جوابِ سلام مرا

شود لطفِ تو شاملِ حال ما پسندد خدای تو اعمالِ ما

که ما روسیاهیم و شرمنده ایم همه از طفیل شما زنده ایم

عباداتمام ناقص و ناقبول به تو چشم امیدمان یا رسول

تو پیغمبر رحمت داوری ز رحمت دمی سوی ما بنگری

دگر حجّ و آن عمره راه دور پذیرد به یمنِ و ربّ غفور

ز اولاد و اعقاب یاران ما چه از دوست و از دوستدارانما

بخواهی تمامی به پرامنت رسد دست کوتاه ما دامنت

دگر حاجیان که هستند رفیق به ما مهربانند یار و شفیق

به محشر فزونی دهی قدرشان دو صد الف زاید دهی اجرشان

شده از طفیل تو دنیا بنا کنند کسب نو از تو خورشید و ماه

به قرآن ثناگوی خلّاق تو ملایک همه محو اخلاق تو

به محضر دهی چشم خود گردشی نماند به ما عاصیان رنجشی

نمانده به عصیان کسی در گرو کس دارد چنین سیدی پیشرو

زدیم بوسه بر آستان رسول برفتیم بر قبر پاک بتول

در آنجا ضریح شریف بتول بود زینت قبر پاک رسول

تو گویی یکی خرمن گل همه نشسته بر پیش پدر فاطمه

چنان بگرفته حسین اکبرش گرفته بر خود نبی دخترش

ولی قبر آن پادشان زنان زیارت کندش دو جا در گمان

یکی نزد قبر شریف پدر دوم در بقیع است نزد پسر

برفتیم چون خادمان خفیف ستادیم نزد ضریح شریف

عرض کردیم ای شهِ خوبان اسلام بانوی با لطف و با احسان سلام

از سر قبر امامان آمدیم از سر کوی شهیدان آمدیم

آمدم اینک من از کوی حسین از بر آن نخل دلجوی حسین

عقده‌ها اندر دلم بُد سالها بس کشیدم از فراقت ناله‌ها

سر نهم بر آستانت روی خاک در حضورت جامه سازم چاک چاک

سر زنم بر زینبت زاری کنم با تو بنشینم عزاداری کنم

بر آن شاه بی‌یار و بی‌یاورت بنالم چو رعد بهاران برت

ص: ۷۳

سرو جانِ عالم به قربانِ تو فدای تو قبر و پنهان تو

ندانم مها در کجا جویمت همه راز دل در کجا گویمت

گمانم همانم اسمِ اعظم تویی به باغ جنان آن معظّم تویی

کجا بشنوم عنبرین بوی تو کجا نالم از بهر پهلوی تو

بگریم بر آن باز و نیلی‌ات ....

ز سیلی آن دشمنِ دین تو چو گل سرخ شد چشم حق بین تو

زدند از جفا صحیه بر روی تو ز کینه شکستند پهلوی تو

همان دستِ ببُریده پر جفا در آتش شود طعمه اژدها

بسی ناله کردیم همی در برش زدیم بوسه بر آستان درس

[زیارت بقیع]

برفتیم از آن آستان رفیع سوی قبر آن سرورانِ بقیع

بر بقعه شاهِ خوبان حسن شده سنّی از بهر سیم انجمن

ستانند از زائرانش درم پس آنکه گشایند باب حرم

در آن روضه و آن مکان شریف شده قبر خوبان عالم ردیف

حسن زینت عرش ربِّ مجید علی نور چشم حسین شهید

دگر باقر آن شاه با اقتدار که بنیاد دین شد از او استوار

امام هدی رهبر عالمین رفیق ره کربلای حسین

شد آن مقتدای به غم مبتلا در آنجا به طفلی اسیر بلا

ز داغ حسینش شده دل کباب چرا اسیران به شام خراب

پدر پیش رویش اسیر ستم دل نازنینش شده پر ز غم

دگر جعفر آن رهنمای جهان جهان شد از او همچون باغ جنان

فرازنده رایتِ احمدی فروزنده شمع دین نبی

از او جلوه، شرع محمد گرفت زمین سر به سر دین احمد گرفت

دگر فاطمه آن کشیده محن عزیز رسول و انیس حسن

همان دختر رحمت کردگار جلاش به محضر شود آشکار

دگر مادر شاه، بنت اسد که بگزیده او را خدای احد

که قدرش ز عالم فزونتر بود عروسش چو زهرای اطهر بود

همان بس که آن بانوی نیکنام بود امّ پاک ده و دو امام

ولی بود ایام رنج و تعب محرّم عزای شه تشنه لب

حضور حسن روز قتل حسین فشاندیم خونابه از هر دو عین

ز هر سو مصیبت نمودند به پا ستادیم بر قبر زین العبا

به هر جا ستاده یکی روضه خوان چو بلبل برآورده از دل فغان

ز داخل جگر لخت لخت حسن به یاد شهیدان خونین کفن

ز بیماری آن شه محترم ز بی یاری بانوانِ حرم

همه حاجیان همچون ابر بهار کشیدند ز جان ناله‌های فکار

همه دل غمین و همه غم زده بقیع حسن گشته ماتم کده

دل دشمنان گشته از کینه خون شده روی‌ها زرد و سره نگون

چو افعی فتادیم در پیچ و تاب سیه رنگ درخون خود چون کباب [؟]

به توفیق پروردگار جهان بسودیم چهره بر آن آستان

نمودیم وداع امامان همه دگر مدفن طاهر فاطمه

از آنجا ببردیم با خود دلیل برفتیم بر قبر پاک عقیل

ص: ۷۴

گریستیم بر مسلم و کشتنش به بازار کوفه کشیدند تنش

بدان ناله‌هایی که آن شه کشید بر آن طفل‌هایش که کردند شهید

وز آنجا تن خسته و حال زار برفتیم بر بانوان کبار

چو آن بانوان هر دو تاج سرند به صدیقه طاهره خواهرند

....

زیارت نمودیم نبات رسول برفتیم از آن بقعه زار و ملول

رسیدیم بر قبر شه زادگان از آن بقعه چاه بزرگی عیان

ابراهیم و قاسم دو ابن رسول برادر به خاتون محشر بتول

که آن هر دو نزل رسول امین برفتند ز دنیا به خلد برین

شنیدم ز گوینده داستان چو رفت مرغ روحش به سوی جنان

سپردند چو آن ماه را زیر خاک ز بهرش شد افسرده آن نور پاک

برفت جانب تربتش بی قرار دُرْ افشان ز مژگان چو ابر بهار

ز رحمت نظر کرد آن کامیاب که تابیده بر مدفنش آفتاب

از این غصه افسرده گردید سخت نشانید بر قبر پاکش درخت

کجا بودی ای شاه دنیا و دین ببینی تن نازنین حسین

زیارت نمودیم دو ابن نبی از آنجا برفتیم گریان همی

گذشتیم از پیشِ اهل قبور یکی بقعه دیدیم آنجا ز دور

به گودالی آن بقعه مانند چاه در آن بقعه پیچیده دود سیاه

....

بگفتند مبالی که پیدا بود همان خانه قبر .... بود

تو گویی یکی چاه زندانیان چو دوزخ برون آید از وی دخان

تبرّا کنان روی برتافتیم بسی .... بهر او ساختیم

برفتیم به درگاه باب رسول نمودیم با شادمانی نزول

فتادیم به پابوش شاه جلیل پدر بر پدر محترم تا خلیل

به درگاه عبدالله کامکار کز او در جهان نور حق آشکار

مهین بابِ شاهنشهِ نیکبخت نکو اصل آن خسروانی درخت

سزد بر جهان سرفرازی کند هم از ماسوی بی نیازی کند

خجسته چو فرزند او احمد است که فرخنده نور حق سرمد است

زرجسش چه جان آفرین پاک کرد پس آن‌گاه مدحش به «لولاک» کرد

ستادیم بر قبر آن نامدار ثنا خوانِ باب رسول کبار

به قبر شریفش نهادیم رو به مدحش زبان‌ها پر از گفتگو

ولی زار و جوشان و دیده پر آب تو گفتی که بینیم ما خود به خواب

از آنجا پس آنگاه برخاستیم سوی راه دلها بیاراستیم

[زیارت شهدای احد]

شدیم یکسر از شوقِ حمزه سوار برفتیم به پابوس آن نامدار

رسیدیم در آن وادی دردناك همی آمدی بوی خونش ز خاك

زیارت نمودیم عموی نبی دگر گلرخان بنی هاشمی

در اطراف آن حمزه پاك دین همه قبرهای شهیدان دین

ستادیم بر قبر آن شهریار ز دیده روان اشك بی اختیار

احد وادی رنج و درد و بلا کشیده از او کرده کربلا [کذا]

ص: ۷۵

چنین گفت آن راوی خوش سخن ز جنگِ احد وادی پر محن

ز کینه بیاورد سفیانِ شوم همه پهلوانان ز هر مرز و بوم

ز بطحا برون آمدند همچو گرد به همره سپاه سلیح و نبرد

وز آن سو مدینه رسید این خبر به خدّام درگاه خیرالبشر

بفرمود تا اهل دین مبین کمر تنگ نبندند بر مشرکین

پس آنگه سپه را بیاراستند ز هجرش ظفر از جهان آفرین خواستند

برفت در احد از مدینه رسول ز هجرش به ناله برآمد بتول

همی ریخت خون جگر بر کنار بنالید با دیده اشکبار

نشت بر شتر همچو بدر تمام روان در رکابش همه خاص و عام

علی آن شهنشاه نُصرت قرین خرامان به پیشِ رسولِ امین

به فرموده خاتمِ انبیا نمودند همه خیمه را به پا

شد از مَقْدمِ سیدالمرسلین احد آن زمان همچو خلد برین

سوی بارگه رفت خیر الأنام بفرمود بر دشتِ محنت مقام

چو آن شهریار ملایک سپاه به فرمان ایزد در آن بارگاه

به نزدیک کوه احد بنگرید وزان دامنِ دشت کوهی بدید

سپه را همه جای بر جای داد به پیش احد با سپه ایستاد

وز آن سوی سفیان بیاراست صف زنان پیش صف داشت دف‌ها به کف

چو خورشید شهریارِ نجف حمایل یکی تیغ رایت به کف

به پهلوی او حمزه نامدار چو شیر گرسنه که جوید شکار

سر ره گرفت آنکه بر اشقیا عمِ مصطفی بود شیر خدا

ز هر سوی مرکب برانگیختند بر اعدای ملت درآویختند

ز هر سو به قصد نبی فوج فوج چو بحری که آید ز هر سو به موج

چنین گفت راوی که هند پلید ... بسی داد پند و نوید

که امروز ما را یکی مشکل است ز حمزه بسی کینه‌ها در دل است

به چشمش نیامد سپه سر به سر که هاشم نژاد است والا گُهر

که هم نامدار است و فرخنده است نبی را بسی دل به او زنده است

کشد تیغ تیز از کمر این زمان نه سفیان بماند نه سفیانیان

ندانم سرانجام ما چون بود ز محنت دلم قطره خون بود

مگر تو بدین کین نشوی هم عنان بدین دشمنانم سراری [؟] زبان

روی تو به افسون مکر و عناد دهی خرمن عمر حمزه به باد

ز تو گر شود این هنر آشکار به راحت کنم دُرّ و گوهر نثار

تو را در جهان سرفرازی دهم ز سیم و زرت بی نیازی دهم

چو بشنید آن زنگی به گهر چو بت در برش بر زمین سود سر

پس آنکه به پا خاست آن بد کنشت به فرمان هند آن زنا کار زشت

کمر را ببست آن خطاکار تنگ همی رفت تازان به میدان جنگ

چه حمزه بدان سان به دست نبرد بکوشید هر سو چون مردان مرد

یکی شه سواری به دشت ستور گریزان سپه از برش همچو مور

درخشان رخش همچو تابنده ماه ملایک همه محوش اندر سما

گهی در یمین و گهی در یسار برآورد از آن بت‌پرستان دمار

چو شیری که افتد میان رمه فکندند به سفیانیان همهمه

چه دید آن زمان زنگی نابکار که از هنده بودش دل امیدوار

ص: ۷۶

یکی خشت رخشان گرفته به کف چو رو به برون آمد از یک طرف
پس پشت سنگی نشت آن شریر چو رو به کمین کرده بر حرّه شیر
ز خود بی خبر دید شه را به جنگ بینداخت آن خشت از پشت سنگ
درید از جگرگاه او تا به ناف بغلطید از اسب بر روی خاک
دریغا از آن سید پاک دین که افتاد از زین به روی زمین
تن پاک حمزه شده غرقه خون زمین گشته از خون او لاله گون
شتابان چو ابلیس آن پُر حِیل یکی آب گون تیغش اندر بغل
گرفت خنجر آب گون از میان به زاری فتادند سماواتیان
چو بر آن سیه روی چشمش فتاد برآورد یکی آه سرد از نهاد
دم رفتن آن شاهِ والا گُهر بدان دست و خنجر فتادش نظر
ز دیده همی راند خونابِ زرد لبی پر ز افغان دلی پر ز درد
چو شمر ستم پیشه آن دل سیاه بزد تیغ کین بر جگرگاه شاه
دریغا از آن سرور پاک دین فُتاده رخ لال گون بر زمین
نه یاری که گیرد سرش در کنار نه کس واقف از حال آن شهریار
چو گل پهلوی پاک حمزه درید جگر بندش از سینه بیرون کشید
لبِ تشنه، تن خسته و ناتوان ز پهلوی چاکش شده خون روان
به زاری بغلطید بر روی خاک خرامید روحش به فردوس پاک
فرو ریختند قدسیان از فلک همه نوحه گر از سما تا سمک
همه انبیا دست محنت به سر برآورده افغان ز جان بوالبشر
دریغا از آن شاه نیکو نهاد که آن سان به خاک سیه جان بداد
پس آن گاه وحشی برفت همچو باد جگر را به هند جگرخواره داد
ز شادی گرفت آن زن بدگمان کشیدش به دندان چو درندگان
جگر در دهانش شده چون حجر فرو ماند از او آن زد بد سیر
ندید آن زمان چاره در خوردنش ز کینه بیاویخت در گردنش
به وحشی بسی آفرین کرد یاد همه زیور خود بر او نهاد
در آن سوی تنها شه انس جان ز هر سو به گردش سپاه گران
کشیدند سفیانیان تیغ کین به روی نبی سرورِ پاک دین
ز هر سو به قصد نبی فوج فوج چو بحری که آید ز هر سو به موج
بدن ها ز تیغ ستم چاک چاک همه غرقه در خون فتاده به خاک
همه پاک دینان فشردند پای بدادند جان را به راه خدای
روان شد روانشان به باغ بهشت بر لاله حور غلمان کشت [؟]
نمودند جهاد و گرفتن جنان به فردوش اعلا شدند شادمان

عمر با ابابکر تازان به راه گریزان برفتند از رزم گاه

مخالف نهادند رو بر فرار ستاده نبی در صف کارزار

همه کینه جوی و همه خود پرست به آزار او برگشادند دست

میان سپه شهریار نجف ز تیغش روان جوی خون هر طرف

علی یک تن و بت پرستان هزار گرفته به کف جان برای نثار

در آن دم ز درگاه جان آفرین ملایک به امداد سالار دین

ز بی طاقتی اذن درخواستند همه تن پی رزم آراستند

و ز آن سو مدینه رسید این خبر شهید جفا گشته خیرالبشر

شده خون از این غم دلِ مرد و زن فتاده از این غصّه آتش به تن

قیامت در آن روز شد آشکار ز خیرالنسا رفت صبر و قرار

ص: ۷۷

به چادر پیچیده سر تا به پا روان شد سوی سرور انبیا
صفیه به همراه خود برگرفت به زاری همی ناله از سر گرفت
به همراه چندی دگر از زنان چو انجم به دور مه آسمان
برفتند یکسر پراکنده مو نهادند به دشت احد جمله رو
یکی پهن دشتی که بر طرف آن بیفروخت چون لاله در بوستان
پراکنده بودند اصحاب دین فتاده تن حمزه بر دشت کین
صفیه چو دید آن شه جان نثار به چشمش چو شب روز گردید تار
روان شد سوی رزمگه دردناک چو سروی بدیدش فتاده به خاک

ص: ۷۸

زن در حج گذاری مسلمانان (۱)

حـج یکی از مظـاهر و منـابع فرهنـگ و تمـدن اســلامی اسـت. می‌تـوان گفـت یکی از راه‌هـای پی بردن بـه نظریه‌هـای اسـلامی در موضوعاتی خاص، تحلیل معارف و آموزه‌های دینی درباره حج است؛ چنانکه تحلیل وقایع و آنچه در حج‌گزاری مسلمانان رخ داده نیز میتواند نشاندهنده بازتاب و تأثیر آن آموزه‌ها در زندگی مسلمانان باشد.

موضوع و مبحث زن از مبـاحثی است که می‌توان آن را در پرتو تعلیمـات اسـلامی در باره حـج و نیز حـج‌گزاری مسـلمانان به بحث گذاشت.

این مسأله را از چند زاویه می‌توان مطالعه کرد:

الف: آموزههای اسلامی حج، چه تصویری از زن را نشان میدهد.

ب: رفتار و فرهنگ مسلمانان حج‌گزار تا چه پایه بدان آموزه‌ها نزدیک است و از آن تأثیر پذیرفته و می‌پذیرد.

ج: تلقّی زنان از حج و آموزه‌های آن چیست و زنان مسلمان چه کارهایی در باره حج به انجام رسانده‌اند.

بر این اساس، بررسی همه جانبه مسأله «زنان و حج» ایجاب می‌کند که پژوهش‌هایی در سه محور انجام گیرد:

یک. زن درآموزه‌های دینی حج

دو. زن در حج‌گزاری مسلمانان

سه. تلقّی زنان از حج و رفتار زنان در باره حج در تاریخ اسلامی

در ذیل هر یک از این سه محور به این موضوعات جزئی باید پرداخته شود.

ص: ۷۹

* زن درآموزه‌های حج

۱. وجوب حج بر زنان

۲. همراه داشتن مَحرم در سفر حج

۳. حج استحبابی زنان

۴. اشتراط و عدم اشتراط اذن همسر در سفر حج واجب

۵. اختلاط زن و مرد در طواف

۶. عدم اشتراط تقدم و تأخر در نمازهای مسجد الحرام

۷. وجوب کشف صورت برای زنان در احرام

و ...

* زنان در حج‌گزاری مسلمانان

۱. زن در سفرنامه‌های مردان

۲. قوانین و مقررات کشورهای اسلامی نسبت به حج زنان

۳. قوانین و مقررات وضع شده از سوی امیران مکه و مدینه نسبت به حضور زنان

و ...

* حج‌گزاری زنان در دوره‌های اسلامی

۱. چگونگی حج‌گزاری زنان

۲. خدمت زنان به حج

۳. تلقی و برداشت زنان از احکام و اسرار و معارف سفر حج

- مقایسه سفرنامه‌های مردان و زنان

- تحلیل‌های زنان در باب اسرار و معارف حج

- فتاوا و آرای فقهی زنان درباره حج

آنچه تاکنون دراین زمینه‌ها به‌صورت ویژه تألیف شده، بسیار اندك است. آثاری در باب مناسك و احکام بانوان تألیف گردیده که کهن‌ترین آن کتاب مناسك النسوان، شیخ ابوالفتوح کراجکی (م ۴۴۹ ق.) است که به درخواست صارم الدوله تحریر شده است. (۱)

همچنین کتابی با عنوان نهج البیان فی مناسك النسوان. (۲)

در دوران معاصر نیز کتبی با عنوان احکام بانوان در عمره و حج بر پایه فتاوای فقهی مراجع تقلید نشر یافته است.

از این گونه آثار فتوایی و فقهی که بگذریم، می‌توان به کتاب الدرر الفرائد المنظمه فی أخبار الحاج و طریق مکه المعظمه، تألیف عبدالقادر محمد بن عبدالقادر بن محمد الانصاری الجزیری الحنبلی (م ۹۷۷ ق.) اشاره کرد که در جلد دوم، ۲۶ تَنْ از زنان سرشناس و بزرگ را که به حج رفته‌اند، معرفی می‌کند. (۳)

همچنین مقاله‌ای در میقات حج، (ش ۵۳) با عنوان زن و حج (۴) به چاپ رسیده که به مباحث کلی در این موضوع پرداخته است.

در این نوشتار مباحثی در محور دوم؛ (زن در حجگزاری مسلمانان) ارائه می گردد و این قسمت از مقاله، گزارشی است از بررسی سفرنامه‌های حج مردان.

زن در سفرنامه‌های حج

۱. سفرنامه نویسی از منابع معرفتی در حوزه تاریخ است. در سفرنامه‌ها اطلاعاتی درباره تمدن‌ها، آداب و رسوم ملل، علوم و دانش‌های معمول، روابط سیاسی و روحیه‌های فردی، جامعهشناسی ملل و بسیاری چیزهای دیگر نهفته است. برای دوره‌هایی از تاریخ که منابع اندک دارد سفرنامه‌ها گنجینه ارزشمندی را در خود جای داده‌اند.

۱- کتابنامه حج، ص ۳۱۰

۲- همان.

۳- الدرر الفرائد المنظمهٔ، تحقیق: محمد حسن محمد حسن اسماعیل، دار الکتب العلمیه، ج ۲، ص ۴۸۱- ۴۹۳.

۴- میقات، ش ۵۳، صص ۱۷۵- ۱۹۴

ص: ۸۰

۲. برهمین قاعده، سفرنامه‌های حج، که توسط مسلمانان و مورّخان به تحریر درآمده، یکی از گنجینه‌های ارزشمند، برای آگاهی از فرهنگ حج در گذشته‌های دور و نزدیک است.

در ادوار مختلف، بیش وکم مسلمانان در شرق و غرب جهان اسلام، به فارسی و عربی سفرنامه‌هایی را به قلم آورده‌اند، که بسیاری از آن‌ها تاکنون به چاپ رسیده و مواردی نیز هنوز چاپ نشده یا متن آن مفقود گردیده است.

براساس تتبع یکی از محققان، تاکنون ۵۰ سفرنامه به زبان عربی (۱) و نیز ۱۰۱ سفرنامه به زبان فارسی تحریر شده است. (۲)

۳. از موضوعاتی که در تجزیه و تحلیل سفرنامه‌های حج می‌بایست مورد توجه و دقت قرار گیرد، مسأله «زن در سفرنامهها» است. این مسأله از دو زاویه قابل تحلیل و بررسی است:

* بررسی سفرنامه‌هایی که به دست زنان نگارش یافته و مقایسه آن با سفرنامه‌های مردان.

* زن بهعنوان یک موضوع در سفرنامه‌ها؛ سفرنامه‌های زنان یا سفرنامه‌های مردان.

مقصود آن است که با تحلیل و بررسی سفرنامه‌ها روشن گردد که:

آیا سفرنامهنویسان درگزارش حج به حضور زنان توجه داشته‌اند یا خیر؟

و اگر توجه داشته‌اند، چه چیزی بیشتر برای آنان قابل توجه بوده است؟

عبادتشان، تبعیض‌ها، حجابشان و یا امور دیگرآنان؟

از این بررسی‌ها می‌توان به دست آورد که حضور زنان در حج چه میزان بوده است و نیز نوع پوشش و تعامل آنان با مردان را تا حدّی می‌تواند از دل این سفرنامه‌ها به دست آورد.

همچنین از این بررسی‌ها می‌توان تفاوت نگاه سفرنامه‌نویسانِ غرب و شرق جهان اسلام و نیز زنان و مردان را استخراج و تحلیل کرد.

در این نوشتار، سه مورد از سفرنامه‌های کهن؛ یعنی سفرنامه ناصرخسرو قبادیانی، ابن جبیر و ابن بطوطه و یک مورد از سفرنامه‌های دوره معاصر؛ یعنی سفرنامه جلال آل احمد مورد پژوهش و بررسی قرار گرفته است:

۱. سفرنامه ناصرخسرو قبادیانی

(۴۸۱- ۳۹۴ ق.)

ناصر خسرو تا ۴۳ سالگی شغل دیوانی و دبیری داشت و در آن سن، دچار انقلاب روحی شد و عزم سفر کرد. سفر وی هفت سال طول کشید و در این هفت سال، چهار نوبت حج به‌جا آورد. گزارش سفر هفت ساله او، سفرنامه وی می‌باشد که به زبان فارسی نگاشته شده است.

شرح چهار نوبت حج وی، که چهارمین آن مفصل‌ترین آن‌ها است، از سفرنامه استخراج شده و در فصلنامه «میقات حج» (۳) به صورت کامل آمده است. قابل توجه آن که در این چهار سفر، هیچ یاد و نشانی از خوبی یا بدی زنان نیست. نوبت‌های حج ناصر خسرو بدین قرار است:

سفر اول: سال ۴۳۸ قمری.

سفر دوم: سال ۴۳۹ قمری. ورود به مدینه ۲۶ ذی قعده و خروج از مکه ۱۲ ذی حجه.

سفر سوم: سال ۴۴۰ قمری. ورود به مکه ۸ ذی حجه.

سفر چهارم: سال ۴۴۲ قمری. ورود به مکه یکشنبه آخر جمادی الآخر و خروج از آن، ۱۹ ذی‌حجه.

۲. سفرنامه ابن جبیر (۶۱۴- ۵۴۰ ق)

محمّد بن احمد بن جبیر در بلنسیه اسپانیا متولد شد. وی شاعر، ادیب، فقیه و سیاح بود. سه بار به مشرق زمین سفر کرد و علاوه بر زیارت خانه خدا، شهرهایی راکه در مسیر اسپانیا به مکه است- مانند مدینه، کوفه، بغداد، موصل، حلب و دمشق- دید و در سفر اخیر خود، در اسکندریه درگذشت.

سفرنامه وی، گزارش یکی از این سفرهاست که در جمعه، سیام شوال ۵۷۸ قمری آغاز شده (۴) و روز پنج شنبه ۲۲ محرم سال ۵۸۱ به شهر خود، غرناطه می‌رسد. مدت این سفر دو سال و سه ماه و نیم بود. (۵)

وی در این سفر، روز پنجشنبه ۱۳ ربیع‌الآخر سال ۵۷۹ قمری به مکه می‌رسد و ۲۲ ذیحجه همان سال از مکه خارج می‌شود و روانه مدینه می‌گردد. اقامت وی در مکه ۲۴۵ روز (هشت ماه و اندی) به طول می‌انجامد. (۶) پس از ورود به مدینه، پنج روز نیز در آنجا اقامت می‌گزیند و روز شنبه هشتم محرم از مدینه عازم عراق می‌شود. (۷)

۱- میقات حج، ش ۱۷، صص ۱۵- ۲۰

۲- میقات حج، ش ۱۷، صص ۱۵- ۷

۳- شماره ۵، صص ۵۳۹- ۲۳۲

۴- سفرنامه ابن جبیر، ص ۶۵

۵- همان، ص ۴۲۴

۶- همان، ص ۲۲۹

۷- همان، ص ۲۵۲

ص: ۸۱

این سفرنامه توسط پرویز اتابکی به فارسی ترجمه شده و در سال ۱۳۷۰ از سوی مؤسسه چاپ و نشر آستان قدس رضوی به چاپ رسیده است.

این سفرنامه، حاوی مطالب و نکات تاریخی و جغرافیایی فراوان است که در این‌جا تنها نگاه او به زن گزارش می‌شود. این سفرنامه از معدود سفرنامه‌هایی است که توجه بسیار به حضور زنان دارد و در جایجای آن، گزارش‌هایی در این باب دیده می‌شود.

اکنون برخی از این موارد را می‌آوریم:

* آمدن باران در مسجد الحرام

«از آنچه واجب است در برکت زیارت و فضل دیدار (بیت الله الحرام) ثبت و درج شود، این است که در روز جمعه نوزدهم جمادی الأولی، برابر نهم سپتامبر، خداوند دریای رحمت خود را موّاج ساخت و چنان که پیامبر خدا (ص) فرموده است: سرچشمه فیاض باران سرازیر شد و این (بارندگی) پس از نماز عصر و پیش از شامگاه روز مذکور بود. بارانی نیکو باریدن گرفت و مردم به حِجْر روی آوردند و زیر ناودان مبارك (کعبه) ایستادند، پیراهن‌های خود را از تن برون کردند و آبی را که از ناودان فرو می‌ریخت بر سر و دست و دهان خویش افشاندند و نوشاندند و پیرامون آن محل به انبوهی گردآمدند و ازدحام کردند و غریو و غلغله‌ای بزرگ برآوردند. هر کس میخواست و می‌کوشید از آن رحمت الهی به پیکر خود سهم و نصیبی رساند، بانگ دعای ایشان بر آسمان بلند بود و اشك سیل آسای اهل خشوع و زاری آنان سرازیر بود و جز بانگ استغاثه دعا و شیون گریه به گوش نمی‌رسید. زنان بیرون از سنگچینِ حِجْر ایستاده و با دیدگانی اشکبار و دل‌هایی زار و بیقرار آرزو می‌کردند که بدان جایگاه در توانند آمد، بعضی از حاجیانِ نایب الزّیاره مهربان، جامه خود را بدان آب مبارك تر می‌کردند و نزد زنان می‌آمدند و آن جامه را بر دست بعضی از زنان میافشردند، ایشان آن را می‌نوشیدند و بر رخساره و تن خویش میفشاندند.» (۱)

* ورود زنان به درون کعبه

ابن جبیر گوید: «درِ کعبه (و بیت الله العظیم) به روزهای دوشنبه و آدینه گشوده می‌شود جز در ماه رجب که هر روز باز می‌شود» (۲) در این روزها فقط مردان به درون کعبه می‌روند. در روز بیست و نهم رجب رفتن به درون کعبه اختصاص به زنان دارد. وی گزارش آن را چنین میآورد:

«روز بیست و نهم این ماه (رجب)؛ یعنی روز پنج شنبه (زیارت درون) خانه کعبه تنها به زنان اختصاص داده شد و آنان از هر کران درآمدند و از چند روز پیش همچون آمادگی و گردهمایی برای دیدار (دیگر) زیارتگاه‌های مکرم، بدین مناسبت خود را آماده کرده و جشن گرفته بودند و زنی در مکه نماند مگر آن‌که آن روز در بیتالحرام شرف حضور و عزّ التزام یافت. چون کلیدداران و پردهداران کعبه برای گشودن در آن خانه کریم به عادت قدیم (به درون کعبه رفتند) در خروج از کعبه شتاب کردند (و از زمان توقف معهود خویش به دیگر روزها کاستند) و راه را برای ورود زنان گشودند. مردم نیز به‌خاطر آن‌ها از طوافگاه و حیطه حِجر (اسماعیل) دور شدند و پیرامون آن خانه مبارك، یك تن از مردان باقی نماند. زنان شتابان از پلکان به آستان کعبه بالا رفتند؛ چنان‌که پردهداران هنگام به زیر آمدن از آن گرامی خانه، نمی‌توانستند از میان آنان راهی به بیرون یابند. زنان زنجیروار به یکدیگر پیوستند و چنان یکدیگر را می‌فشردند (که به یك لغزش پای) شیون کنان و تکبیر و تهلیل گویان بر روی هم فرو غلتیدند. ازدحام ایشان به ازدحام قبایل سرویمنی هنگام درنگ آنان در مکه و بالا رفتن آنان (بر آستان کعبه) به روز (اعلام خبر) فتح بیت‌المقدس میمانست و حالِ اینان همان حال بود (و همان غوغا و قیل و قال) انبوه زنان، نیمه اول روز را به همین وضع ادامه دادند و در طوافگاه و حِجر، داد دل گرفتند و از بوسیدن حجر الأسود و دست سودن بر ارکان (کعبه) شفای جان جُستند. این روز نزد آنان بس بزرگ و نامدار و درخشان و با اعتبار بود. خداوند آنان را مستفید فرماید و عبادت خالصانه ایشان را عبادتی محض ذات کریم خود

محسوب دارد.

باری به سبب وجود انبوه مردان (که همواره کعبه را انباشته‌اند) این زنان بینوا و مغبون‌اند؛ زیرا خانه گرامی کعبه را می‌بینند و در آن پناه گرفتن نمی‌توانند. حجرالأسود مبارك را مینگرند و بر بوسیدن آن حسرت می‌برند (و خون دل میخورند) و بهره آنان از این فیض، تنها دیدن است و آه به افسوس دمیدن و در عالم خیال پر کشیدن و آنان را جز طوافی از دور بهره‌ای منظور نیست. ایشان سال به سال به انتظار این روز و بروز این حال، چنان مانند که چشم به راه شریف‌ترین و گرامی‌ترین عیدها دارند و در آماده شدن برای بزرگداشت و فراهم آوردن وسایل این عید زیاده‌روی‌های بسیار و تکلّف‌های بی‌شمار کنند. خداوند به فضل و کرم خود، بدین حسن نیت و اعتقاد، ایشان را جزای خیر دهاد!» (۳)

* حضور بیشمار زنان ایرانی در مکه

«امیرالحاج عراقی با جمعی رسیده بود که پیشتر هرگز بدین حد نرسیده بود. همراه او امیران ایرانی خراسانی و بانوان شایسته ممتازی بودند که خاتون نامیده می‌شوند و جمع آنان را خواتین گویند و نیز بانوان بسیار از امیرزادگان و دیگر ایرانیان به قدری آمده بودند که به شمار در نمیگنجید.» (۴)

۱- سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۵۷

۲- همان، ص ۱۲۹

۳- سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۸۱- ۱۸۰

۴- همان، ص ۲۲۱

ص: ۸۲

* سه خاتون نامدار و نیکوکار

«ما روز جمعه به سببی عجیب در آن‌جا درنگ کردیم؛ بدین معنی که برای ملک خاتون- دختر امیر مسعود، شاه دربند و ارمنستان تا سرزمین روم- که یکی از سه خاتونی بود که به حج آمده بودند، ماجرایی پیش آمد. این خاتونان همراه امیرالحاج، ابوالمکارم تاشتکین، غلام امیرالمؤمنین که هر سال از جانب خلیفه اعزام میشود و هشت سال یا بیشتر است که این مهم را بر عهده دارد- به مکّه آمده بودند و این خاتون، به سب وسعت مملکت پدر خود، گرانقدرترینِ خاتونان بود. مقصود از معرّفی و ذکر ماجرای او این است که وی شب جمعه با چند تن از خدمتگزاران خاصّ و اطرافیان خود شبانه از بطنِ مُرّ روانه مکّه شد و روز جمعه جای او در میان کاروان تهی بود. امیرالحاج معتمدانی از یاران خاصّ خود را به جستجو فرستاد تا او را بیابند و سبب انصراف او را از همراهی با کاروان جویا شوند، از این رو مردم را به انتظار او نگهداشتند تا شبانگاه روز شنبه بیامد. درباره سبب انصراف این خاتون نازپرورده، تیرهای حدس و گمان از هر سو روان شد و اذهان کاروانیان برای فهمیدن راز نهفته او به کار افتاد. پاره‌ای می‌گفتند: سبب انصراف او مخالفت و انتقادی بوده است که بر رفتار امیرالحاج رانده و پاره‌ای می‌گفتند: جَذَبات شوقِ مجاورت کعبه مکرّم او را دیگر بار به زیارت آن خانه معظّم کشانده است و دانستن غیب بر کس به‌جز خدای نمانده. باری اصل ماجرا هر چه بود، خداوند آن درنگ و معطّلی کاروان را چارهساز شد و راه ادامه حرکت حاجیان باز و خدا را بر این امر و گشایشِ کار سپاسِ خاصِّ بسیار باد! پدر این زن- چنان که پیشتر گفتیم- امیر مسعود است و او را مملکتی است چنان پهناور و حکومتی گسترده که طبق معلومات مسلّم بر ما، بیش از یکصدهزار سوار در خدمت دارد و دامادِ او، همسر همین خاتون، نورالدین صاحب آمِد و جز آن است و نزدیک به دوازده هزار سوار دارد. این خاتون (نیکوکار) را در راه سفرِ حاجیان آثارِ نیک بسیار است و از آن جمله سقاخانه‌هایی است در راه که برای رساندن آبِ رایگان تعیین کرده و نزدیک به سی اشتر و دولابِ آبکشی دارد و همچنین برای تأمین و حمل رهتوشه زائران بیت‌الله از قبیل جامه و زادِ راه و دیگر چیزها نزدیک به یکصد شتر اختصاص داده است. شرح کارهای نیک او به درازا میکشد. وی نزدیک به بیست و پنج سال عمر دارد.

خاتون دوّم مادر معزّالدین صاحب موصل و همسر بابک، برادر نورالدین است که صاحب شام بود- خدایش رحمت کند- و این زن را نیز کارهای نیک و احسان بسیار است.

خاتون سوم دختر دقوس صاحب اصفهان، از بلاد خراسان است، او زنی است گرانقدر و بزرگ شأن که در اعمال خیر پیشدستی میکند و کارهای نیک این هر سه زن و اهتمام آنان بر (انجام) اعمال خیر، همراه با شکوه و جلال سلطنتی بسیار شگفتانگیز و تحسینآمیز است. (۱)

خاتونانی که از ایشان نام بردیم- اگر خود هر سال حج نگزارند- اشترانی آبکش را همراه موثّقانِ خود با حاجیان روانه کنند که برای سیراب کردن آوارگان مانده در راه، در سراسر جادّه در جای‌هایی معلوم مستقر شوند. در تمام راه، همراه این شتران آب هست، نیز در عرفات و مسجد الحرام به هر روز و شب، رایگان آب رسانند و آن نیکخواهان را از این راه اجری بزرگ حاصل آید و توفیق (انواع) خدمت جز از جانب خدای جلّ جلاله نیست. در طول راه همواره بانگ سواران بر اشترانِ آبکش شنیده می‌شود که مردم را به برگرفتن آبِ رایگان می‌خوانند و کسانی که رهتوشه و آبشان تمام شده نزد آنان می‌آیند و ابریق‌های خود را پر میکنند و منادی به بانگ رسا می‌گوید: خداوند ملکه خاتون، دختر فلان پادشاه را که مقامی چنین و چنان دارد پایدار و باقی گذارد. این سخن را از آن رو میگوید که نام آن خاتون نیکخواه را اعلام کند و عملِ خیر او را اظهار دارد و از مردم در حق او دعا طلبد، خداوند پاداش کسی را که کاری خیر کند ضایع نسازد! ما پیشتر معنای این لفظ، (خاتون) را شرح دادیم و گفتیم که مصداق آن نزد ایشان معادل مصداق «بانوی بزرگوار» یا مفهومی شایسته و سزاوار این لفظ گرانبار شاهانه زنانه است. (۲)

از شگفتی‌هایی که در امر بـدیع حفـظ آبرو و کسب اشـتهار (و علاقه بزرگـان به داشـتن ارج و اعتبـار) دیـدیم این بود که یکی از خاتونـان یـاد شـده؛ یعنی دختر امیر مسـعود- که پیشتر از او و پـدرش یـاد کردیم- عصـر روز پنجشـنبه شـشم محرّم و چهارمین روز وصول مـا به مـدینه، در حـالی که بر تخت روان خود سوار بود و پیرامونش تخت روان‌هـای نـدیمه‌ها و خادمانش حرکت می‌کرد و قاریان پیشاپیش او می‌آمدند و (فرّاشانِ) جوان و صـقلبیان عمودهای آهنین در کف، گرد او میگشـتند و مردم را از برابر او دورباش میدادند. بیامد تا به در مسـجد مکرّم رسـید و آنجا در پناه ملحفه‌ای که بر او افکنده بودند پیاده شد و به راه افتاد و برای عرض سلام به پیشـگاه حضرت خیرالأنام پیش رفت و کنیزان و بندگان پیشاپیش او می‌رفتند و خادمان در حق او بانگ به دعا بر می‌داشتند و نام او را برزبـان می‌راندنـد. سـپس به روضه کوچـک که میان تربت مکرّم و منبر قرار دارد رفت و در پناه همان چادر نماز گزارد و آن گاه به سوی بدنه غربی روضه مکرّم رفت و در آنجا که گویند محل فرود آمدن جبریل (علیه السـلام) بوده بنشـست. برابرِ او پرده‌ای افکندند و (فراشانِ) جوان و صقلبیان و پردهداران وی پشت آن پرده و گوش به فرمان او ایستادند. دو عدل کالا برای تقدیم صدقه، همراه او به مسجد آوردند. وی تا رسیدن شب همچنان در جای خود بماند تا خبر رسید که صدرالدین رئیس اصفهانی شافعیان که

۱- سفرنامه ابن جبیر، صص ۱۳۰- ۱۲۹

۲- سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۳۲

ص: ۸۳

بزرگواری و حسن شهرت و نامداری در علم را پشت اندر پشت به میراث برده، برای برگزاری مجلس وعظِ آن شب که شب جمعه، هفتم محرم است، به مسجد می‌آید. امّا رسیدن او به مسجد تا پاسی از شب گذشته به تأخیر افتاد، حرم انباشته از منتظران بود و آن خاتون همچنان در جای خود نشسته. (۱)

سپس آن مجلس به پایان رسید و امیرالحاج روانه شد آن خاتون نیز از جای خود برخاست و برفت. هنگام رسیدن صدرالدین مذکور پرده را از برابر آن خاتون برگرفته بودند. او میان خادمان و همدمان خود، پیچیده به ردای خویش نشسته بود از احتشام و نامداری شاهوار آن زن در شگفت شدیم. (۲)

* حضور زنان در عمره اول ماه رجب

«... از شگفتترین چیزها که ما دیدیم هودج سید بانو جُمانه دختر فُلَیتَه، عمه امیر مکثر بود که دامان پرده آن به جلوه و شکوهی تمام بر زمین میکشید و نیز دیگر هودج‌های متعلق به حرم امیر و حرم سرداران وی و بسیاری هودج‌های دیگر که از انبوهی و فزونی، شمار آن‌ها بر ما دشوار و تعدادشان بیرون از حد شمار بود ... در سرتاسر راه، از دو سوی آتشها برافروخته بود، پیشاپیش اشتران حامل هودج‌های زنان توانگر و متشخص مکه نیز شمع روشن میکشیدند.» (۳)

* حضور زنان در عمره روز دوم ماه رجب

چون روز دوم (موسم رجب) یعنی جمعه فرا رسید راه عمره از انبوهی سواران پیادگان زن و مرد همچون روز پیش بود (و هر کس گرم کار خویش). زنان پیاده نایب الزیاره بسیار بود که در این راه مبارک بر مردان پیشی می‌گرفتند. خداوند به لطف خود زیارت همه ایشان را قبول کند ....

در این میان چون مردان به یکدیگر رسند دست میدهند و به یکدگر دعا میکنند و برای هم آمرزش میطلبند و زنان نیز چنین میکنند. (۴)

* حضور زنان در عمره روزهای دیگر ماه رجب

در این ماه (رجب) عمرهگزاری مرد و زن، روز و شب پیوسته بر دوام است امّا اجتماع همگانی و شامل خاص و عام در همان نخستین شام، یعنی شب فرا رسیدن موسم (عید) نزد ایشان صورت بندد. در این ماه مبارك درِ گرامی خانه (کعبه) را هر روز میگشایند و چون روز بیست و نهم این ماه برسد (ورود به کعبه) تنها به زنان اختصاص داده شود. بدان روز برای زنان در مکه جشنی بزرگ نمایش داده میشود که قیامتی است از آرایش (مکّیان) و از پیش برای آن آماده شدهاند.

ما در روز پنج شنبه پانزدهم این ماه مراسم اجتماعی را برای عمره دیدیم که شبیه مراسم نخستین روز این ماه بود و یک تن از مردان و زنان مکه نبود که به عمره بیرون نیامده باشد. کوتاه سخن، این ماه مبارک سرتاسر از عبادات گوناگون چون عمره و دیگر زیارتها دایر و سرشار است و روزهای نخست و نیمه و نیز بیست و هفتم آن نصیب بیشتر و برجستهتری از این مراسم دارد. (۵)

* حضور زنان در عمره بیست و هفتم رجب

شب سه شنبه بیست و هفتم این ماه، یعنی ماه رجب، دیگر بار مراسمی بزرگ در بیرون شدن به عمره از مکیان به ظهور رسید که دست کمی از مراسم اجتماع و جشن نخستین نداشت و مرد و زن به همان صفات و هیأتها- که پیشتر یاد کردیم- برای تبرّك جویی از فضل این شب، به انبوه بیرون آمدند، چه این شب از شبهایی است که فضیلت آن شهرت دارد. (۶)

ابن جبیر به جز این موارد در جاهای دیگر نیز حضور زنان را در انجام امور معنوی به اجمال گزارش کرده است. (۷)

۳. سفرنامه ابن بطوطه (۷۷۰- ۷۰۳ ق.)

ابن بطوطه، سفرش را در روز پنجشنبه، دوم رجب سال ۷۲۵ قمری آغاز کرد. در آن هنگام ۲۲ سال داشته (۸) و در سال ۷۵۶

سفرش را پایان می‌دهد. (۹)این سفر سی سال به درازا میانجامد. در این مدت، هفت نوبت حج بهجا می‌آورد (۱۰) یعنی سال‌های ۷۲۶، ۷۲۷ (۱۱)، ۷۲۸ (۱۲)، ۷۲۹ (۱۳)، ۷۳۰ (۱۴)، ۷۳۲(۱۵) (۱۶) و (۱۷) ۷۴۹

گزارش تفصیلی سفر حج وی، همان گزارش نخستین سفر است که در جلد نخست از ترجمه سفرنامه، از صفحه ۱۵۴ تا ۲۱۵ جای دارد.

ابن بطوطه در این سفرنامه، به حضور زنان در حج و مناسک و اعمال آن، کمتر پرداخته است که به آن اشاره می‌شود:

۱- همان، ص ۲۴۸

۲- همان، ص ۲۴۹

۳- همان، ص ۱۷۲

۴- همان، ص ۱۷۴

۵- سفرنامه ابن جبیر، ص ۱۷۸

۶- همان، ص ۱۷۹

۷- ر. ک. به: ص ۱۸۲، دو سطر به آخر، ص ۱۹۳، سطر ۸، ص ۲۲۷، سطر ۳، ص ۲۵۱، سطر ۷

۸- سفرنامه ابن بطوطه، ج ۱، ص ۵۱، ترجمه محمد علی موحد.

۹- همان، ج ۲، ص ۳۷۱

۱۰- همان، ج ۱، ص ۲۹

۱۱- همان، ص ۱۵۴

۱۲- همان، ص ۲۹۴

۱۳- همان، ص ۲۹۵

۱۴- همان.

۱۵- همان، ص ۳۴۱

۱۶- همان.

۱۷- همان، ج ۲، ص ۳۲۲۲

ص: ۸۴

الف. طواف زنان مکه در شبهای آدینه

زنان مکه بسیار زیبا و خوشگل و پاکدامن و عفیف هستند و عطر زیاد مصرف میکنند، چنانکه ممکن است زنی شب گرسنه بخوابد و پول شام خود را برای خرید عطر خرج کند. زنان مکه شبهای آدینه را به طواف کعبه میآیند و در این شبها بهترین لباسهای خود را میپوشند، بوی عطر سراسر حرم را فرا میگیرد و چون زنی از جایی عبور میکند بوی عطر تا مدتی در رهگذر او باقی میماند. (۱)

ب. حج دختر الملک الناصر و زوجه او

نخستین وقفه من روز پنجشنبه سال ۷۲۶ بود. امیر الحاج مصر ارغون دوادار (دواتدار) نائب الملک الناصر بود. دختر ناصر نیز که زوجه ابوبکر پسر ارغون مذکور بود و زوجه الناصر به نام خونده که دختر سلطان محمد اوزبک پادشاه سرا و خوارزم بود در آن سال به زیارت حج آمده بودند. (۲)

۴. سفرنامه جلال آل احمد

جلال آل احمد در سال ۱۳۴۳ شمسی (۲۱ فروردین تا ۱۳ اردیبهشت) به حج رفته است. یادداشت‌های سفر حج را با عنوان «خسی در میقات» منتشر کرد.

این سفرنامه در میان سفرنامه‌های فارسی، یکی از بهترین و شاید بتوان گفت بهترین آن‌ها است. روانی قلم، بیان احساس درونی، توجه به واقعیت‌های بیرون، پرهیز از توصیه و اندرز، توجه به زوایای نگفته و ندیده حج، سبب امتیاز این سفرنامه است.

جلال در این سفرنامه به کنار بودن زنان و میدان ندادن به آن‌ها اشاره‌هایی دارد:

۱. «... زنها در این مراسم واقعاً که کنار گودند. به بقیع راهشان نمی‌دادند، به مشاهد احُد هم. به زمزم هم. و امشب سر بام طبقه دوم مسعی عده‌ای‌شان جلو- لب بام- جا گرفته بودند برای نماز و حسابی دل خوش کرده و تماشا کننده خانه و طواف دورش. که دو سه تا ترکمن از راه رسیدند و حالی‌شان کردند که زن‌ها باید بروند عقب مردها و رفتند.» (۳)

۲. «و باز این زن‌ها که موقع نماز باید بروند عقب مردها! ولی سر صف که بودیم، به تشهد نشسته، زنکی سیاهپوش و بچه‌اش در دنبال، از سر دوش مردها شلنگ زنان می‌رفت به طرف حجر، تا با دل سیر استلام کند. حرم پر بود و سوزن انداز نداشت و صف پشت صف. اما زنک انگار نه انگار که از میان موانع سنگی یک بیابان دارد میگذرد. نه هیبتی از خانه، نه حرمتی برای صف نماز مردان. و دیدم که صاحب خانه اوست.» (۴)

همچنین رساندن آب به مکه را توسط زبیده، در چند جای کتاب گوشزد کرده است. (۵)

بخش یک. سفرنامه‌های زنان

۱. سفرنامه منظوم، (۶) زوجه میرزا خلیل (قرن ۱۲)، چاپ شده در نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ش ۲۵۹۱

۲. سفرنامه مکه، (۷) دختر فرهاد میرزا، همسر نصیر الدوله، سال ۱۲۹۷ ق. چاپ شده در فصلنامه «میقات حج»، (ش ۱۷، صص ۱۱۷- ۵۷) و دارای نسخه خطی درکتابخانه شماره ۲ مجلس، ش ۱۲۲۵

۳. سعی هاجر، شکوه میرزادگی، انتشارات فاروس ایران، ۱۳۵۶

۴. ذکریات علی تلال مکه، بنت الهدی، دارالتعارف، ۱۴۰۰، بیروت، بخش‌هایی از سفرنامه توسط جناب‌آقای جواد محدثی ترجمه شده و در فصلنامه «میقات حج»، شماره ۹ و ۱۰ به چاپ رسیده است.

۵. وعده وصل، فاطمه صالحی، «میقات حج»، ش ۲۱، صص ۱۹۸- ۱۹۲

۶. یکی از کهن‌ترین سفرنامه‌های حج، سفرنامه ابن جبیر است که در سال ۵۷۹ قمری رخ داد. این سفرنامه توسط آقای پرویز اتابکی به فارسی برگردانده شده است.

وی گزارش ورود زنان به درون کعبه را چنین گزارش کرده است:

«... روز بیست و نهم این ماه (رجب)؛ یعنی روز پنج شنبه (زیارت درون) خانه کعبه تنها به زنان اختصاص داده شد و آنان از هر کران درآمدند و از چند روز پیش همچون آمادگی و گردهمایی برای دیدار (دیگر) زیارتگاه‌های مکرم، بدین مناسبت خود را آماده کرده و جشن

۱- همان، ج ۱، ص ۱۹

۲- همان، ج ۱، ص ۲۱۲

۳- خسی در میقات، ص ۹۶، انتشارات نیل، ۱۳۴۶

۴- همان، صص ۱۷۰- ۱۶۹

۵- همان، صص ۱۳۳ و ۱۴۸ و ۱۶۸- ۱۶۹

۶- فهرست دانشگاه، ج ۹، ص ۴۱۹، کتابنامه حج، ص ۱۷۵، ش ۶۶۲؛ میقات، ش ۱۲، ص ۱۷۸

۷- فهرست، ج ۲، ص ۱۷۲

ص: ۸۵

گرفته بودنـد و زنی در مکه نمانـد مگر آنکه آن روز در بیت الحرام شـرف حضور و عزّ التزام یافت. چون کلیـدداران و پردهـداران کعبه برای گشودن در آن خانه کریم به عادت قدیم (به درون کعبه رفتند) در خروج از کعبه شـتاب کردند (و از زمان توقف معهود خویش به دیگر روزها کاستند) و راه را برای ورود زنان گشودند، مردم نیز به خاطر آن‌ها از طوافگاه و حیطه حِجر (اسـماعیل) دور شدنـد و پیرامون آن خانه مبارک، یک تن از مردان باقی نماند. زنان شـتابان از پلکان به آسـتان کعبه بالا رفتند؛ چنان‌که پردهداران هنگام به زیر آمـدن از آن گرامی خانه، نمی‌توانستند از میان آنان راهی به بیرون یابنـد. زنان زنجیروار به یکـدیگر پیوسـتند و چنان یکدیگر را می‌فشـردند (که به یک لغزش پای) شیون کنان و تکبیر و تهلیل گویان بر روی هم فرو غلتیدند. ازدحام ایشان به ازدحام قبایـل سـرو یمنی هنگـام درنگ آنان در مکه و بالا رفتن آنان (بر آسـتان کعبه) به روز (اعلام خبر) فتـح بیت المقـدس می‌مانست و حالِ اینان همان حال بود (و همان غوغا و قیل و قال) انبوه زنان، نیمه اول روز را به همین وضع ادامه دادند و در طوافگاه و حِجر داد دل گرفتنـد و از بوسـیدن حجر الأسود و دست سودن بر ارکان (کعبه) شـفای جان جُسـتند، این روز نزد آنان بس بزرگ و نامدار و درخشان و با اعتبار بود. خداوند آنان را مستفید فرماید و عبادت خالصانه ایشان را عبادتی محض ذات کریم خود محسوب دارد.

باری به سبب وجود انبوه مردان (که همواره کعبه را انباشته‌اند) این زنان بینوا و مغبون‌اند؛ زیرا خانه گرامی کعبه را می‌بینند و در آن پناه گرفتن نمی‌تواننـد. حجرالأسود مبارک را می‌نگرنـد و بر بوسـیدن آن حسـرت می‌برند (و خون دل میخورند) و بهره آنان از این فیض، تنهـا دیـدن است و آه به افسوس دمیـدن و در عـالم خیـال پر کشـیدن و آنان را جز طوافی از دور بهره‌ای منظور نیست. ایشان سـال به سـال به انتظار این روز و بروز این حال، چنان ماننـد که چشم به راه شـریف‌ترین و گرامی‌ترین عیـدها دارنـد ... خداونـد به فضل و کرم خود، بدین حسن نیت و اعتقاد، ایشان را جزای خیر دهاد!» (صص ۱۸۰ و ۱۸۱)

ص: ۸۶

ص: ۸۷

قربانی در حج و مقتضیات زمان

فزونی جمعیت مسلمانان و ورود فنّ‌آوری‌های نو در متن زندگی آنان، فصل جدیدی را در موضوعات فقهی گشوده، و دانشمندان و فقیهان اسلامی را با چالش جدّی روبرو ساخته است.

رفتن به حجّ، اگر در گذشته با رنج و دشواری‌های طاقت‌فرسایی و در زمان بسیار طولانی ممکن بود، امروز با وجود وسایط نقلیه تندرو و هواپیماهای غول پیکر، بسیار راحت و در زمان بسیار اندکی از روز انجام می‌پذیرد.

راحتی و کوتاهی زمان سفر، و بهبود وضعیت اقتصادی مسلمانان جهان، روز به‌روز بر میزان زائران خانه خدا می‌افزاید. این پدیده، ناگزیر، تغییر برخی از حدود و موضوعیت احکام را نسبت به سابق موجب می گردد.

امروز قربانی در حجّ، یکی از آن مسائلی است که چهره متفاوتی از گذشته را به تصویر کشیده است. اگر در گذشته، چهارپایان کشتار شده در منا به مصرف غذایی حاجیان و فقیران و مستمندان می‌رسید، اکنون دیگر به دلیل زیاد بودن تعداد حاجیان، برنامه غذایی کاروان‌ها و توصیه‌های بهداشتی، بدون استفاده رها می‌شوند. بسیار اندکی از قربانی‌ها را اندک فقرای محل با خود برده و به مصرف می‌رسانند. بقیه، سال‌ها بود که به وسیله ماشین آلات، زیر خاک دفن شده یا سوزانده می‌شدند.

اکنون پس از تلاش و مذاکرات دولتمردان جمهوری اسلامی ایران با دولتمردان و مفتیان عربستان سعودی و دیگر کشورهای اسلامی، کشتارگاه و تأسیسات مناسبی از طرف بانک توسعه اسلامی در منا احداث گردیده، و از آن راه توانسته‌اند مقداری از قربانی‌ها را جمع‌آوری نموده و پس از بسته بندی و انجماد به مستمندان کشورهای گوناگون اسلامی و گاهی ایران، گسیل دارند.

به هر حال، قربانی در وضعیت گذشته و حال برای بسیاری از حاجیان به صورت‌های زیر انجام می گرفته یا می گیرد:

۱. حاجیان، قربانی را در منا ذبح و رها می کردند، تا توسط کارگران و ماشین آلات دولت سعودی دفن یا سوزانده شوند!

۲. حاجیان، پول قربانی را به باجه‌های خرید قربانی، می پرداختند و رسید می گرفتند، تا مؤسسه موجود، به نیابت از آنان، عمل ذبح را اجرا کند؛ یعنی حاجیان از حکم قربانی جز پرداخت پول قربانی به مدیر کاروان یا باجه‌های اخذ پول قربانی چیزی نمی‌بینند و چیزی درک نمی کنند.

۳- نمایندگانی به عنوان نایب از طرف حاجیان، عمل قربانی را در مسلخ جدید انجام داده و سپس رها می کنند تا از طریق کشتارگاه ماشینی، نسبت به سلاخی، بسته‌بندی و انجماد آن اقدام شود.

هر سه شکل قربانی، پرسش‌هایی را در ذهن تداعی می کند که عبارت‌اند از:

در شکل نخست:

- قربانی در تلازم با مصداق عینی اسراف چه حکمی می‌توانست داشته باشد؟
- حکم قربانی آنجا که موجب وهن اسلام است، چگونه قابل تعبیر است؟
- اساساً فلسفه قربانی چیست؟

در شکل دوم و سوم:

- آیا قربانی در همان روز، به نیابت از خریدار قبض، ذبح می‌شود یا نه؟
- آیا قربانی، طبق احکام فقه شیعه تعیین و ذبح می‌شود؟
- چه کسی ذبح می کند؟
- با توجه به بی‌خبری از زمان ذبح قربانی، حکم تقصیر چگونه و در چه زمانی باید انجام شود؟

- بنا به تأکید قرآن کریم و فتوای بسیاری از مراجع تقلید، که حکم به خوردن از گوشت قربانی کرده‌اند، اجرای آن با برنامه موجود چگونه است؟

- آیا اصلًا چنین عملی با فلسفه قربانی در حج سازگاری دارد؟

- قربانی در شکل اخیر که مصداق انفاق است نه قربانی! چه تأثیر روحی و روانی برای حاجیان می‌تواند داشته باشد؟

- در این صورت، چگونه بین حکم قربانی و حکم انفاق در حج تمییز داده می‌شود؟

ص: ۸۸

– آیا گوشت‌های قربانی یخزده، در راه مصالح اسلامی استفاده شده و به نیازمندان واقعی می‌رسد؟

برخی از فقیهان برآنند که: قربانی باید در منا با اختیار صورت پذیرد. خوردن از گوشت قربانی و خوراندن به دیگران و مستمندان واجب نیست. قربانی در آنجا برای خوردن و خوراندن جعل نشده است تا اگر مصرف نشود، مصداق اسراف قرار گیرد؛ بلکه اصل تنها بر قربانی است، هرچند که مصرف کننده‌ای نداشته باشد!

برخی دیگر بر آنند که: هرچند قربانی باید در منا با اختیار صورت گیرد، اما زمانی که با دستور صریح قرآن، مبنی بر خوردن و خوراندن از گوشت قربانی، مغایرت داشته و موجب کفران نعمت و اتلاف سرمایه مسلمانان باشد، قربانی در منا مجاز نبوده، بلکه باید محل قربانی به جایی که اسراف در آن صدق نمی‌کند تغییر یابد.

ما در این جستار برآنیم با توجه به داده‌های اسلامی و اصول فقه، بازخوانی مجددی از موضوع را آغاز و بساط نقد و بررسی را دوباره برافرازیم، تا شاید به راهکار دیگری هم برسیم.

تعریف و تاریخچه قربانی

هرچیزی که موجب نزدیکی به خدا شود، یا هر هدیه‌ای که در راه خدا داده شود، «قربان» گفته می‌شود. از آنجا که در عرف گذشتگان، کشتن چهارپایی در پیش پای دیگران، بهترین هدیه و ابراز ارادت به شمار می‌رفت، حیوان تعیین شده و علامتگذاری شده بدین منظور را نیز «قربان» نامیدند.

فرهنگ قربانی، تاریخچه‌ای به درازای تاریخ دارد. قرآن مجید، آنجا که به داستان دشمنی دو پسر حضرت آدم (ع) اشاره می‌کند، از قربانی آوردن آن دو به پیشگاه خداوند خبر می‌دهد. (۱)

روایات، قربانی هابیل را گوسفندی فربه و قربانی قابیل را خوشه‌ای نا مرغوب می‌شناسانند. (۲) در نتیجه قربانی هابیل در پیشگاه خداوند پذیرفته می شود و قربانی قابیل مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. (۳)

تاریخ و آثار باقی مانده از معابد، بتخانه‌ها و آتشکده‌های ادیان پیشین نشان می‌دهد که عبادتگاه‌ها همواره در کنار خود محلی به عنوان مذبح و قربانگاه داشته، و مراسم عبادی در آنجا و با قربانی پایان می‌یافته است.

قرآن کریم، خود گواه این مطلب است:

لِکُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَکا

؛ (۴) «برای هر امتی قربانگاهی قرار دادیم».

حضرت امام رضا (ع) از جدّش حضرت امیرالمؤمنین (ع) روایت می‌کند که فرمود: «اصحاب الرّسّ» مردمی بودند که درخت صنوبری را می‌پرستیدند و قربانی‌ها به آن می‌دادند؛ سپس با هیزم آتش برافروخته، قربانی‌ها را در آن می‌سوزاندند. هنگامی که دود آن به هوا بر می‌خاست، در برابر درخت صنوبر به سجده می‌افتادند و گریه و زاری می‌کردند .... (۵)

در تاریخ آمده است:

عُزَّی، خدای بسیار عزیز مشرکان، که معادل ستاره زهره بود؛ در نخله، شرق مکه قرار داشت و بیش از دیگر بت‌ها معتبر بود. حرم عزّی از سه درخت تشکیل شده بود و قربانی انسان بدان تقدیم می‌شد. (۶)

شهر حرّان، آنجا که ابراهیم (ع) دعوت خود را برضد ستاره‌پرستی آغاز کرد، مرکز «صابئین» بود. در آن شهر، ستارگان مورد احترام بودند. عقیده به نجوم و ارتباط حرکات ستارگان با مقدّرات زمینی به نحو اعلی بود. هر یک از ستارگان را الهه یکی از حوادث می‌دانستند. هیاکل «مریخ» و «مشتری» و «زهره» ... را در محرابگاه نصب می‌کردند و از آن‌ها کمک می‌خواستند و گاهی قربانی به آن‌ها تقدیم می‌کردند. (۷)

«مردم دومه الجندل هر ساله شخصی را با تشریفاتی انتخاب و در پیشگاه الهه و اصنام خود قربانی و پیکر خونینش را در نزدیکی قربانگاه دفن می‌کردند.

بسیاری از طوایف عرب، وقتی در غارت و جنگ، برحریفان خود پیروز می‌شدند، اموال آنان را به یغما برده و خودشان را به اسارت می‌گرفتند؛ از جمله اعمالی که به شکرانه این پیروزی با اسرا انجام می‌شد، آن بودکه یکی از زیباترین آنان را درپیشگاه بت‌های خود قربانی می‌کردند! و خون این قربانی را به عنوان تیمّن و تبرّک و ادامه فتح و ظفر، بر سر و روی خویش می‌مالیدند! پدرانی بر اثر پیش‌آمدهایی نذر می‌کردند تا یکی از فرزندان خود را قربانی کنند.» (۸)

۱- مائده ۴، ۲۸

۲- تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، دار الهادی، بیروت، ۱۴۱۲. ق، ج ۱، ص ۴۵۸.

۳- مائده، همان

۴- حج ۲۲، ۳۴

۵- عیون اخبار الرّضا، شیخ صدوق، تصحیح سید مهدی حسینی لاجوردی، کتابفروشی طوس، قم، ۱۳۶۳ ش، ج ۱، ص ۲۰۶

۶- محمد خاتم پیامبران، جمعی از نویسندگان، نشر حسینیه ارشاد، تهران، ۱۳۴۷، ص ۴۳، مقاله «جهان در عصر بعثت»، نوشته: محمد جواد باهنر و اکبر هاشمی رفسنجانی.

۷- همان، ص ۴۴

۸- اسلام و عقاید بشری، ص ۲۷۸

ص: ۸۹

ژاپنی‌ها، به منظور جلب محبّت ارواح مردگان یا «الهه»، نخست با تقدیم هدایای مادی؛ چون قربانی و نذورات و کم‌کم مادی و معنوی، چون انجام کارهای نیک، مناسکی انجام می‌دادند! از جمله مناسک، آیین «شینتو» آن بود که برای بازداشتن باران زیان بخش یا دوام یک عمارت و دیوار، به قربانی کردن انسان دست می‌زدند! (۱)

مصریان عادت داشتند زیباروترین دختران خود را به عنوان هدیه و قربانی به رود نیل نثار کنند تا از فیض آب، در کشت محصولات خود بیشتر بهره‌مند گردند. این گونه قربانی‌ها در میان فینیقیان، کنعانیان، مردم روم و دیگر ملل باستان، رواج کامل داشت. (۲)

نخل مقدسی در نجران بود که نذرها را به صورت سلاح و پارچه و لباس بر آن می‌آویختند. (۳)

قربانی شتر و گوسفند در مکه، در کنار انصاب و بت‌های مختلف که بت یا قربانگاه بود، رواج داشت. (۴)

قرآن مجید هم در ترسیم وضعیت قربانی دادن مشرکان می‌فرماید:

«بت‌پرستان، سهمی از زراعت و چهارپایان خود را برای خدا و سهمی را نیز برای بت‌ها قرار می‌دادند.» (۵)

همچنین اعراب جاهلی، هرگاه شتری (یا گاو و گوسفندی) را برای خدا قربانی می‌کردند، با خون آن، کعبه را می‌آغشتند. مسلمانان ناآگاه هم، آهنگ چنین کاری داشتند که پیک وحی این آیه را آورد: (۶)

«لَنْ یَنالَ اللهَ لُحُومُها وَ لَا دِماؤُها وَ لکِنْ یَنالُهُ التَّقْوی مِنْکُمْ کَذلِکَ سَخَّرَها لَکُم ...»

(۷)

«گوشت و خون قربانی هرگز به خدا نمی‌رسد؛ بلکه آنچه به او می‌رسد، پرهیزکاری شماست!»

آنچه از تاریخ برمی‌آید، این است که مهم‌ترین آداب و مناسک قبیله‌های عرب جاهلی- در عین بت‌پرستی- «آداب و رسومی چون تعظیم کعبه، طواف، حج و عمره، وقوف در عرفات، وقوف در مزدلفه، قربانی شتران و تلبیه حج و عمره از زمان حضرت ابراهیم در میان ایشان باقی مانده بود و در همین آداب هم حق و باطل را به هم آمیخته بودند». (۸)

در بین این مناسک، آیین تقدیم قربانی از جایگاه و اهمیت خاصّی برخوردار بوده و بیشترین مایه تقرّب با خدایان را همین عمل قربانی می‌دانستند.

اسلام، با پالایش مناسک حج از آداب خرافی و بت‌پرستی، و با دمیدن روح خدایی و یگانه پرستی، آن را وارد در احکام امضایی خود کرد و الگو پذیری از جانفشانی‌ها و فداکاری‌های حضرت ابراهیم (ع) و تمرین و نمایش صحنه‌های ماندگار آن پیامبر را در دستور کار و برنامه‌های دینی مسلمانان قرار داد.

قربانی در قرآن:

حکم قربانی در قرآن، در سوره‌های بقره، حج و مائده آمده است. هر سه از سوره‌های مدنی هستند. سوره بقره در سال اول هجرت و سوره حج در حدود سال ششم مصادف با عزیمت ناموفّق پیامبر اسلام به سفر حج، و سوره مائده در سال پایانی عمر شریف آن حضرت نازل شده است.

قرآن کریم در آیاتی می‌فرماید:

* «وَ أَتِمُّوا الحَجَّ وَ العُمرَةَ لِلّهِ فَإِنْ احْصِرْتُم فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ ... فَإِذا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَی الْحَجِّ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ ...

(۹)

«اعمال حج را با قصد قربت به پایان رسانید و اگر در تنگنا قرار گرفتید، آنچه از قربانی فراهم شود [سر ببرید] ... پس هر کس با پایان یافتن عمره، حج تمتّع را با اطمینان خاطر آغاز کند، آنچه از قربانی برای او میسّر باشد [ذبح کند].»

* وَ أَذِّنْ فِی النّاسِ بِالْحَجِّ یَأتُوکَ رِجالًا وَ عَلی کُلِّ ضامِرٍ یَأتینَ مِنْ کُلِّ فَجٍّ عَمیقٍ. لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ یَذْکُرُوا اسْمَ اللهِ فِی أیّامِ

مَعْلُوماتٍ عَلی ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهیمَةِ الانْعامِ فَکَلُوا مِنها وَ أطْعِمُوا البائِسَ الفَقیرَ. (۱۰)

«مردم را به حج فراخوان؛ تا پیاده، یا سوار بر مرکب‌های لاغر اندام، از راه‌های دور به سوی تو آیند؛ تا سودهای خود را شاهد باشند؛ و در روزهای تعیین شده، نام خدا را بر چهارپایانی که به آنان داده است، بگویند؛ سپس از گوشت آن‌ها بخورید و به فقیر و بینوا نیز بخورانید.»

۱- همان، ص ۱۸۲

۲- آموزش‌های سیاسی و اجتماعی در احکام اسلام، عقیقی بخشایشی، نشر نوید اسلام، قم، ۱۳۵۹، ص ۹۸

۳- محمد خاتم پیامبران، ص ۴۴

۴- همان.

۵- انعام ۶، ۱۳۶

۶- کنز العرفان، فاضل مقداد، مکتبة المرتضویة، تهران، ۱۳۴۳، ج ۱، ص ۳۱۴

۷- حج ۲۲، ۳۷

۸- تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراهیم آیتی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۰

۹- بقره ۲، ۱۹۶

۱۰- حج ۲۲، ۲۷ و ۲۸

ص: ۹۰

* وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَکُم مِنْ شَعائِرِ اللهِ لَکُم فیها خَیرٌ فَاذْکُرُوا اسْمَ اللهِ عَلَیها صَوآفَّ فَإذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَکُلُوا مِنها وَ أطْعِمُوا القانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ کَذلِکَ سَخَّرناها لَکُمْ لَعَلَّکُم تَشکُرُونَ». «لَنْ یَنالَ اللهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لکِنْ یَنالُهُ التَّقوی مِنْکُم کَذلِکَ سَخَّرَها لَکُمْ لِتُکَبِّرُوا اللهَ عَلی ما هَدیکُمْ وَ بَشِّرِ الْمُحسِنینَ (۱)

«شترهای چاق و فربه را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم؛ در آن‌ها برای شما خیر و برکت است؛ نام خدا را در حالی که به صف ایستاده‌اند، بر آن‌ها ببرید و هنگامی که پهلوهایشان آرام گرفت، از گوشت آن‌ها بخورید و به مستمندان و فقیران نیز بخورانید؛ این گونه ما آن‌ها را برای شما رام گردانیدیم، تا خدا را شکرگزار باشید.

* جَعَلَ اللهُ الْکَعْبَةَ الْبَیْتَ الْحَرامَ قِیاماً لِلنّاسِ وَ الشَّهرَ الْحَرامَ وَ الْهَدْیَ وَ الْقَلائِدَ ... (۲)

«خداوند کعبه- بیت الحرام- را وسیله‌ای برای استقلال و استواری مردم قرار داد؛ همچنین ماه حرام و قربانی‌های بی‌نشان و نشاندار را؛ این احکام به دلیل آن است که بدانید، خداوند، آنچه در آسمان‌ها و در زمین است می‌داند؛ و خدا به هر چیزی داناست.»

* یا ایُّهَا الّذینَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّیدَ وَ انْتُمْ حُرُمٌ وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْکُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ یَحْکُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ هَدْیاً بالِغَ الْکَعْبَةِ أوْ کَفّارَةٌ طَعامُ مَساکِینَ أوْ عَدْلُ ذلِکَ صِیاماً لِیَذُوقَ وَبالَ أمْرِهِ ... (۳)

«ای ایمان آورندگان، در حال احرام شکار نکنید؛ هر کس از شما عمداً آن را بکشد، باید کفّاره‌ای معادل آن از چهارپایان بدهد؛ و باید دو نفر عادل از میان شما، برابر بودن آن را گواهی نماید و به صورت قربانی به کعبه برسد یا مستمندان را اطعام کند یا معادل آن را روزه بگیرد تا کیفر کار خود را بچشد.»

* یا ایُّهَا الّذینَ آمَنوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللهِ وَ لَا الشَّهرَ الْحَرامَ وَ لَا الْهَدْیَ وَ لَا الْقَلائِدَ وَ لَا آمِّینَ الْبَیْتَ الْحَرامَ یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْواناً ... (۴)

«ای ایمان آورندگان، شعائر الهی و ماه حرام و قربانی‌های بی‌نشان و نشاندار را مباح مشمارید [رعایت احترام آن‌ها را واجب بدانید]؛ همچنین احترام آهنگ کنندگان بیت‌الحرام را که به طلب فضل الهی (سود تجاری) و خشنودی خدا به این خانه می‌آیند، از نظر دور ندارید.

آیاتی که در بالا آورده شد، هر کدام دارای نکات آموزنده و ظریفی در باره حج هستند که اشاره به آن‌ها در شناخت و تبیین موضوع بی تأثیر نخواهد بود.

نکات آموزنده آیات حج:

* قربانی از واجبات حج است: وَ لِکُلِّ امَّةٍ جَعَلنا مَنْسَکاً ... فَلَهُ اسْلِمُوا. (۵)

* قربانی واجب است، اما از ارکان حج نیست. اگر با موانعی روبه‌رو شدید، آن‌گونه که برایتان مقدور است انجام دهید: فَانْ احْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ.

* در صورتی که قربانی یا پول آن را نیافتید، به جای آن ده روز روزه بگیرید؛ سه روز در حج و هفت روز پس از بازگشت از حج: فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیامُ ثَلاثَةِ أیّامٍ فِی الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إذا رَجَعْتُم. (۶)

فلسفه حج عبارت‌اند از:

۱. [تجمّع برای] یادآوری خداوند در روزها و میقات تعیین شده: وَاذْکُرُوا اللهَ فِی ایّامٍ مَعْدُوداتٍ. (۷) و فَاذا افَضْتُمْ مِنْ عَرَفاتٍ فَاذْکُرُوا اللهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرام) (۸) (فَاذا قَضَیتُمْ مَناسِکَکُم فَاذْکُرُوا اللهَ. (۹)

۲. تماشای بهره‌برداری‌های مادی و اقتصادی: (۱۰) لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ ....

۳. تشکیل کنگره جهانی برای استقلال طلبی و پایداری مردم: قِیاماً لِلنّاسِ.

۴. شتر، بهترین قربانی و شعائر الهی: وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَکُمْ مِنْ شَعائِرَ اللهِ.

۵. تأکید به خوردن و خوراندن از قربانی: فَکُلُوا مِنْها وَ اطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقیرَ، فَکُلُوا مِنْها وَ اطْعِمُوا القانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ.

۶. بی‌نیازی خداوند به خون و گوشت قربانی: لَنْ یَنالَ اللهَ لُحُومُها وَ لا دِماءُها.

۷. قرار گرفتن اطعام کنندگان از قربانی در ردیف نیکوکاران: وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِینَ.

۱- همان، ۳۶ و ۳۷

۲- مائده ۵، ۹۷

۳- همان، ۹۵

۴- همان، ۲

۵- حج ۲۲، ۳۴

۶- البقره ۲، ۱۹۶

۷- بقره ۲، ۲۰۳

۸- همان، ۱۹۸

۹- همان، ۲۰۰

۱۰- «نفع» و «منـافع» در قرآن، غالباً به مفهوم سود و خیر مادی آمـده است: و الفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس بقره، ۱۶۴، قـل فیهمـا إثم کبیر و منافع للناس بقره، ۲۱۹، و لکم فیهـا منـافع کثیرة و منها تأکلون مؤمنون، ۳۱ و و أنزلنا الحدیـد فیه بأس شدید و منافع للناس حدید، ۲۵.

ص: ۹۱

۸. واقع شدن محل قربانی در داخل حرم: وَ لا تَحْلِقُوا رُؤُسَکُمْ حَتّی یَبْلُغَ الْهَدْیُ مَحِلَّهُ (۱)و هَدْیاً بالِغَ الْکَعْبَهِ. (۲)

خوردن و خوراندن از قربانی در زبان روایات و سنّت:

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ (ع) فِی قَوْلِ اللهِ تَعَالَی «فَإذا وَجَبَتْ جُنُوبُها» قَالَ: «إِذَا وَقَعَتْ عَلَی الأَرْضِ» «فَکُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ». (۳)

«حضرت امام صادق (ع) در تفسیر آیه «فإذا وجبت جنوبها» فرمود: یعنی زمانی که قربانی به زمین افتاد، «از آن بخورید و به مستمندان و درخواست کنندگان نیز بدهید».

عَنْ مَوْلًی لأَبِی عَبْدِ اللهِ (ع) قَالَ: رَأَیْتُ أَبَا الْحَسَنِ الأَوَّلَ (ع) دَعَا بِبَدَنَهٍ فَنَحَرَهَا فَلَمَّا ضَرَبَ الْجَزَّارُونَ عَرَاقِیبَهَا، فَوَقَعَتْ إِلَی الأَرْضِ وَ کَشَفُوا شَیْئاً عَنْ سَنَامِهَا، قَالَ: اقْطَعُوا وَ کُلُوا مِنْهَا وَ أَطْعِمُوا فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ

فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَکُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا. (۴)

شخصی از اصحاب حضرت امام صادق (ع) می‌گوید: «حضرت امام موسی بن جعفر (ع) را دیدم که شتری خواست و آن را نحر کرد؛ هنگامی که قصاب‌ها پاهای آن را زدند و او بر زمین افتاد و کوهانش را شکافتند، فرمود: تکه تکه کنید و از آن بخورید، آن گونه که خداوند دستور می‌دهد: «آن گاه که بر زمین افتادند از آن بخورید و بخورانید.»

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللهِ (ع) قَالَ إِذَا ذَبَحْتَ أَوْ نَحَرْتَ فَکُلْ وَ أَطْعِمْ کَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَی

فَکُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَر. (۵)

حضرت امام صادق (ع) فرمود: «هنگامی که حیوانی ذبح یا نحر کردی، بخور و بخوران، آن گونه که خدای بلند مرتبه می‌فرماید: «از آن بخورید و نیازمندان و درخواست کنندگان را بخورانید.»

عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ (ع) فِی قَوْلِهِ تَعَالَی:

فَکُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا قَالَ کُلُوا ثَلَاثَهَ أَرْبَاعِهَا وَ أَطْعِمُوا رُبُعَهَا. (۶)

حضرت امام علی ۷ در تفسیر آیه «بخورید از آن و بخورانید» فرمود: سه چهارم آن را بخورید و یک چهارم آن را اطعام دهید.»

عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَبِی عَبْدِ اللهِ (ع) أَنَّهُمَا قَالا: «إِنَّ رَسُولَ اللهِ (ع) أَمَرَ أَنْ یُؤْخَذَ مِنْ کُلِّ بَدَنَهٍ بَضْعَهٌ فَأَمَرَ بِهَا رَسُولُ اللهِ (ع) فَطُبِخَتْ فَأَکَلَ هُوَ وَ عَلِیٌّ (ع) وَ حَسَوَا مِنَ الْمَرَقِ ...». (۷)

حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق (علیهما السلام) می‌فرمایند: «رسول خدا (ع) دستور داد از هر شتر نحر شده‌ای پاره‌ای را بردارند و بپزند؛ سپس ایشان و علی (ع) از آن خوردند و از آب گوشتش آشامیدند.»

چنانچه مشاهده شد، روایات، همگی بیانگر این واقعیت هستند که پیشوایان اسلام هیچ وقت قربانی را پس از ذبح به حال خود رها نکرده‌اند؛ بلکه با استناد به آیه قرآن، خود از آن خورده‌اند و به دیگران هم داده‌اند؛ و در پرسش از تفسیر آیه قرآن نیز، ضمن یادآوری آیه، بر خوردن و خوراندن از آن تأکید کرده‌اند.

فقیهان و دانشمندان علوم اسلامی، در این‌که آیا قرآن و روایات رسیده در این باره، افاده وجوب می‌کنند یا استحباب، برداشت یکسانی از آن‌ها نداشته و دیدگاه‌های گوناگونی را مطرح کرده‌اند که در زیر اشاره می‌کنیم:

دیدگاه مفسّران در باره خوردن و خوراندن از قربانی:

این‌که خوردن و خوراندن از قربانی واجب است یا مستحب؟ در میان مفسرانی که به فقه القرآن توجه داشته‌اند و بین فقیهان اسلامی، دیدگاه یکسانی دیده نمی‌شود. بسیاری، استنباط واجب و برخی استنباط مستحب دارند! برخی دیگر هم، خوردن از قربانی را مستحب، امّا خوراندن آن را واجب می‌شمارند.

دیدگاه عالمان اهل سنّت:

حنابله، شافعیه و مالکیه، خوردن از گوشت قربانی واجب و مستحب (مگر قربانی‌های کفاره و نذر) را جایز می دانند؛ امّا شافعیه، تنها خوردن از قربانی مستحبی را اجازه داده‌اند.

حنابله و شافعیه، تقسیم گوشت قربانی واجب را فقط در میان مستمندان حرم واجب می‌شناسند؛ در حالی که حنفیه و مالکیه، بر این باورند که: تقسیم گوشت قربانی در حرم و بیرون از حرم مانعی ندارد. (۸)

فخر رازی، پس از بیان کلیاتی از نظر عالمان اهل سنّت، دیدگاه خود را چنین اعلام می کند:

۱- البقره ۲، ۱۹۶

۲- از روایات استفاده می‌شود که «منا»، محل قربانی است: «منی کلّه منحر»- وسائل الشیعه، ۱۰، ۹۳ و «محله النحر بمنی»- همان، ۸، ۱۸۵.

۳- تفسیر البرهان، شیخ بحرانی، دار الهادی، بیروت، ۱۴۱۲. ق، ج ۳، ص ۴۹۹. و فروع کافی، شیخ کلینی، دار الکتب الاسلامیه، ج ۵، ص ۳۲۲

۴- همان- و همان، ص ۴۹۹

۵- وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، تصحیح عبد الرحیم ربّانی شیرازی، دار احیاء التّراث العربی، بیروت، ۱۳۹۱. ق، ج ۱۰، ص ۱۴۲

۶- مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، چاپ رحلی قدیم، ج ۲، ص ۱۷۸

۷- وسائل الشیعه، ۱۰، ۱۴۲

۸- فقه السنهٔ، السیّد سابق، مکتبهٔ العصریّهٔ، بیروت، ۱۴۲۰. ق. ج ۱، ص ۷۵۷.- و فقه تطبیقی، محمّد جواد مغنیه، ترجمهٔ کاظم پور جوادی، نشر ماجد، ۱۳۷۲، ص ۲۴۱

ص: ۹۲

أَمَّا قَوْلُهُ

وَ اطْعِمُوا البائِسَ الْفَقيرَ

فَلَا شُبهَةَ فِی أَنّهُ أَمر إیجاب.

(۱)

«این که آیه می‌فرماید: «بخورانید فقیر بینوا را»؛ شکی نیست که آن وجوب را می‌رساند.

بنا بر این، در دیدگاه تفسیری فخر رازی، خوردن از قربانی مستحب، اما خوراندن آن واجب می‌باشد.

دیدگاه دانشمندان شیعه:

شیخ طوسی می‌نویسد:

«وَ مِنَ السُّنَّةِ أَنْ یَأْکُلَ الإِنْسَانُ مِنْ هَدْیِهِ وَ یُطْعِمَ الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَر»؛

(۲) «مستحب است انسان از قربانی واجب و مستحب بخورد و مستمندان را هم اطعام کند.»

ابن ادریس می گوید

: «فأمّا هدی المتمتع، و القارن، فالواجب أن یأکل منه، و لو قلیلًا، و یتصدّق علی القانع، و المعتر، و لو قلیلًا»؛

(۳) «در حجّ تمتّع و اقران، خوردن و خوراندن از قربانی، اگرچه مقدار کمی از آن باشد، واجب است.»

ابو الصلاح حلبی بر این دیدگاه است که: حجّ‌گزار باید از قربانی خود بخورد و بقیه را به دیگران بدهد. (۴)

شهید اوّل می‌نویسد:

«و یجب أن یصرفه فی الصدقهٔ و الإهداء و الأکل»؛

(۵) «واجب است قربانی را با صدقه دادن، هدیه کردن و خوردن آن، به مصرف برسانید.»

فاضل مقداد می‌نویسد:

«... إختلف فی هدی التمتّع فقیل بالوجوب و قیل بالندب و یحتجّ من قال بالوجوب بظاهر قوله «فَکُلُوا مِنْها» فإنّه حقیقهٔ فی الوجوب علی الرأی الأقوی». (۶) «در خوردن از قربانی واجب، اختلاف کرده‌اند؛ برخی به وجوب و برخی به استحباب قائل شده‌اند. دلیل کسانی که به وجوب قائل شده‌اند، ظاهر آیه قرآنی است که می‌فرماید: «بخورید از آن»؛ و این یقیناً به وجوب دلالت می‌نماید.»

فاضل هندی در کشف اللّثام، با توجه به ظاهر آیه، خوردن و خوراندن از قربانی حج تمتع را واجب می شمارد.» (۷)

محقّق اردبیلی می گوید:

«... و علی وجوب الأکل، و وجوب التصدّق علی الفقراء من الأنعام المذبوحهٔ للأمر الظاهر فی الوجوب کما ثبت، و لوجوب ما تقدّم و ما تأخّر بقوله «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ».

(۸)

آن‌گونه که ثابت شد، با توجه به افاده فعل امر به وجوب و همچنین بیان حکم وجوبی در پیش و پس از آن، که می‌فرماید: «سپس باید آلودگی‌هایشان را برطرف سازند ...»، واجب بودن خوردن و خورانیدن از قربانی استنباط می‌شود.

صاحب کفایه الأحکام، بر این باور است که:

«و الأقرب عندی أنّ الواجب مسمّی الأکل و إعطاء شیء إلی الفقیر و شیء إلی القانع و شیء إلی المعترّ»؛

(۹) «به نظر خوردن از قربانی و دادن مقداری از آن به مستمندان و سائلان واجب است.»

تفسیر منهج الصادقین می‌نویسد: خوردن و خوراندن از قربانی حج تمتّع واجب است و دلیل آن وجود حدیث‌های صحیح در این

زمینه است. (۱۰)

صاحب مسالک الافهام فی آیات الأحکام چنین استدلال می‌کند: «... و هل یجب الأکل و الإطعام؟ ظاهر الآیة نعم [لمکان الأمر به، و یؤیّده ما قبله و ما بعده خصوصاً قوله وَ مَنْ یُعَظِّمْ حُرُماتِ اللهِ إذ الظاهر الإشارة إلی جمیع ما تقدمه]»؛ (۱۱) «آیا این که خوردن از گوشت قربانی و اطعام آن واجب است یا نه؟ ظاهر آیه می‌رساند که بلی واجب است؛ به دلیل دستوری که به آن شده است؛ و واجب بودن آن را عبارت های پیشین و پسین آیه، تأیید می‌کند؛ بویژه، عبارت: «و کسی که دستورهای خدا را بزرگ بشمارد»، به همه دستورهای پیشین خود اشاره دارد.»

علّامه طباطبایی در تفسیر آیه فَکُلُوا مِنْها وَ اطْعِمُوا البائِسَ الْفَقِیرَ می‌نویسد: این آیه شریفه، مشتمل بر دو نوع است: یکی ترخیصی که همان امر به خوردن از قربانی است و دیگری: الزامی که عبارت است از وجوب اطعام به فقیر. (۱۲)

یعنی، برابر دیدگاه ایشان، خوردن از قربانی، مستحب، ولی خوراندن آن به مستمندان و فقیران واجب است.

محمّد جواد مغنیه در این باره می گوید: قربانی در جایی واجب است که خورنده داشته باشد و یا نگهداری آن میسّر باشد و یا به صورتی در آید که خوردن آن جایز باشد؛ ولی وقتی تلف شود، مانند این‌که بسوزد و خاک شود، جواز آن محلّ اشکال است. (۱۳)

حضرات آیات، سید ابوالقاسم خویی، سید محمّد رضا گلپایگانی، سید محمّد شاهرودی، شیخ محمّد علی اراکی (رحمه الله) و شیخ محمّد تقی بهجت، شیخ جواد تبریزی، شیخ حسین وحید خراسانی، و شیخ لطف الله صافی گلپایگانی، تقسیم قربانی به سه قسمت

۱- تفسیر الکبیر، فخر رازی، ج ۲۳، ص ۲۹

۲- النهایه، شیخ طوسی، مرکز آل البیت العالمی للمطبوعات، ص ۲۶۱

۳- الینابیع الفقهیه، علی اصغر مروارید، ج ۸، ص ۵۵۳

۴- الکافی، ابی الصلاح حلبی، مکتبهٔ امیر المؤمنین، ص ۲۱۵.- به نقل از: مجلّه‌ی فقه، شماره‌ی ۱۰، ۱۳۷۵، ص ۱۹۸- مقالهٔ «حکم کشتن قربانی خارج از منا» از: احمد عابدینی.

۵- الدروس، شهید اوّل، آستان قدس رضوی، ۱۴۱۷. ق، ج ۱، ص ۴۲۰. و شرح اللّمعهٔ، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۹۶

۶- کنز العرفان، فاضل مقداد، مکتبهٔ المرتضویّهٔ، تهران، ۱۳۴۳، ج ۱، ص ۳۱۳

۷- ر. ک. به: جواهر الکلام، محمد حسن نجفی، دار احیاء التّراث العربی، بیروت، ۱۹۸۱. م، ج ۱۹، ص ۱۶۱

۸- زبدهٔ البیان فی براهین احکام القرآن، محقّق اردبیلی، انتشارات مؤمنین، ۱۳۷۸، ص ۳۰۰

۹- کفایهٔ الفقیه کفایهٔ الأحکام، مولی محمد باقر سبزواری، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۳. ق. ج ۱، ص ۳۵۲

۱۰- منهج الصّادقین، ملّا فتح الله کاشانی، به تصحیح میرزا ابوالحسن شعرانی، کتابفروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۴۴، ج ۶، صص ۱۵۸ و ۱۵۹

۱۱- مسالک الأفهام، فاضل جواد کاظمی، تعلیق محمد باقر شریف زاده، مکتبه المرتضویه، تهران، ۱۳۸۷. ق. ج ۲، ص ۱۲۵

۱۲- تفسیر المیزان، محمد حسین طباطبایی، ترجمه‌ی سید محمّد باقر موسوی همدانی، انتشارات محمّدی، تهران، ۱۳۶۳، ج ۲۸، ص ۲۴۴

۱۳- فقه تطبیقی، ۲۴۴

ص: ۹۳

(سهمی برای خوردن صاحب قربانی و دو سهم دیگر برای صدقه دادن و هدیه کردن) را احتیاط واجب می‌دانند و برای حل مشکل امروزی، لازم می‌شمارند که از فقیر نیابت در تصرّف ذبیحه گرفته شود. (۱)

یعنی بر اساس فتوای آنان، خوردن و خوراندن از گوشت قربانی واجب می‌باشد.

حضرات آیات سید علی سیستانی، ناصر مکارم شیرازی و سید موسی شبیری زنجانی تنها جدا کردن و دادن سهم فقیر را واجب می‌دانند. (۲)

شهید مرتضی مطهّری در یادداشت‌های خود نوشته است: [در قربانی باید] هدف اصلی اطعام و انفاق باشد؛ همان طور که در سایر کفّارات هست ... و مصداق وَ اطْعِمُوا البائِسَ الْفَقیرَ شود. (۳)

شهید دکتر بهشتی می‌نویسد: گوسفندی را که قربانی می‌کنید، اگر می‌دانید که زیر آوار و خاک مسلخ خواهد رفت، این را قربانی حساب نکنید ... این اصلًا نمی‌تواند با آیات و روایات مربوط به قربانی جور در بیاید، و اصلًا این مصداق قربانی نیست. (۴)

آیت الله جوادی آملی اینگونه نقل می‌کند که ممکن است یکی از دلایل آن [قربانی] بهره‌مندی گرسنگان و محرومان از گوشت قربانی باشد، اگرچه در این زمان آنان که آیات الهی را به اسارت گرفته‌اند، نه خود استفاده مطلوب از این سنّت الهی می‌کنند و نه به دیگران اجازه اداره و بهره‌برداری صحیح از این برنامه جامع و سودمند را می‌دهند. (۵)

آیت الله ناصر مکارم شیرازی بر این باور است که: لزوم ذبح در محلی است که می‌توان گوشت قربانی را به مصرف شرعی رساند. (۶)

در تفسیر نمونه آمده است: مسلمانان مجاز نیستند گوشت‌های قربانی را در سرزمین منا بر روی زمین بیندازند تا گندیده شود و یا در زیر خاک دفن کنند و وجوب قربانی برای حجّاج، دلیل بر چنین عملی نمی‌تواند باشد؛ بلکه اگر نیازمندانی در آن روز و در آن سرزمین پیدا نشوند، باید آن را به مناطق دیگر حمل کنند و به مصرف برسانند. (۷)

تفسیر احسن الحدیث هم می‌نویسد: ظهور فَکُلُوا وَ اطْعِمُوا ... حاکی است که خوردن و اطعام گوشت قربانی واجب است. (۸)

فلسفه قربانی

چنانکه پیش‌تر گفتیم، دیدگاهی بر این باور است که: «قربانی در حج تمتّع برای خوردن و اطعام تشریع نشده، بلکه نفس کشتن آن به قصد یکی از اعمال حج و به عنوان شعائر الهی واجب گردیده است ... باید دقت شود که پاره‌ای از شبهات موجب نشود عظمت، احترام و بهای این شعائر الهی ضایع و کم رنگ [شده] و بی ارزش تلقی [شود]. (۹) شبهه اسراف و تبذیر نیز به قربانی بی‌وجه است؛ زیرا قربانی در آنجا برای اکل و اطعام جعل نشده، تا اگر مصرف نشد، اسراف شود ... اصل کشتن قربانی است»! (۱۰)

به عبارت دیگر: «قربانی دائر مدار حکمت آن نیست و حتی تعظیم شعائر الهی در قربانی، بستگی به برآوردن نیاز تهی‌دستان ندارد؛ بلکه مسائل و اسرار دیگری وجود دارد که ما به پاره‌ای از آنها آگاهی داریم. از جمله: برگزار کردن با شکوه و عظمت مناسک حجّ در روزهای مشخص و در مکان‌های ویژه و سر بریدن و نحر کردن هزاران دام برای رضای دوست، و گذشتن از مال دنیا در راه او و خودسازی و پالایش درون»! (۱۱)

در مقابل، دیدگاه دیگری این باور را نادرست خوانده و بر آن به دیده تردید نگریسته است.

شهید مطهّری از نخستین کسانی است که وقتی با مسأله وضعیت نابسامان قربانی در منا روبه‌رو می‌شود، این پرسش در ذهنش پدید می‌آید که: «آیا قربانی رمز چه کاری است؟ فقط به خاطر کمک به اهل حرم است که می‌فرماید: وَ اطْعِمُوا البائِسَ الْفَقیرَ، یا وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَر ...، ی ا رمز کشتن نفس حیوانی است، یا چیز دیگر؟» (۱۲)

ذهن نقّاد و پویای فقهی آن استاد شهید، او را به یافتن پاسخ و مطالعه و تفکر در این موضوع نموده و یادداشت وار می‌نویسد:

«در حج دو مسأله است که از مشکلات و بلکه به نظر بعضی، از نقاط ضعف حجّ شمرده می‌شود: قربانی و تعظیم سنگ و غیره. از نظر اول، این عمل یک ظلم و آزار است و نمی‌تواند مقرِّب باشد و از قضا اسم قربانی به آن داده‌اند. آیا می‌توان کسی را شکنجه کرد به قصد قربت؟

میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است

۱- به مناسک حج آیات عظام مذکور مراجعه فرمایید.

۲- همان.

۳- یادداشت‌های استاد مطهّری، انتشارات صدرا، ۱۳۸۲، ج ۶، ص ۵۴۲

۴- حج در قرآن، شهید بهشتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۹۰

۵- صهبای حج، عبد الله جوادی آملی، مرکز نشر اسرا، قم، ۱۳۷۷، ۴۶۲

۶- ر. ک. به: سایت اینترنتی سازمان حج و زیارت جمهوری اسلامی ایران.

۷- تفسیر نمونه، جمعی از نویسندگان، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۲، ج ۱۴، ص ۸۳

۸- تفسیر احسن الحدیث، سید علی اکبر قرشی، بنیاد بعثت، تهران، ۱۳۷۰، ج ۷، ص ۴۴

۹- قربانی در کشتارگاه‌های فعلی منا، علی عطایی اصفهانی، مطبوعاتی امیر، بی‌تا، ص ۱۰

۱۰- همان، ص ۱۱ با تقدیم و تأخیر.

۱۱- مجلّه فقه، شماره‌ی ۱۰، سال ۱۳۷۵، ص ۱۱۳- مقاله حج و قربانی در منا،- از: حبیب الله احمدی.

۱۲- یادداشت‌های استاد مطهّری،، ج ۶، ص ۵۲۳

ص: ۹۴

قطع نظر از آزار و اذیت، چه رابطه‌ای میان رضای خدا و ریختن خون یک حیوان است؟ مگر خداوند- العیاذ بالله- خون‌خوار است و از این‌که ببیند خون حیوانی ریخته می‌شود مسرور و خوشحال می‌شود؟! بعلاوه، چنانکه گفتیم، ظلم و آزار و تعذیب است و مبعّد است.

ایراد دیگر به قربانی این است که یادگار توحّش است. در قدیم، در ادیان وثنی و بت‌پرستی، مذبح‌هایی بوده است و مردم برای رضای بت‌ها قربانی می کردند و خیال می‌کردند آن بت‌ها از آن گوشت‌ها استفاده می‌کنند و ظاهراً گوشت‌های آن حیوانات را نمی‌خوردند و لااقل خون آن‌ها را که برای خودشان خوراکی بوده به سر و صورت بت‌ها می مالیده‌اند.

امّا جواب: راجع به این قسمت که چه فایده‌ای بر ریختن خون مترتّب می‌شود، این در صورتی صحیح است که هدف از قربانی و کفّارات (که اختصاصاً در باب حج، همه از نوع گوسفند یا شتر کشتن است الّا نادراً) فقط ریختن خون باشد. دلیلی ندارد که صِرف ریختن خون مقرِّب باشد؛ زیرا عملی مقرِّب است که رضای خدا در آن باشد؛ و رضای خدا در این است که انسان به کمال فردی و اجتماعی خود برسد. صِرف ریختن خون نه به کمال فردی انسان کمک می‌کند و نه به کمال اجتماعی او. ولی اگر هدف اصلی طعام و انفاق باشد، همان طوری که در سایر کفّارات هست (و البته اطعام و انفاقی است دسته جمعی و به صورت خاص؛ یعنی به صورت اطعام گوشت و اینکه هر انسانی یک حیوانی را بکشد و مصداق وَ اطْعِمُوا البائِسَ الْفَقِیرَ واقع شود) آن ایراد وارد نیست. و البته این نکته هست و آن این‌که منافات ندارد که ضمناً این عمل دسته جمعی، احیا و زنده کردن خاطره‌ای از قهرمان توحید، حضرت ابراهیم باشد- به او امر شد، عزیز و نور چشم خود را در راه خدا قربانی کند و فدا نماید؛ و او حاضر شد. بعد به او گفته شد: مقصود فقط تسلیم بود. گوسفندی به جای فرزند قربانی کن. این گوسفند فدا کردن تجدید آن خاطره است و تعظیم آن قهرمان است.

ولی همان طوری که در حدیث نبوی فرمود: «

إِنَّمَا جُعِلَ الأَضْحَی لِيُشْبَعَ مَسَاكِينُكُمْ مِنَ اللَّحْمِ فَأَطْعِمُوهُمْ

»؛ (۱) «همانا خداوند، قربانی را برای سیر شدن مستمندانتان از گوشت قرار داده است؛ پس آنها را اطعام کنید!» (۲)

شهید مطهری، بدین‌گونه کسانی را که باور دارند: «اصل، کشتن قربانی است» مورد تخطئه قرار داده و موضوع را تبیین کرده و پاسخ می‌گوید. بنا به دیدگاه ایشان، در قربانی، اصل بر اطعام و احسان است؛ هرچند که یادآور خاطره فداکاری ابراهیمی نیز می‌باشد.

آری! حضرت امام محمّد باقر (ع) و حضرت امام جعفر صادق (ع) هم در فرمایش خود، تناسبی در میان خون ریزی و اطعام قائل شده‌اند؛ زیرا می‌فرمایند:

«إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُحِبُّ إِطْعَامَ الطَّعَامِ وَ إِرَاقَةَ الدِّمَاءِ».

(۳)

«خداوند متعال، غذا دادن به همنوعان و خون ریختن (قربانی کردن برای خوراندن به نیازمندان) را دوست می‌دارد.»

شهید بهشتی هم در این زمینه، دیدگاهی همسان با دیدگاه شهید مطهّری دارد. ایشان در کتاب «حجّ در قرآن» اینگونه می نگارد:

«یکی از عواملی که در این سال‌ها در حج بگو مگو ایجاد کرده و به آبرومندی و درخشندگی حج لطمه زده، مسأله قربانی است.

اصل مسأله قربانی و تشریع قربانی، بسیار جالب است؛ [امّا] الآن منظره قربانگاه و کاری که آنجا انجام می گیرد، نه تنها این آبرو و این خصلت عالی و برجسته را به ما نمی‌دهد، بلکه نوعی تبذیر و دور ریختن مال به صورتی بیجاست؛ و منعکس کننده چنین حالتی است. (۴)

... چطور انسان می‌توانـد با این عمل تقرّب الی الله کنـد؟ قربانی یعنی انسان با این کار تقرّب الی الله شود. می‌خواهد به خدا نزدیک بشود. مگر خدا دسـتور تبذیر به ما می‌دهد؟ مگر ما با گناه می‌توانیم به خدا نزدیک بشویم؟ گفتند: این گناه نیست؛ برای این‌که این را در راه خـدا می‌کشـد. گفتم: این چه در راه خـدا کشـتنی است؟ به طور کلی در آن موقع نظر من این بود و همچنین تـا به حال با مطالعات بعدی هم، نظر من این است که: اگر یک حاجی، گوسـفندی را می‌کشد که زیر خاک می‌رود، اصـلًا قربانی حساب نکند؛ و قربانی‌اش را انجام نداده است.

... به هر حـال، شایـد با تحقیق بیشتر به این نتیجه رسـید که در این شـرائط شایـد بشود گوسـفندی به نیابت، در خارج از منا هم ذبح گردد. (۵)

البته برحجـاج مکه و حرم اصـلًا قربـانی واجب نیست ... حجّاجی که از بیرون مواقیت حرم می‌آینـد قربانی می‌کننـد. تازه اگر کسـی (توان مالی) نداشـته باشـد، به جای قربانی، ده روز، روزه می‌گیرد. (۶)... بنـا بر این، قربـانی عملًا بر همه واجب نیست و همه قربانی نمی‌کنند. (۷)

... این در روایات ما هست، تا کسانی که (امکانات) دارنـد و قربانی می‌کننـد، از همان گوشت بخورند و (همین طور)، آن‌هایی هم که ندارنـد. همه برادران و خواهران مسـلمان بر سـر یک سـفره بنشـینند و عملًا از یک غذا برخوردار شوند. این اساس قربانی است.» (۸)

کسـانی که غیر از این می‌اندیشـند و در اجمـاع بـا فقیهـان دیرینی که وضـعیت امروزین منـا برای آنان محسوس نبوده است، متوقّف می‌مانند؛ جای بسی درنگ و تأمّل دارد! زیرا به قول شهید بهشتی: «فقه باید فقهی متحرّک باشد؛ نه فقهی جامد. باید فقهی باشد که بتواند بر

۱- علل الشرایع، شیخ صدوق، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۸۵. ق. ص ۴۳۷

۲- یادداشت‌های استاد مطهّری، ص ۵۴۰- ۵۴۲

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۶، صص ۳۷۴ و ۵۳۶

۴- حج در قرآن، ص ۸۳

۵- همان، ۹۱

۶- همان، ۸۷

۷- همان، ۸۸

۸- همان، ۸۴

ص: ۹۵

اساس تطوّر و تحوّل و دگرگونی در شرایط زندگی اجتماعی، احکامی را که مطابق با اصول قرآن و اصول سنّت باشد و پاسخگوی نیازهای تطوّر یافته اجتماعی مردم مسلمان و مردم جهان باشد، بیان کند.» (۱)

کسانی که حکمت قربانی را تنها تسلیم محض در برابر خدا معنا می‌کنند و جز خون‌ریزی به نام خدا و رها کردن گوشت قربانی به امان خدا تکلیفی نمی‌شناسند، چه برداشتی از این آیه قرآنی که در مبارزه با چنین دیدگاهی نازل شده است، دارند:

لَنْ یَنالَ اللهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لکِنْ یَنالُهُ التَّقْوی. (۲)

«گوشت و خون قربانی به خدا نمی‌رسد، بلکه پرهیزگاری شما (که در اثر قربانی کردن و اطعام آن از خود نشان می‌دهید) به او می‌رسد.»

قرآن، یکی از فلسفه‌های حج را مشاهده منافع اقتصادی در حج معرفی می کند و خوردن و خوراندن از قربانی برای درماندگان و بینوایان را در قالب آن منافع مطرح می‌نماید:

لِیَشْهَدُوا مَنافِعَ لَهُمْ وَ یَذْکُرُوا اسْمَ اللهِ فِی ایّام مَعْلُوماتٍ عَلی ما رَزَقَهُمْ مِنْ بَهیمَةُ الْانْعام فَکُلُوا مِنْها وَ اطْعِمُوا البائِسَ الْفَقیرَ. (۳)

کدام عقل سلیمی دیدن اتلاف چهارپایانی را که میلیونها دلار و ریال هزینه تولید و پرورش آنان گردیده و هزاران هکتار مراتع کشورهای اسلامی زیر پای آنان تخریب شده است، «مشاهده منافع» می‌خواند و کدام فقیهی می‌تواند نشان دهد که در یک سوره قرآن برای موضوعی دو بار دستور اکید برسد و همچنان بوی استحباب از آن استشمام شود؟ در حالی که بیشتر اصولیان بر آنند که: «صیغه امر تنها حقیقت در وجوب است» (۴)؛ و چگونه می‌شود که برخی، در یک عبارت دستوری دو جمله‌ای همسان، از جمله اوّل استنباط مستحب و از جمله دوم استنباط واجب می کنند؟ در حالی که نه دلیل قرآنی و روایی و نه دلیل عقلی بر آن متصوّر است:

فَکُلُوا مِنْها وَ اطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقیرَ و فَکُلُوا مِنْها وَ اطْعِمُوا القانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ.

بعضی می گویند: در قرآن هرجا عبارت «کُلُوا» آمده، افاده استحباب می کند! (۵) به خیال آنان خوردن و آشامیدن امری دلبخواه است که اگر کسی نخواست می‌تواند نخورد و نیاشامد! مگر نه این است که حیات انسان به خوردن بستگی دارد و از اهمّ واجبات انسانی خوردن و آشامیدن در حد لازم است تا بقا و دوام داشته باشد؟ نخوردن یعنی تحلیل قوای انسانی و هلاکت نفس و خودکشی، که این از گناهان کبیره است.

وانگهی، اگر فعل امر (کُلُوا) در قرآن، استحباب را برساند، به تبع آن از «لَا تَأْکُلُوا» هم باید برداشت کراهت شود. همچنین از لَا تَأْکُلُوا الرِّبَوا (۶)؛ وَ لَا تَأْکُلُوا أَمْوالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْباطِلِ (۷)؛ وَ لَا تَأْکُلُوا مِمَّا لَمْ یُذْکَرِ اسْمُ اللهِ عَلَیْه (۸) و ... امّا چنین نیست و چنین نیز نخواهد بود.

خداوند بی‌نیاز از همه چیز، در جعل احکام مادی جز دوام و بقای مناسبات اجتماعی و خیر و صلاح مردم، حکمتی منظور نداشته است. اگر قرضی از مردم خواسته؛ وَ أَقْرَضُوا اللهَ قَرْضاً حَسَناً (۹)، برای مردم خواسته است؛ اگر دستور انفاق در راه خدا داده؛ وَ أَنْفِقُوا فی سَبیلِ‌الله (۱۰)، برای گردش امور در میان مردم است؛ اگر فرمان کمک به خدا داده؛ کُونُوا أَنْصارَالله (۱۱)، کمک برای استقرار عدالت و آزادی در میان مردم بوده است و همان گونه، اگر قربانی خواسته، برای بهره‌مندی مردم، به ویژه فقیران آنان از مقداری پروتئین در مناسبت‌های مختلف اسلامی و اجتماعی می‌باشد.

امّا بدیهی است که موضوعیت این احکام به چگونگی زمان و مکان ویژه خود بستگی دارد؛ مثلا انفاق زمانی موضوعیت پیدا می کند که انسان چیزی برای انفاق داشته باشد و مستحقّی هم برای گرفتن آن یافته شود. و نیز قرض دادن هنگامی موضوعیت می یابد که انسان خود پولی یا کالایی داشته باشد و نیازمندی هم بدان موجود بوده، و شرایط قرض گرفتن و پس دادن را قبول داشته باشد.

به این ترتیب وجود «حکم»، متوقّف بر وجود «موضوع» بوده و خود سبب ایجاد متعلّق است و مکلّف را به جانب انجام متعلّق می‌خواند. (۱۲)

هر مقدمه‌ای که در تحقّق و به وجود آمدن موضوع، دخالت داشته، حکم، بستگی به آن دارد و قبل از تحقّق آن، مقدّمه ایجاد نمی‌شود.

بنا بر این، قربانی در حج تمتّع، واجب است؛ امّا وجوب آن بستگی به امکان خوردن و اطعام به فقیران دارد.

۱- همان، ۸۸

۲- الحجّ، ۳۷

۳- همان، ۲۸

۴- معالم الدّین، شیخ حسن بن الشهید الثّانی، ترجمه علی شیروانی، دارالفکر، قم، ۱۳۷۴، ج ۱، ۱۰۹

۵- نگا: منهج الصادقین، ج ۶، پاورقی ص ۱۵۸- از: میرزا ابوالحسن شعرانی.

۶- آل عمران ۳، ۱۳۰

۷- النساء ۴، ۲۹

۸- الانعام ۶، ۱۲۱

۹- المزمل ۷۳، ۲۰

۱۰- البقره ۲، ۱۹۵

۱۱- الصفّ ۶۱، ۱۴

۱۲- علم اصول، سید محمد باقر صدر، ترجمه‌ی نصرالله حکمت، انتشارات الهام، تهران، ۱۳۵۹، ص ۱۲۲

ص: ۹۶

مصالح و مفاسد، مبنای گزاره‌های شرعی:

از نقایص کتاب‌های تئوری پرداز، دوری و جدایی آن‌ها از حوزه عمل و کارکرد است. «احتیاطگرایی»، «باستان‌زدگی اجتهادی» و تردید در یافته‌های عقلی، راه ورود تئوری بر وادی عمل را بسته است.

از سویی در نوشته‌های فقهای اصولی می‌خوانیم: احکام بر پایه مصالح و مفاسد مکلّفان وضع شده است و هیچ حکمی بدون در نظر گرفتن «مصلحت» و «مفسده»، تشریع نگردیده است؛ (۱) از سوی دیگر شنیده می‌شود که اصول دانان و اصول خوانان دیگری می‌گویند: «عقول بشری از فهم احکام عاجز است». گاه در مواردی هم که در بیان شرع از فلسفه احکام سخنی نرفته، در چارچوب اجماع با قدیمیان- خارج از علّت‌ها و فلسفه‌های گفته شده- گام برداشته و فتوا صادر کرده‌اند.

امّا حضرت امام رضا (ع) می‌فرماید:

«أَنَّ بَعْضَ أَهْلِ الْقِبْلَةِ يَزْعُمُ أَنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يُحِلَّ شَيْئاً وَ لَمْ يُحَرِّمْهُ لِعِلَّةٍ أَكْثَرَ مِنَ التَّعَبُّدِ لِعِبَادِهِ بِذَلِكَ قَدْ ضَلَّ مَنْ قَالَ ذَلِكَ ضَلَالًا بَعِيداً وَ خَسِرَ خُسْراناً مُبِيناً لِأَنَّهُ لَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَكَانَ جَائِزاً ...».

(۲)

«برخی از مسلمانان می‌پندارند که خداوند متعال، چیزی را حلال و حرام نکرده مگر به دلیل پرستش بی‌چون و چرا! کسی که چنین بگوید، به گمراهی بسیار دوری گرفتار شده و آشکارا زیانکار گردیده است؛ زیرا اگر این گونه بود، جا داشت که بندگانش را در حلال کردن آنچه حرام است و در حرام کردن آنچه حلال است، همچنان به پرستش بی‌چون و چرا وادار نماید؛ بدین گونه که دستور دهد: نماز، روزه و خیرات را رها کنند؛ خدا و پیامبران و کتاب‌هایشان را انکار نمایند و زنا، دزدی، محارم و چیزهایی مانند این‌ها را که موجب فساد و نابودی انسان‌هاست حلال بشمارند؛ زیرا که در حلال و حرام، دلیلی جز بندگی بی‌چون و چرا وجود ندارد! پس آنگونه که خدای متعال این سخن را باطل می‌شمارد، ما هم اعتقاد داریم که هرچه را خداوند حلال فرموده، صلاح و دوام مردم در آن بوده و مردم بدان نیاز دارند و هرچه را که حرام اعلام نموده، مردم نیازی بدان نداشته و موجب فساد و تباهی آنان است!»

شهید صدر می‌گوید: «کار تحقیق مسائل فقهی از واقعیت‌های عینی آغاز می‌شود؛ منتها نه به آن محدودیت‌هایی که در زمان شیخ طوسی و محقّق حلّی- اعلی الله مقامهما- بود؛ زیرا واقعیت‌های زندگی آنان فقط می‌توانست نیازهای زمان خود آنان را کفایت کند و برای زمان ما مسائل آن زمان کافی نیست.» (۳)

آری! مصالح و مفاسد حکمی در هزار سال قبل، لزوماً مصالح و مفاسد همان حکم در امروز شناخته نمی‌شود. گذشتِ زمان، چه بسا موضوع حکمی را به کلّی زیر و رو نموده باشد. این عقل است که تغییر در موضوع را کشف و مطابق آن حکم صادر می‌کند؛ «کُلّ مَا حَکَمَ بِهِ العَقل، حَکَمَ بِهِ الشّرع».

اگر بنا به پنداری، عقول بشری از فهم احکام عاجز باشد، آن گاه، اجتهاد، فلسفه خود را باید باخته باشد! چه، ساختار دستگاه اجتهاد و گشودگی باب اجتهاد، مبتنی بر تفکّر و تفهّم و تفقّه در نصوص دینی است که جز با ادراکات عقلی، دسترسی به سلسله ارتباطات آن‌ها ممکن نمی‌باشد. (۴) اصل و اساس علم، عقل است. (۵)دانش، جز با مرکب عقل، ره به جایی نمی‌برد. (۶) علمی که عقل همراهی‌اش نکند، سر از گمراهی در می‌آورد. (۷) عقل، مصلحت سنج و مفسده یاب فرآیندهای دینی است. (۸)

شهید مطهّری، در رویارویی با دیدگاهی که احکام را خارج از دریافت عقل بشری می‌پندارد، چنین می‌گوید:

«عقل در فقه اسلامی، هم می‌تواند خود اکتشاف کننده یک قانون باشد و هم می‌تواند قانونی را تقیید و تحدید کند و یا آن را تعمیم دهد. و هم می‌تواند در استنباط از سایر منابع و مدارک مددکار خوبی باشد.

حقّ دخالت عقل از آنجا پیدا شده که مقرّرات اسلامی با واقعیت زندگی سر و کار دارد. اسلام برای تعلیمات خود، رمزهای مجهول و لاینحلّ آسمانی قایل نشده است. (۹)

احکام، بر مبنای مصالح و مفاسد «نفس الأمریه» است؛ بر مبنای مصالح و مفاسد واقعی است و به همین دلیل در سیستم قانونگذاری اسلام، راهی برای عقل باز شده است؛ یعنی همین که جعل احکامش بر اساس مصالح و مفاسد واقعی و نفس الأمری است، وسیله شده که در اصل سیستم قانونگذاری، راه برای عقل وجود داشته باشد. آن‌گاه عقل می گوید: خود اسلام گفته: احکام من مافوق عقل نیست و عقلانی است ... بنا بر این اگر در یک جا حکمی را به طور عام ذکر کرد، بر مبنای فلسفه‌ای و ما آن فلسفه را کشف کردیم و بعد دیدیم مواردی هست که آن فلسفه استثنا می خورد، و لو این‌که در متن اسلام استثنایش نیامده است، عقل حق دارد خودش این استثنا را بیان کند. (۱۰)

در اسلام، تسلیم کور کورانه نیست؛ تسلیمی که ضد عقل باشد نیست». (۱۱)

۱- «الشرع معلّل بالمصالح ...»- قواعد فقه، شهید ثانی، ص ۹۸.- و- «إنّ أفعال الله تعالی معلّلة بالأغراض و انّ الغرض یستحیل کونه قبیحاً و انّه یستحیل عوده إلیه ثبت کونه لغرض یعوده إلی المکلّف».- القواعد و الفوائد، ص ۴

۲- علل الشرایع، شیخ صدوق، دار احیاء التراث العربی، نجف، ۱۳۸۵ ق، ص ۵۹۲

۳- سنّت‌های تاریخ در قرآن، سید محمد باقر صدر، ترجمه سید جمال موسوی، بدر، تهران، ص ۱۳

۴- حضرت علی ع: بالعقل یُستخرج غور الحکمهٔ-- تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، عبد الواحد تمیمی آمدی، تحقیق مصطفی درایتی، مکتب الأعلام الاسلامی، قم، ۱۳۶۶ ش، ص ۵۲

۵- العقل اصل العلم- همان، ص ۵۳

۶- العقل مرکب العلم- همان.

۷- کلّ علم لا یؤیّده العقل مضلّهٔ- همان.

۸- الدّین لا یصلحه الّا العقل- همان، ص ۵۰

۹- ختم نبوّت، مرتضی مطهّری، دفتر انتشارات اسلامی، قطع جیبی، بی‌تا، ص ۴۹

۱۰- اسلام و مقتضیات زمان، مرتضی مطهّری، انتشارات صدرا، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۲۸

۱۱- همان، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۲۴۷

ص: ۹۷

اسلام، کوچک‌ترین ضرری را که از همسایه‌ای به همسایه دیگر می‌رسد، برنتابیده و برابر با عقل و عرف، دستور جلوگیری از آن را صادر می کند.

«چیز دیگری که به مقررات اسلامی خاصیت انعطاف و تحرّک و انطباق بخشیده و آن را جاوید نگه می‌دارد، وجود یک سلسله قواعد کنترل کننده است که در متن مقررات اسلامی قرار گرفته است. فقها نام بسیار زیبایی روی آن نهاده، آن‌ها را قواعد «حاکمه» می‌نامند؛ یعنی قواعدی که بر سراسر احکام و مقررات اسلامی تسلّط دارد و بر همه آن‌ها حکومت می کند. این قواعد مانند یک عده بازرس عالی، احکام و مقررات را تحت نظر قرار می‌دهد و آن‌ها را کنترل می کند. قاعده «لاضرر» از این دسته است. در حقیقت، اسلام برای این قواعد حق «وتو» قائل شده است. این قواعد نیز داستان جالب و مفصّلی دارد.» (۱)

حال با این قواعد فقهی، آیا اتلاف اموال مسلمین از کدام مصلحت و از کدام عقل و منطق اسلامی تبعیت می کرده است؟ و اگر کشتار بدون استفاده هزاران چهارپا در مراسم حج- که برابر با فرموده قرآن و روایات، برای خوردن و خوراندن جعل شده است- ضرر و زیان نبود، پس چه بود؟

پیشوای اوّل شیعیان، آن گاه که نامه کارگزاران خود را اندکی تعارف‌آمیز و طولانی می‌بیند، فریاد برمی‌آورد که اسراف در نامه‌نگاری هرگز! زیرا اموال مسلمین، تاب و تحمّل چنین زیانی را ندارد. (۲) حال اگر آن امام همام در جامعه حضور داشت و شاهد چنین وضعیتی در منا بود، چه فریادی برمی‌آورد؟

روایات و اقتضای زمان در مسأله حجّ

نگاهی به روایت‌های قربانی در حجّ، نشان می‌دهد که پیشوایان اسلام، برابر با پدیده‌های زمانی و مکانی، حکم کرده و چه بسا که خود نیز بر پایه آن عمل نموده‌اند. نه تنها حکم قربانی حجّ، متأثّر از وضعیت مکلّفی است که در آن قرار گرفته، بلکه همه احکام اسلام نیز دارای چنین خصوصیتی است. واجبات، بنا به چگونگی کاربرد آن، گاه واجب عینی است، گاه واجب کفایی است؛ گاه تخفیف می‌خورد، و گاه هم ساقط می‌شود. اینک روایت‌ها را توجّه فرمایید.

۱.

«خَرَجَ رَسُولُ اللهِ- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ- عَامَ الْحُدَيْبِيَةِ يُرِيدُ زِيَارَةَ الْبَيْتِ لَا يُرِيدُ قِتَالًا وَسَاقَ مَعَهُ الْهَدْيَ سَبْعِينَ بَدَنَةً، وَكَانَ النَّاسُ سَبْعَ مِائَةِ رَجُلٍ، فَكَانَتْ كُلُّ بَدَنَةٍ عَنْ عَشَرَةِ نَفَر وَكَانَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّهِ، فِيمَا بَلَغَنِي، يَقُولُ كُنّا أَصْحَابُ الْحُدَيْبِيَةِ أَرْبَعَ عَشْرَةَ مِائَةً ... فَلَمّا فَرَغَ مِنْ الصّلْحِ قَدِمَ إلَى هَدْيِهِ فَنَحَرَهُ ثُمّ جَلَسَ فَحَلَقَ رَأْسَهُ وَكَانَ الّذِى حَلَقَهُ فِيمَا بَلَغَنِي، فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ خِرَاشَ بْنَ أُمَيّةَ بْنِ الْفَضْلِ الْخُزَاعِيّ؛ فَلَمّا رَأَى النّاسُ أَنّ رَسُولَ اللّهِ صَلّى اللّهُ عَلَيْهِ وَسَلّمَ قَدْ نَحَرَ وَحَلَقَ تَوَاثَبُوا يَنْحَرُونَ وَيَحْلِقُونَ ...» (۳)

«پیامبر خدا (ع) در سال حدیبیه، به قصد زیارت خانه خدا- نه برای جنگ- با هفتاد قربانی شتر و هفتصد نفر حرکت کردند، هر شتر برای ده نفر پیش‌بینی شده بود. جابر بن عبدالله، تعداد همراهان پیامبر را در این سفر ۱۴۰۰ نفر اعلام کرده است. هنگامی که ماجرای صلح پیش آمد [و پیامبر موفق به زیارت کعبه نشد] قربانی خود را- در حدیبیه- نحر کرد و تقصیر نمود و از احرام بیرون آمد. سپس همراهان هم از ایشان پیروی کردند ...»

نکاتی که در این روایت حایز اهمیت است، عبارت‌اند از:

۱- ۱) با توجه به زمان مسافرت حج که در ماه ذی قعده بوده است (۴) و بیان «هدی» در روایت، معلوم می‌شود که پیامبر اسلام به قصد حجّ تمتّع از مدینه خارج شده بود.

۲- ۱) برای هر ده نفر یک قربانی شتر پیش بینی شده بود.

۳ – ۱) قربانی‌های همراهان پیامبر از طریق حکومت اسلامی و بیت المال مسلمین تهیه شده بود و با مسؤلیت «ناحیه بن جندب» نگاهبانی و به سوی مکه انتقال می‌یافت. (۵)

۲. «عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ (ع) عَنْ حَبْسِ لُحُومِ الأَضَاحِیِّ فَوْقَ ثَلَاثَةِ أَیَّامٍ بِمِنًی قَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِکَ الْیَوْمَ إِنَّ رَسُولَ اللهِ (ص) إِنَّمَا نَهَی عَنْ ذَلِکَ أَوَّلًا لأَنَّ النَّاسَ کَانُوا یَوْمَئِذٍ مَجْهُودِینَ فَأَمَّا الْیَوْمَ فَلَا بَأْس». (۶)

«جمیل بن درّاج گوید: از امام صادق (ع) درباره نگهداری گوشت قربانی در منا بیش از سه روز، پرسیدم. حضرت فرمود: امروز مانعی ندارد. البته پیامبر خدا (ع) به آن اجازه نمی‌دادند، برای این‌که مردم در آن روز نیازمند بودند، اما امروز چنین نیست، از این رو اشکال ندارد.»

۱- ختم نبوت، ص ۵۴

۲- میزان الحکمهٔ، محمدی ری‌شهری، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۶۲، ج ۹، ص ۳۰۸- «... إیّاکم و الإکثار فإنّ أموال المسلمین لاتحتمل الإضرار».

۳- سیره ابن هشام، تحقیق مصطفی سقّا ابراهیم الابیاری عبد الحفیظ شلبی، مصر، ۱۳۵۵. ق، افست انتشارات ایران، ۱۳۶۳. ش، ج ۳، ص ۳۲۲ و ۳۲۳- و روضهٔ کافی، شیخ کلینی، دار الکتب الاسلامیّه، تهران، ۱۳۶۲، ص ۳۲۲- این کتاب، همراهان پیامبر را ۱۷۰۰ نفر آورده است.

۴- تاریخ پیامبر اسلام، محمد ابراهیم آیتی، ص ۴۵۸

۵- مغازی، محمد بن عمر واقدی، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۴۳۵

۶- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۴۹- و- علل الشرایع، شیخ صدوق، دار احیاء التراث العربی، نجف، ۱۳۸۵. ه-، ص ۱۵۱

ص: ۹۸

۳. وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ (ع): «كُنَّا نَنْهَى عَنْ إِخْرَاجِ لُحُومِ الْأَضَاحِيِّ بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ لِقِلَّةِ اللَّحْمِ وَ كَثْرَةِ النَّاسِ فَأَمَّا الْيَوْمَ فَقَدْ كَثُرَ اللَّحْمُ وَ قَلَّ النَّاسُ فَلَا بَأْسَ بِإِخْرَاجِهِ».

(۱)

«ما در پیش، از بیرون بردن گوشت قربانی [از منا] باز می‌داشتیم؛ زیرا گوشت کم و مردم زیاد بودند؛ امّا امروز گوشت زیاد و مردم کم هستند؛ از این رو خارج کردن آن از منا اشکالی ندارد.»

۴. عَنْ حُمْرَانَ قَالَ: «عَزَّتِ الْبُدْنُ سَنَةً بِمِنًى حَتَّى بَلَغَتِ الْبَدَنَةُ مِائَةَ دِينَارٍ فَسُئِلَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ اشْتَرِكُوا فِيهَا قَالَ قُلْتُ كَمْ قَالَ مَا خَفَّ هُوَ أَفْضَلُ قُلْتُ عَنْ كَمْ تُجْزِئُ قَالَ عَنْ سَبْعِينَ».

(۲)

«حمران می‌گوید: در یکی از سال‌ها، قربانی شتر در منا کمیاب شد و قیمت آن به صد دینار رسید. تکلیف کار از حضرت امام باقر (ع) پرسیده شد؛ فرمود: شریک شوید. پرسیدند: چند نفر شریک شویم؟ فرمود: هر چه کمتر، بهتر. باز پرسیدند که از چند نفر کفایت می‌کند؟ فرمود: از هفتاد نفر.»

۵. «عَنْ زَيْدِ بْنِ جَهْمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِاللهِ (ع) مُتَمَتِّعٌ لَمْ يَجِدْ هَدْياً فَقَالَ أَ مَا كَانَ مَعَهُ دِرْهَمٌ يَأْتِي بِهِ قَوْمَهُ فَيَقُولَ: أَشْرِكُونِي بِهَذَا الدِّرْهَمِ».

«زید بن جهم می‌گوید: به امام صادق (ع) گفتم: حجّ تمتّع گزاری، قربانی پیدا نمی‌کند [چه بکند؟] فرمود: آیا درهمی ندارد که به همراهانش دهد تا او را هم شریک نمایند؟»

۶. عَنْ سَوَادَةَ الْقَطَّانِ وَ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (ع)، قَالَا: قُلْنَا لَهُ: جُعِلْنَا فِدَاكَ عَزَّتِ الْأَضَاحِيُّ عَلَيْنَا بِمَكَّةَ، أَ فَيُجْزِي اثْنَيْنِ أَنْ يَشْتَرِكَا فِي شَاةٍ؟ فَقَالَ نَعَمْ وَ عَنْ سَبْعِينَ». (۳)

«راویان مزبور می‌گویند: به حضرت امام رضا (ع) گفتیم: قربانت شویم، اگر قربانی در منا برای ما کمیاب شد، آیا جایز است که دو نفر، یک گوسفند را قربانی کنند؟ فرمود: بلی و از هفتاد نفر هم کفایت می‌کند.»

۷. «عَنِ الْمُغَيرَة بن حَرب عَن عَلِيّ أو حذيفة أن النَّبِيّ- صَلَّى اللهُ عَلَيهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّم- أشرك بَين الْمُسلِمين فِي هَدِيهِم، البقرة عن سبعة».

(۴)

«مغیره بن حرب از علی (ع) یا حذیفه، نقل می‌کند که: همانا پیامبر (ص) در قربانی واجب مسلمانان آنان را شرکت داد؛ هر یک گاو را برای هفت نفر».

۸. قال جابر- رضی الله عنه-: حججنا مع رسول الله- صلی الله علیه [وَآلِهِ] و سلّم- فنحرنا البعير عن سبعة، والبقرة عن سبعة.

(۵)

- جابر می‌گوید: با پیامبر خدا (ع) حج کردیم، در حالی که یک شتر را برای هفت نفر و گاو را نیز برای هفت نفر قربانی کردیم.

۹. عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (ع) قَالَ: قُلْتُ لَهُ: «رَجُلٌ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فِي عَيْبَتِهِ ثِيَابٌ لَهُ يَبِيعُ مِنْ ثِيَابِهِ وَ يَشْتَرِي هَدْيَهُ قَالَ لَا هَذَا يَتَزَيَّنُ بِهِ الْمُؤْمِنُ يَصُومُ وَ لَا يَأْخُذُ شَيْئاً مِنْ ثِيَابِهِ».

(۶)

« (راوی گوید» از حضرت امام رضا (ع) پرسیدم: مردی حجّ تمتّع می‌گزارد و در جامه‌دانش لباس‌هایی دارد؛ آیا باید لباسش را بفروشد و قربانی بخرد؟ فرمود: نه! مؤمن خود را با آن می‌آراید. روزه بگیرد و چیزی از لباس‌هایش را نفروشد.»

۱۰. عَنْ أَبِی عَبْدِ الله (ع) فِی مُتَمَتِّعٍ یَجِدُ الثَّمَنَ وَ لَا یَجِدُ الْغَنَمَ، قَالَ: یُخَلِّفُ الثَّمَنَ عِنْدَ بَعْضِ أَهْلِ مَکَّةَ وَ یَأْمُرُ مَنْ یَشْتَرِی لَهُ وَ یَذْبَحُ عَنْهُ وَ هُوَ یُجْزِئُ عَنْهُ فَإِنْ مَضَی ذُوالْحِجَّةِ أَخَّرَ ذَلِکَ إِلَی قَابِلٍ مِنْ ذِی الْحِجَّةِ».
(۷)

حضرت امام صادق (ع) در مورد حج‌گزاری که پول دارد، امّا گوسفند نمی‌یابد، فرمود: پول گوسفند را به فرد امینی از اهل مکه بسپارد تا بخرد و ذبح کند و آن از قربانی کفایت می‌کند؛ پس اگر ماه ذی الحجه بگذرد، در ذی الحجه سال آینده اقدام نماید.

۱۱. عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ، قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللهِ (ع) عَنْ مُتَمَتِّعٍ صَامَ ثَلَاثَةَ أَیَّامٍ فِی الْحَجِّ، ثُمَّ أَصَابَ هَدْیاً یَوْمَ خَرَجَ مِنْ مِنًی؟ قَالَ: أَجْزَأَهُ صِیَامُهُ».
(۸)

«حماد بن عثمان می‌گوید: از امام صادق (ع) در باره حج‌گزاری پرسیدم که [به دلیل نیافتن قربانی] سه روز، روزه گرفته، سپس بیرون رفتن از منا قربانی می‌یابد؛ فرمود: روزه از آن کفایت می‌کند.»

۱- علل الشرایع، ۴۳۹

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۱۱۵- و- فروع کافی، شیخ کلینی، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیّه، تهران، ۱۳۵۰، ج ۱، ص ۳۰۱

۳- استبصار، شیخ طوسی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۹۰. ق. ج ۲، ص ۲۶۷

۴- کنز العمّال، حسام الدین هندی، تحقیق محمود عمر الدّمیاطیّ، دارالکتب العلمیّة، بیروت، ۱۴۲۴. ق. ج ۵، ص ۹۰

۵- فقه السنّه، ج ۱، ص ۷۵۲

۶- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۰۸

۷- منتقی الجمان، حسن بن الشهید الثّانی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۴۰۳

۸- فروع کافی، ج ۴، ص ۵۰۹

ص: ۹۹

ص: ۱۰۰

ص: ۱۰۱

ص: ۱۰۲

خبرهای حج

طرح جدید و توسعه مسعی

به گزارش روزنامه المدینه، ریاست امور حرمین شریفین دستور گشایش طبقه سوم مسعای جدید را صادر کرد تا بیشترین تعداد از عمره‌گزاران بتوانند از آن استفاده کنند. این اقدام در زمانی صورت گرفت که عملیات توسعه بخش قدیم مسعی ادامه دارد.

از سوی دیگر، عملیات توسعه محوطه شمالی حرم، به عمق ۳۸۰ متر، و احداث تونل‌های عابر پیاده، ایستگاه‌های خدماتی به مساحت ۰۰۰ /۳۰۰ متر مربع در دست اجراست. مساحت کلّی محوطه‌های شمالی بیش از ۰۰۰ /۴۰ متر مربع می‌باشد و پروژه توسعه محوطه شمالی اطراف حرم شامل احداث تونل سوق الصغیر (از میدان شبیکه تا تونل‌های جدید السد) با هزینه‌ای بالغ بر ۶۵۰ میلیون ریال سعودی می‌باشد.

دلایل مشروعیت توسعه مسعی

به گزارش روزنامه عکاظ (مورخ ۲۹/ ۳/ ۱۴۲۹ ه. ق. مصادف با ۶ آوریل ۲۰۰۸ م.) تعداد قابل توجهی از دانشمندان، علما و متخصصان و کارشناسان زمین شناسی بر مشروع بودن توسعه مسعی در مسجدالحرام نظر دارند و بر آن صحّه گذاشتند. دیدگاه آنان مستند به دلایل گوناگون؛ از جمله موارد زیر است:

۱. دلایل زمین شناسی؛ بنا به اظهارات دکتر محمدالنجیمی، رییس بخش مطالعات اسلامی دانشکده علوم امنیتی ملك فهد، این توسعه از محدوده مسعی خارج نبوده و از نظریات متخصصین و کارشناسان زمین‌شناسی در این خصوص استفاده کرده و آنان تأیید کرده‌اند که کوه صفا به مساحت ۳۲ متر و کوه مروه به مساحت ۲۵ متر از سمت شرق امتداد دارند، در حالی که توسعه به عرض ۲۰ متر بوده و در نتیجه در چهارچوب محدوده صفا و مروه می‌باشد.

۲. دکتر فنیسان با استناد به مراجعه گروهی از افراد خبره و مسن از اهالی مکه، از جمله برخی مجاورین و به گواهی دادگاه‌های شرعی سعودی و شهادت برخی در دادگاه‌ها، کوه صفا و مروه در گذشته بیش از عرض فعلی آن بوده و از جهت شرق امتداد بیشتری داشته است.

اظهارات دکتر احمد عمر بازمول در مورد توسعه مسعی

بنا به گزارش روزنامه المدینه، دکتر احمد عمر بازمول، عضو شورای تدریس دانشکده تربیت معلم مکه مکرمه، مطالبی در خصوص جواز سعی در توسعه جدید مسعی بیان کرده که نکات مهم آن عبارت است از:

* خداوند منان به سعی میان صفا و مروه دستور داده و «سعی» را مد نظر داشته است. وی عرض معینی برای آن قائل نشده و پیامبر خدا ۹ نیز چنین عرضی را معین نکرده‌اند.

* محمد بن ابراهیم آل الشیخ، مفتی اسبق و متوفای عربستان در کتاب خود با عنوان «فتاوی و رساله‌های محمد بن ابراهیم» (منتشر شده در تاریخ ۳/ ۱/ ۱۳۸۰ ه. ش.) می‌نویسد:

آنچه در توسعه‌های جدید مسعی اضافه می‌شود، جزو مسعی به شمار می‌آید؛ زیرا مسعی در محدوده میان صفا و مروه داخل است.

* آقای عبدالرحمان بن یحیی معلمی یمنی در رساله‌ای که می‌توان آن را «رساله‌ای در جواز توسعه مسعی» نامید، چنین نتیجه‌گیری می‌کند که هرچه بین صفا و مروه قرار دارد، مسعی است و هنگام اقتضای ضرورت می‌توان ساختمان‌ها و مغازه‌های برپا شده را از بین برد و به مسعی ملحق ساخت و در شرع مقدس هیچ‌گونه حدی برای مسعی تعیین نشده، مگر این‌که میان صفا و مروه باشد.

* بنا به گزارش روزنامه عکاظ، مورخ ۱۰ آوریل ۲۰۰۸ م. دکتر سعید بن مسعد الثبیتی، استاد دانشکده شریعت دانشگاه امّ القری و

مدرس مسجدالحرام، در خصوص توسعه مسعی می گوید:

ص: ۱۰۳

«اینجانب شخصاً از شهردار مکه، دکتر اسامه البار در مورد توسعه جدید مسعی پرسیدم و او پاسخ داد: اظهارات افراد مسن در مورد حدود واقعی مسعی، در صورت‌جلساتی تنظیم شده و در شهرداری محفوظ است و طرح جدید توسعه، از محدوده آن خارج نشده است.»

* بنا به گزارش روزنامه پیش‌گفته دکتر عبدالله بن محمد امین شنقیطی، استاد دانشگاه اسلامی در باره توسعه مسعی گفت:

«اینجانب جزو کسانی هستم که طی دو مرحله متوالی برای توسعه جدید تلاش کرده‌ام و از آغاز، تلاش داشتم که علما و روحانیون، پیش از آغاز عملیات احداث مسعای جدید، نظر خود را اعلام نمایند.»

سخنان عبدالله بن منیع در باره توسعه مسعی

بنا به گزارش روزنامه عکاظ، مورخ ۱۴ آوریل ۲۰۰۸ م. شیخ عبدالله بن سلیمان بن منیع، عضو شورای علمای عربستان ضمن اشاره به آیه إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ ... می‌گوید:

«بر اساس این آیه، عرض مسعی همان تحقّق (محدوده میان صفا و مروه) است و علاوه بر آن، امتداد کوه‌های صفا و مروه، از سمت غرب به شرق است و توسعه جدید از لحاظ مکانی، از عرض دو کوه تجاوز نکرده و افراد خبره گواهی داده‌اند که امتداد کوه‌های صفا و مروه، از سمت مشرق حداقل ۲۰ متر بیشتر از اندازه متعارف قبلی است و در نتیجه توسعه جدید از محدوده عرض دو کوه خارج نشده است.»

دُهَیش طی مقاله‌ای که در روزنامه المدینه، مورخ ۷ آوریل ۲۰۰۸ م. منتشر شد، به بیان دیدگاه‌های علما و فقهای سلف و فعال در خصوص جواز توسعه عرض مسعی پرداخته که مهمترین مطالب آن به شرح زیر است:

* تنها تعداد اندکی از علمای سلف به محدوده عرض مسعی اشاره داشتند که ازرقی و فاکهی از مورّخان قرن سوم هجری جزو آن‌ها است.

ابوالولید ازرقی عرض مسعی را ۵/ ۳۵ ذراع دانسته ولی ابوعبدالله محمد بن اسحاق فاکهی عرض آن را ۳۵ ذراع و ۱۲ انگشت دانسته است.

* ابن قدامه تنها به طول مسعی اشاره کرده، نه عرض آن.

* فقهای شافعی نیز چنین نظری دارند. امام نووی از شافعی و اصحابش نقل می‌کند:

«سعی جز در مورد موضع غیر مسعی جایز نبوده و کسی که پشت کوچه عطارین یا غیره سعی کند، سعی او صحت ندارد.»

ابوعلی بندیجی در کتاب خود؛ «الجامع» عنوان می‌کند که محل سعی، بطن وادی (دره) می‌باشد. شافعی در کتاب «القدیم» می‌نویسد: «اگر کسی در سعی منحرف شد اشکال ندارد ولی چنانچه وارد مسجد یا کوچه عطارین و یا غیره شد، سعی او صحیح نیست.» دارمی نیز چنین عقیده‌ای دارد.

شمس‌الدین رملی شافعی نیز در مورد دیدگاه‌های فقها نسبت به حدود مسعی گفته است: «آنها در کلام خود عرض مسعی را معین نکرده‌اند و سکوتشان در این مورد ناشی از عدم نیاز به تعیین آن بود؛ زیرا آنچه که اعتبار دارد طی کردن مسافت بین صفا و مروه است.»

شیروانی در حاشیه خود بر کتاب «تحفه المحتاج فی شرح المنهاج» پس از اشاره به کلام شافعی، به نقل از عقبه اظهار می‌دارد: «ظاهراً برآورد کردن عرض مسعی به میزان ۳۵ ذرع یا غیرآن، از باب تقریب می‌باشد؛ زیرا در سنت شریف نبوی به آن اشاره نشده است.» حنفی‌ها نیز همین عقیده را دارند.

دهیش سپس به پیشینه توسعه مسعی اشاره کرده و آن را به چند مرحله تقسیم می‌کند.

* در سال ۱۳۷۴ ه. ق. کمیته‌ای برای بررسی و مطالعه در مورد وضعیت صفا و مروه تشکیل شد و مقرر گردید که منازل آل شیبی و محل الأغوات، که در مسیر سعی قرار داشت، به مسعی افزوده شود. کمیته مطالعاتی متشکل از شیخ عبدالملك بن ابراهیم، شیخ عبدالله بن دهیش (پدر نویسنده مقاله) شیخ عبدالله الجاسر، سیدعلوی مالکی و شیخ یحیی امان بود و بر اساس نتیجه حاصله از مطالعات مزبور، ساختمان‌های واقع در مسیر جدید سعی تخریب شد.

* موضوع توسعه پیشین مسعی، در سال ۱۳۷۵ ه. ق. در جلسات علمی روحانیون و فقهای عربستان مطرح شد و مورد بحث و بررسی قرار گرفت. شیخ عبدالرحمان بن ناصر السعدی، مجموعه‌ای از رسایل علمیه در این خصوص نگاشت و برای شاگردانش عبدالله بن عبدالعزیز بن عقیل فرستاد و طی آن عنوان کرد که با بسیاری از شیوخ، علما و فضلای نجد ملاقات و در مورد توسعه مسعی

ص: ۱۰۴

با آنها بحث و گفتگو کرده که برخی از آن‌ها نظر موافق وبرخی دیگر نظر مخالف داشتند و موافقین استدلال می‌کردند که عرض مسعی نه در کتاب خدا مشخص شده و نه در سنت پیامبر ۹.

* در سال ۱۳۷۶ ه. ق. در یکی از گره‌های نزدیک مروه، شکافی رخ داد، لذا امیر فیصل، ولیعهد وقت عربستان، طی فرمانی دستور داد کمیته‌ای با عضویت شیخ عبدالله بن دهیش، شیخ عبدالملک بن ابراهیم و سید علوی مالکی تشکیل شود تا پس از رؤیت شکاف یاد شده، نسبت به اتخاذ تصمیم مقتضی در این خصوص اقدام نمایند و در نتیجه عقد «گره» مزبور منهدم گردید و پس از بحث و بررسی‌های فراوان، محلّ گره مزبور و پلکان منتهی به صفا و مروه، به مسعی افزوده شد و پس از توسعه دوم، مساحت هر دو طبقه مسعی، به ۱۶۷۰۰ متر مربع رسید.

* در دوران پادشاهی ملک فهد، توسعه سوم مسعی، در سال ۱۴۱۵ انجام شد و مساحت مسعی (طبقه همکف) از ۲۴۵ متر مربع به ۳۷۵ متر مربع افزایش یافت.

نویسنده مقاله در پایان نتیجه می‌گیرد که اختلاف در مورد توسعه سعی، از گذشته‌های دور میان روحانیون و علما وجود داشته و گروهی قائل به امکان توسعه نامحدود و عده‌ای قائل به توسعه محدود و عده‌ای دیگر مخالف هرگونه توسعه بودند و این اختلاف نظر منحصر به دوران فعلی نیست.

شروع عملیات بازسازی مسعای قدیم

به گزارش روزنامه المدینه، شرکت بن لادن عربستان، با تخریب مسعای قدیم، عملیات پایه‌ریزی ستون‌ها و پایه‌های فاز ۲ مسعای جدید را آغاز کرد. قرار است محلّ مسعای قدیم پس از بازسازی و نوسازی، به عنوان مسیر برگشت مورد استفاده قرار گیرد و مسعای جدید مختص مسیر رفت باشد. در این طرح، در هر دو مسیر رفت و برگشت، مسیرهای ویژه‌ای جهت تردّد صندلی‌های چرخ‌دار و مسیرهای تسمه‌ای برقی جهت تردد افراد مسن و ناتوان احداث می شود که کاملًا از مسیر حرکت و تردد عابرین و سعی کنندگان عادی جداست. کل طرح مسعی در پایان سال ۱۴۳۰ به پایان خواهد رسید.

توسعه جدید شامل بازسازی طبقات سه‌گانه مسعی و تعریض آن به عرض ۲۰ متر از سمت شرقی صفا و مروه به طول ۳۹۰ متر می‌باشد. در این توسعه تأسیسات حیاتی جدیدی احداث خواهد شد که در گذشته وجود نداشته؛ مانند تأسیسات پیشرفته کنترل امنیتی، سیستم پیشرفته صوتی کنترل از راه دور، تعدادی پله برقی و آسانسور و همچنین ورودی‌های ویژه صندلی‌های چرخدار، سیستم متکامل تهویه، شیرهای آب زمزم، ورودی و خروجی‌های متعدد و خروجی‌های اضطراری، بعلاوه سیستم راهنمایی پیشرفته.

به گزارش روزنامه الوطن عربستان، مجلس شورای عربستان، روز یکشنبه مورخ ۲۰ آوریل ۲۰۰۸ مصادف با ۱ اردیبهشت ۱۳۸۷ ه. ش. لایحه قانون و مقررات جدید بازخواست مطوّفین، وکلا، ادلّا و زمازمه را مورد بحث و بررسی قرار داد. در این لایحه، ضمن تعیین شرح وظایف و مسؤولیت‌های مؤسسات یاد شده، به موضوع تشکیل هیئت داوری برای محاکمه متخلّفان اشاره شده است. در صورت تصویب این پیش‌نویس از سوی مجلس و هیئت دولت عربستان، مصوبه قبلی هیئت دولت در خصوص مجازات ارباب الطوایف ملغی خواهد شد. مهمترین فرازهای این پیش‌نویس به شرح زیر است:

* تهیه مسکن مناسب حجاج در مکه ومدینه و نظارت بر ارائه خدمات در آن‌ها قبل، بعد و هنگام اقامت حجاج، جزو وظایف مطوفین و ادلّا می‌باشد.

* آگاه‌سازی و اطلاع‌رسانی در کلیه موقعیت‌ها و در طول ساعات شبانه روز، جزو شرح وظایف مطوّفین و ادلّا می‌باشد.

تشکیل هیئت داوری برای محاکمه افراد خاطی مؤسسات مطوّفین، ادلا، زمازمه و وکلا، مستقیماً زیر نظر وزیر حج عربستان خواهد بود. اعضای این هیئت عبارت‌اند از:

- نماینده وزیر حج، که از لحاظ رتبه اداری دارای حداقل گروه ۱۴ می‌باشد.

- مشاور و کارشناس امورشرعی، که ازسوی وزیر دادگستری پیشنهاد می گردد.

- نماینده وزارت کشور.

ص: ۱۰۵

- نماینده وزارت بازرگانی و صنایع.

مدّت عضویت این افراد ۴ سال است که فقط برای یکبار قابل تمدید خواهد بود. جلسات این هیئت، با حضور حداقل سه عضو رسمیت می‌یابد که باید رییس یا جانشین او جزو آن‌ها باشد. مصوّبات با حصول اکثریت آرا صادر و در صورت تساوی آرای موافقین و مخالفین، ارجحیت با گروهی خواهد بود که رییس هیئت جزو آن‌ها باشد. مصوبات و احکام این هیئت، ظرف ۳۰ روز از تاریخ ابلاغ آن، به مؤسسه ذی‌ربط قابل استیناف در دیوان مظالم خواهد بود و باید احکام هیئت حداکثر تا ۷ روز پس از صدور به آدرس رسمی مؤسسه مورد نظر ابلاغ شود.

جلسات هیئت داوری، با توجه به اقتضای شرایط آن، در شهر مکه یا شهرهای دیگر برگزار می گردد. تعیین مکان و زمان برگزاری جلسه بر عهده رییس هیئت و ثبت تخلّفات برعهده وزارت حج، وزارت کشور و هیئت تحقیق و تفحص می‌باشد. کمیته‌ای متشکل از نمایندگان وزارت حج، کشور و هیئت تحقیق و تفحص، پیگیری در این خصوص را برعهده می گیرد و آن‌را به هیئت داوری ارجاع می‌دهد. زمان و مکان برگزاری جلسه دادگاه باید حداقل ظرف ۲ هفته قبل از تشکیل آن، به طور کتبی به نشانی رسمی و ثابت فرد متخلف ابلاغ گردد و چنانچه مدعی علیه، علی‌رغم اطلاع یافتن از تاریخ جلسه بدون هرگونه عذر موجه در دو جلسه متوالی غیبت کند، تدابیر لازم جهت صدور حکم غیابی اتخاذ خواهد شد. مدعی علیه می تواند شخصاً در جلسات حضور داشته باشد و یا این‌که نماینده‌ای جهت شرکت در جلسات معرفی نماید مگر این‌که هیئت داوری، حضور شخص خاصی را ضروری بداند که در این صورت حضور نماینده منتفی خواهد بود.

صدور مجوز اجاره مسکن حجاج (تصریح)

به‌گزارش روزنامه‌های عکاظ و الیوم، چاپ عربستان، کمیته بازرسی منازل حجاج از روز شنبه مورخ ۲/ ۱/ ۸۷ کار رسیدگی به درخواست‌های صدور تصریح اسکان حجاج را آغاز کرد.

کمیته مزبور از مالکین و مؤجرین ساختمان‌های حجاج درخواست کرد که کلیه استانداردهای ایمنی وساختمانی را رعایت کنند تا به درخواست‌هایشان رسیدگی شود. پیش‌بینی می‌شود که کمیته یاد شده در طول فعالیت خود برای موسم حج سال جاری ۱۴۲۹ ه. ق. حداقل ۶۰۰۰ تصریح صادر کند. علی‌رغم درخواست کمیته مزبور مبنی بر مراجعه زود هنگام ارائه درخواست تصریح، در هفته اول کمیته مزبور فقط ۳۵ فقره درخواست ارائه گردید.

ص: ۱۰۶

مقررات وزارت حج در مورد عمره

به گزارش روزنامه عکاظ، وزارت حج عربستان طی بخشنامه‌ای به شرکت‌ها و مؤسسات عمره آن کشور، شرط پذیرش درخواست‌های تأیید قراردادهای منعقده با طرف‌های خارج را به شرح زیر اعلام کرد.

- درخواست‌ها در پوشه فنری تقدیم گردد که اطلاعات اولیه به آن درج شده باشد.

- نداشتن بدهی مالی به دیگران و ارائه سند دال بر تسویه حساب‌های فیما بین.

- ارائه مجوز تأسیس، رونوشت قرادادهای اجاره یا مالیکت دفاتر در مکه، مدینه و جده به همراه اسامی و مشخصات کارمندان آن دفاتر و شماره تلفن‌ها و نشانی آن‌ها و چارت تشکیلاتی شرکت یا مؤسسه.

ارائه رونوشت قراردادهای اشتغال کارمندان و کارکنان شرکت یا مؤسسه که به تأیید و گواهی مراجع ذی‌ربط رسیده باشد.

- ارائه رونوشت بیمه اجتماعی کارمندان خود.

- مراجعه به اداره امور حج و عمره در اداره کل گذرنامه جهت دریافت مجوز (تصریح) امنیتی.

- ارائه رونوشت قراردادهای مسکن حمل ونقل منعقده با شرکت‌های ذی‌ربط برای تقدیم خدمات مسکن و حمل و نقل به عمره‌گزاران و ثبت آن‌ها در سیستم رایانه‌ای وزارت حج.

بخشنامه وزارت حج عربستان در مورد مسکن عمره

به گزارش روزنامه المدینه، وزارت حج عربستان طی بخشنامه‌ای به‌شرکت‌ها و مؤسسات عمره آن کشور، بر ضرورت رعایت شروط زیر در مورد مسکن عمره‌گزاران تأکید کرد:

- مسکن عمره‌گزاران باید دارای مجوز لازم، طبق شروط و استانداردهای دفاع المدنی، امارت منطقه و کمیته بازرسی منازل باشد.

- قرارداد اجاره مسکن عمره‌گزاران باید رسمی ومتضمّن مبالغ دقیق اجاره بها و مکانیسم پرداخت باشد و نشانی دقیق آن در قرارداد اجاره قید شود و قرارداد اجاره در اتاق بازرگانی به ثبت برسد.

- ظرفیت اسکان در ساختمان مورد نظر باید متناسب با تعداد روادید دریافتی توسط هر شرکت طبق برنامه مصوب کاری آن باشد:

- تجهیز ساختمان‌های عمره به تخت، ملافه، بالش و روبالشی.

- انجام فعالیت‌های نظافت کلّ ساختمان در طول ساعات شبانه روز.

- آسانسور ساختمان همیشه سالم و فعال باشد و قرارداد سرویس، تعمیر و نگهداری آن ارائه شود.

- سرویس‌های بهداشتی سالم و تمیز باشد.

تجهیز هر طبقه به حداقل یکدستگاه آب‌سرد کن و چنانچه تعداد شقه‌ها (آپارتمان‌های) هر طبقه بیشتر از ۴ شقه باشد، باید تعداد آب‌سرد کن‌ها نیز افزایش یابد.

- تأمین لیوان ورقی (چایخوری) به تعداد کافی (برای مصارف آب آشامیدنی).

- تجهیز ساختمان به تعدادکافی سطل زباله وسایل ایمنی، سطل وکپسول‌های آتش‌نشانی.

- تأمین نور کافی و نگهبانی ۲۴ ساعته برای ساختمان.

تأمین نیروی کار کافی برای تخلیه و بارگیری ساکها و چمدانهای مسافرین.

- وزارت حج در بخشنامه خود همچنین بر ضرورت تأمین خودروهای مناسب جهت حمل‌ونقل عمره‌گزاران و فعال بودن دفاتر شرکت‌ها درطول ساعات شبانه روز تأکید کرده است.

نارضایتی وزارت حج و امارت مدینه از عملکرد شرکت‌های عمره:

به‌گزارش روزنامه عکاظ، امارت مدینه منوره طی نامه‌ای به وزارت حج عربستان ضمن انتقاد از عملکرد شرکت‌ها و مؤسسات عمره در مـدینه خاطرنشـان سـاخت که نیروی کـار کافی برای انتقال با زائران ورودی ازدسـتگاه‌های اکسـی‌ری گمرک به خارج از سالن ورودی وجود نـدارد وبه‌دلیـل انبـاشت بـار زائران ازدحـام زیادی در باجه‌های گمرکات به وجود آمـده وبسـیاری از شـرکت‌ها فاقد نماینده فعال برای رسیدگی

ص: ۱۰۷

به مشکلات عمره‌گزاران می‌باشند و علاوه بر آن، تأخیر در تأمین اتوبوس‌های موردنیاز، باعث تأخیر خروج عمره‌گزاران ازسالن‌های ورودی و در نتیجه شیوع پدیده افتراش (موقت) شده است. وزارت حج عربستان نیز طی بخشنامه‌ای به شرکت‌های عمره، ضمن انتقاد از عملکرد دفاتر این شرکت‌ها در مدینه، عنوان کرده است که دفاتر این شرکت‌ها در مدینه یا تعطیل بوده و یا این‌که در جای دور افتاده و غیرقابل شناسایی قرار دارند و برخی دیگر فاقد تجهیزات و امکانات لازم می‌باشد و چنانچه مقررات وزارت حج در این خصوص رعایت نشود مجوز شرکت‌های خاطی لغو خواهد شد.

از طرف دیگر وزارت حج در اوایل سال جاری، طی بخشنامه دیگری به شرکت‌ها و مؤسسات عمره، از آن‌ها خواست که از اعزام زود هنگام عمره‌گزاران از محل سکونتشان به فرودگاه‌ها، هنگام بازگشت به کشورهایشان خودداری نمایند و نباید زائران بیش از ۶ ساعت درفرودگاه به انتظار بنشینند.

تدوین پیش‌نویس مقرارت ساماندهی عمره داخلی عربستان:

به‌گزارش روزنامه عکاظ، کمیته ساماندهی اداری، چارت داخلی و تقسیمات اداری و مشاغل وزارت حج پیش‌نویس طرح ساماندهی عمره داخلی را همانند طرح ساماندهی حجاج داخل تدوین کرده است. بر اساس این طرح، اتباع سعودی و مقیمین آن‌کشور جهت ادای عمره، به خصوص در ماه مبارك رمضان، باید با یک شرکت مجاز عمره داخلی قرارداد ببندند که شامل مسکن، تغذیه و حمل و نقل باشد.

برنج

به گزارش روزنامه عکاظ، مورخ ۱۸ فوریه ۲۰۰۸ م. برخلاف پیش‌بینی‌های کارشناسان بازار در عربستان، مبنی برکاهش نسبی قیمت برنج و شیر در آن کشور، بدلیل پرداخت یارانه توسط دولت سعودی، قیمت این دو محصول در بازار عربستان به میزان ۱۰ درصد افزایش یافت؛ زیرا پرداخت یارانه‌ها به تأخیر افتاده است.

نایب رییس اتاق بازرگانی جده در این باره گفت: بازرگانان نهایت استفاده را از این نابسامانی‌ها می‌برند؛ زیرا از یک سو برنج را به دلیل تأخیر در پرداخت یارانه، به قیمت بالا به فروش می‌رسانند و از سوی دیگر یارانه‌ها را در آینده از دولت دریافت می‌کنند و مکانیسم فعلی پرداخت یارانه برنج و شیر، به نفع سرمایه‌داران و بازرگانان می‌باشد.

بنا به گزارش روزنامه عکاظ، مورخ ۱۳ مارس ۲۰۰۸ م. دولت تایلند جهت مقابله با افزایش قیمت برنج در بازارهای داخلی که طی ۴ ماه گذشته به ۴۰ درصد رسیده بود، در صدد ایجاد محدودیت‌های بیشتر برای صادرات برنج آن کشور می‌باشد. در سال گذشته قیمت هر تن برنج تایلندی ۴۸۰ دلار بود که اواخر سال گذشته هجری شمسی به ۶۸۰ دلار رسید و این اقدام تأثیر بسیار منفی بر قیمت برنج در بازارهای جهانی خواهد گذاشت؛ زیرا تایلند، با صادرات ۹۰ میلیون تن برنج در سال، از صادرکنندگان عمده برنج در جهان است و پس از آن، هند، ۵ میلیون تن صادر می‌کند. این اقدام تایلند چند روز پس از اقدام مشابه هند مبنی بر اعمال ممنوعیت صادرات برنج ارزان قیمت صورت گرفت که تأثیر بسزایی در افزایش قیمت محصول برنج در بازارهای جهانی داشت و قیمت هر تن برنج ممتاز از ۱۵۵۰ دلار در هر تن به ۱۶۵۰ دلار رسید. اما قیمت برنج با کیفیت پایین، در بازارهای سعودی ۱۰۵ ریال در هر کیسه ۴۵ کیلوگرمی حداقل تا ۱۱۵ ریال افزایش یافته است.

اکنون علی‌رغم صدور فرمان دولت مبنی بر از سرگیری پرداخت یارانه به مبلغ ۱۰۰۰ ریال برای هر تن برنج، این محصول در بازارهای داخلی عربستان افزایش یافت؛ به طوری که قیمت انواع برنج در بسته‌بندی‌های ۴۰ کیلوگرمی، به شرح زیر است:

نوع:

نرخ عمده اولیه نرخ عمده پس از فروش نرخ عمده پس از پرداخت یارانه نرخ تجزیه پس از پرداخت یارانه

A:

۲۱۵ ریال ۲۳۰ ریال ۱۹۰ ریال ۱۹۵ ریال

B:

۲۱۰ ریال ۲۲۵ ریال ۲۱۰ ریال ۲۱۵ ریال

C:

۱۸۰ ریال ۱۹۰ ریال ۱۸۵ ریال ۱۹۰ ریال

ص: ۱۰۸

افزایش ۱۰ درصد قیمت جهانی برنج بدلیل افزایش مصرف آفریقا

به گزارش روزنامه عکاظ، مورخ ۷ آوریل ۲۰۰۸ م. قیمت جهانی برنج در روز جمعه مورخ ۴ آوریل ۲۰۰۸ م. به دلیل پیوستن کشورهای آفریقایی به جرگه واردکنندگان برنج از جنوب شرق آسیا، به میزان ۱۰ درصد افزایش یافت. روزنامه فایننشال تایمز نیز در گزارشی اعلام کرد: طی دو هفته اخیر، قیمت جهانی برنج به میزان ۵۰ درصد افزایش یافته بود که سوای افزایش اخیر ۱۰ درصد می‌باشد. بر اساس ادعای روزنامه مزبور، قیمت هر تن برنج تایلندی متوسط، طی یک هفته، از ۷۶۰ دلار به ۸۵۰ دلار و قیمت هر تن برنج خوب تایلندی طی همان مدت به بیش از ۱۰۰۰ دلار افزایش یافته است.

به عقیده روزنامه مزبور، افزایش فوق، ناشی از محدودیت‌های اعمال شده توسط کشورهای عمده صادر کننده برنج در جهان، مانند مصر، چین، هند، ویتنام و تایلند می‌باشد و پیش‌بینی می‌شود که میزان مصرف جهانی برنج به دلیل افزایش جمعیت جهان و افزایش میزان سرانه مصرف، به دلیل افزایش قیمت دیگر محصولات غذایی و گرایش بیشتر مردم کم درآمد به مصرف برنج، افزایش یابد و در نتیجه شاهد افزایش مجدد قیمت‌ها باشیم.

وضعیت تولید برنج هند و پاکستان

به‌گزارش روزنامه المدینه، مورخ ۱۴ آوریل ۲۰۰۸ م. قیمت برنج پاکستانی به دلیل افزایش تقاضا برای خرید، پس از اعمال محدودیت صادرات برنج توسط هند وبرخی ازکشورهای تولیدکننده عمد، به میزان ۳۰ دلار افزایش یافته و از ۱۱۲۰ در هر تن به ۱۱۵۰ دلار رسیده است و قیمت انواع عادی آن در بازار داخلی سعودی هرکیسه ۴۵ کیلوگرمی ۱۰۵ ریال سعودی می‌باشد.

دولت هند نیز در آغاز تحت فشار برخی از نمایندگان پارلمان آن کشور و لابی بازرگانان و کشاورزان، صدور برنج بسمتی را که میزان تقاضای آن در کشورهای اتحادیه اروپا و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس بسیار بالاست، ممنوع کرد ولیکن در روز شنبه مورخ ۱۲ آوریل ۲۰۰۸ م. با صادرات مجدد برنج بسمتی و نوع دیگری از برنج، به نام ۱۱۲۱ موافقت کرد. برنج نوع دوم مورد تقاضای شدید بازار داخلی ایران و از ادغام برنج بسمتی و برنج با کیفیت پایین‌تر به دست می‌آید.

لازم به یادآوری است که دولت هند، طی ۵ سال گذشته میزان تولید خود را افزایش نداده و آن را ثابت نگه‌داشته است. حدود ۹۸ درصد برنج تولیدی هند از نوع عادی می‌باشد که قیمت آن از ۳۰۰ دلار در هر تن تجاوز نمی‌کند و بیشتر در کمک‌ها واعانات بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما ۲ درصد باقیمانده از نوع بسمتی است که به یک میلیون تن می‌رسد. طبق آمارهای منتشره میزان تولید برنج در هند به ۱۳۹ میلیون تن می‌رسد و کشورهای عربی حوزه خلیج فارس به اتحادیه اروپا، عراق و ایران جزو خریداران عمده آن هستند. عربستان سعودی سالیانه ۰۰۰/ ۴۰۰/ ۱ تن برنج مصرف می‌کند.

مرغ

- به گزارش روزنامه عکاظ، مورخ ۱۹ فوریه ۲۰۰۸ م. قیمت خرده فروشی مرغ در مکه مکرمه به میزان ۱۰۰ درصد افزایش یافت و طی دو هفته اخیر، از ۷ ریال به ۱۵ ریال رسید. قیمت عمده فروشی هر کارتن مرغ که بین ۴۰ تا ۵۰ ریال بود به ۱۵۰ ریال سعودی افزایش یافت.

- به گزارش روزنامه عکاظ، مورخ ۱۶ مارس ۲۰۰۸ م. قیمت عمده فروشی مرغ منجمد به ۷۹۰۰ ریال سعودی در هر تن رسید.

- به گزارش روزنامه عکاظ، مورخ ۲۸ مارس ۲۰۰۸ م. قیمت خرده فروشی مرغِ تازه، در آغاز هفته دوم سال‌جاری هجری شمسی به میزان ۲۵ تا ۵۰ هلله افزایش یافت؛ زیرا قیمت جهانی مرغ طی هفته اول سال جاری، از ۱۱۰۰ ریال برای هر تن به ۱۲۳۰ ریال افزایش یافت و از سوی دیگر تولید جوجه یکروزه در عربستان برای مدت کوتاهی دچار مشکل شده بود، لیکن پیش‌بینی می‌شود که با فعال شدن ۷۵

ص: ۱۰۹

درصـد مرغـداری‌های غیرفعـال میزان عرضه افزایش یابـد و قیمت عمـده هرکیلوگرم مرغ در مرز ۸ ریـال سـعودی تثبیت شود. بنا به گزارش همیـن روزنـامه برخی از خرده فروشـی‌ها، هرکیلـوگرم مرغ را بـه قیمـت ۱۴ ریـال سـعودی به فروش می‌رساننـد و علی‌رغم نوسانات قیمت خوراک طیور و سویا، پیش‌بینی می‌شود که قیمت فروش مرغ تا پایان آوریل سال‌جاری میلادی ثابت بماند.

– به گزارش روزنامه الیوم چاپ عربسـتان، مورخ ۳۰/ ۳/ ۲۰۰۸ م. پیش‌بینی می‌شود که در پایـان مـاه آوریل سال‌جاری، قیمت مرغ در عربسـتان کـاهش یابـد؛ زیرا بنـا به دسـتور پادشاه این کشور میزان یارانه پرداختی برای هر تن جو از ۷۰۰ ریال سـعودی به ۱۲۰۰ ریال افزایش یافته و بر یارانه سویا و ذرّت زرد نیز افزوده شده است. این اقدام بلافاصـله بر قیمت تخم‌مرغ در عربسـتان تأثیر گذاشت و آن‌را کاهش داد و با توجه به کاهش هزینه‌های تولید، قیمت مرغ نیز کاهش خواهد یافت.

آرد و گندم

– به گزارش روزنامه المدینه، مورخ ۲۶ مارس ۲۰۰۸ م. با توقف چند روزه توزیع آرد از سوی سازمان آرد وگندم عربستان، بحران آرد و گندم در آن کشور ابعاد تازه‌ای به خود گرفت؛ به‌طوری که قیمت هر کیسه آرد در بازار سیاه تا ۷۰ ریال سعودی رسید و در برخی از شـهرها، صف‌های طولانی مقابل نانوایی‌ها تشـکیل شـد. نانوایی‌های مکه نیز با کمبود شدیـد آرد مواجه بودنـد و برخی از آن‌ها مجبور به تعطیل کار خود شدند.

– به گزارش روزنامه عکاظ، مورخ ۱۵ آوریل ۲۰۰۸ م. تعدادی از سرمایه‌گذاران سعودی جهت بررسی راه حل‌های برطرف کردن کمبـود آرد و گنـدم، پیشـنهاد کردنـدکه سـرمایه‌گذاران سـعودی دربرخی از کشورهـای عربی، ازجملـه مصـر و سـودان، در زمینه گسترش کشت و زرع گندم و برنج سرمایه‌گذاری کنند.

روغن مایع

– به‌گزارش روزنامه عکاظ، مورخ ۱۳ فوریه ۲۰۰۸ م. تولیدکنندگان انواع روغن خوراکی قیمت محصولات خود را بین ۸ درصد تا ۲۷ درصد (۶ تا ۲۷ ریـال) افزایش داده‌انـد؛ به طـوری‌که قیمت برخی از انـواع روغن مـایع، از ۹۵ ریـال برای ۱۸ لیـتر به ۱۲۲ ریال افزایش یافت و پیش‌بینی می‌شودکه قیمت روغن خوراکی در آینده نزدیک نیز افزایش یابد. در این گزارش آمده است:

قیمت انواع روغن خوراکی به شرح زیر افزایش یافته است:

قیمت هر کارتن مازولا از ۹۵ به ۱۲۲– هلا از ۵۰ به ۶۵– عربی از ۷۵ به ۸۵– عافیه از ۹۵ به ۱۰۸– هلال ۵۸ به ۶۵– هنا از ۵۴ به ۷۴– دلال از ۸۰ به ۸۵ و شمس از ۷۴ به ۸۴ ریال سعودی افزایش یافته است.

پنهان کردن اطلاعات و پناه دادن به افراطیون از گناهان کبیره است

به گزارش ابنا، «عبـدالعزیز بن عبـدالله آل‌الشیـخ» تأکید کرده است که اقدامات جنایتکارانه افراطیون از معصیت‌های شدید به شـمار می‌رود و کسی که به خدا و آخرت ایمان داشته باشد، هرگز نمی‌تواند دست به چنین اقداماتی بزند.

مفتی سـعودی همچنیـن بـا تأکیـد بر این‌کـه مردم سـعودی و همچنیـن اتبـاع خـارجی مقیـم ایـن کشـور نبایـد اطلاعـات مربـوط به تروریسـت‌هـا را کتمـان کننـد؛ گفـت: «اطلاع نـدادن به مسؤولان، پنهـان کردن اطلاعـات در مورد افراطیون و پنـاه دادن به آن‌ها از گناهان کبیره است».

گفتنی است، تروریست‌های وهابی که از اندیشه‌های خشک فرقه وهابیت تبعیت و از اوامر مفتی‌های سعودی تبعیت می‌کنند، نه تنها در کشورهـایی ماننـد عراق و پاکسـتان دست به خشونت می‌زننـد بلکه در خـاک عربسـتان نیز بـا حامیان انـدیشه‌های ضـد خشونت برخـورد می‌کننـد. برخی از آنـان اکنـون از مفتی‌هـای دولـتی فرمـان نمی‌برنـد بلکه مـذهب دیگری– بـا عنـاوینی همچـون «سـلفیت جهادی»– در درون نظام اعتقادی وهابیت ایجاد کرده‌اند.

این مسأله به ویژه پس از روی کار آمدن ملک عبدالله، دولت سعودی و روحانیون مرتبط با آن را متوجه خطر روزافزون افراطی گری وهابیت ساخته و به عکس‌العمل وادار کرده است. (به نقل از تابناک)

ص: ۱۱۰

خواص منحصر به فرد آب زمزم

یـک دانشـمند ژاپنی اعلام کرد نتایـج تحقیقـات بـا اسـتفاده از فناوری نانو تکنولوژی نشان می‌دهـد آب زمزم در مکه مکرمه، آب معمولی نیست بلکه ازخواصی برخورداراست که در هیچ یک از آب های جهان پیدا نمی‌شود.

به گزارش «جهان نیوز» و به نقل ازواحد مرکزی خبر، نتایج تحقیقات نانو تکنولوژی این دانشمند ژاپنی نشان می‌دهد اگر یک قطره از آب زمزم به هزار قطره آب معمولی افزوده شود، آن هزار قطره آبِ معمولی، خواص آب زمزم را پیدا می کند.

دکتر ماسارو یموتو از پژوهشـگران ژاپنی افزوده است: در تحقیقات و مطالعات علمی خود روی آب زمزم، با اسـتفاده از فناوری نانو تکنولوژی نتوانسته است هیچ یک از خواص آب زمزم را تغییر دهد.

وی تصـریح کرده می کنـد: روی آب زمزم که آن را از یـک عرب مقیم ژاپن گرفته، تحقیقـات و مطالعـات زیادی انجام داده است.

دکتر یموتو گفته است: آب زمزم منحصر به فرد و از آب‌های دیگر متمایز است و ساختار آن با همه آب‌های جهان تفاوت دارد.

این محقق ژاپنی گفته است: مطالعات و تحقیقات در آزمایشـگاه‌ها نتوانست هیـچ یک از خواص این آب را تغییر دهـد و ما تاکنون نتوانسته‌ایم علت آن را تشخیص دهیم.

وی در پایان گفته است: آب زمزم یک آب معمولی نیست. گفتنی است دکتر یموتو بنیانگذار نظریه تبلور ذرّات آب است.

ص: ۱۱۱

ی

ک مقام سعودی:

ایران و عربستان می‌توانند پیش قراولان وحدت کشورهای اسلامی باشند

شاهزاده سلمان بن عبدالعزیز، امیر منطقه ریاض، روز یکشنبه در دیدار با سید محمد حسینی، سفیر کشورمان در عربستان اعلام کرد: جمهوری اسلامی ایران و عربستان می‌توانند پیشقراولان انسجام و وحدت کشورهای اسلامی باشند.

به گزارش ایرنا امیر ریاض در این زمینه تاکید کرد: دشمنان با ترویج فتنه گری، به دنبال ایجاد تفرقه و اختلاف بین کشورهای اسلامی هستند.

وی با اشاره به این‌که روابط دو کشور ایران و عربستان روابطی استراتژیک است، تصریح کرد: اشتراکات فرهنگی، تاریخی و دینی فراوانی میان دو کشور وجود دارد که این اشتراکات می‌تواند عامل مؤثری در تقویت روابط دو کشور باشد.

شاهزاده سلمان بن عبدالعزیز، روابط دو کشور را خوب توصیف کرد و افزود:

این روابط باید در چارچوب ارتقای منافع و مصالح امّت اسلامی حفظ شود.

وی همچنین تأکید کرد: دو کشور بزرگ ایران و عربستان، با توجه به ظرفیت‌های گسترده خود، می‌توانند برای حلّ مشکلات منطقه چاره‌اندیشی کنند.

سفیر جمهوری اسلامی ایران نیز دراین دیدار ضمن ارائه گزارشی ازآخرین تحوّلات مربوط به روابط دو جانبه تصریح کرد: با توجه به شیطنت دشمنان برای ایجاد اختلاف میان کشورهای منطقه، رایزنی و ارتباط مستمر بین دو کشور، در شرایط کنونی، یک ضرورت است.

وی همچنین خاطر نشان کرد: ایران و عربستان در کنار کشورهای منطقه، بدون دخالت بیگانگان، می‌توانند صلح و ثبات و امنیت پایدار را برای منطقه به ارمغان آورند.

در ادامه، این ملاقات زمینه‌های توسعه روابط دو جانبه در حوزه‌های مختلف به ویژه اقتصادی مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

در نشستی با رییس سازمان حج و زیارت اعلام شد:

هزینه‌های حج تمتع ۱۵ درصد افزایش یافت

طبق گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، رییس سازمان حج و زیارت، روز سه شنبه (۲۱/ ۳/ ۸۷) اعلام کرد: از این پس زائران حرم امن الهی برای انجام مناسک سالیانه حج، باید درصد بیشتر از سال گذشته هزینه پرداخت کنند.

مصطفی خاکسار قهرودی، رییس سازمان حج و زیارت و معاون وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، در گفت و گو با خبرنگاران، دلایل افزایش پانزده درصدی هزینه‌های حج تمتّع را تشریح کرد و گفت: بهای برخی اقلام غذایی؛ مانند روغن و برنج، اجاره مسکن در کشور عربستان سعودی و به طور کلی تورم در نرخ‌های داخلی و جهانی افزایش یافته است و به همین دلیل مجبور شده‌ایم درصد هزینه‌های حج تمتع را افزایش دهیم.

وی با اشاره به این‌که، متوسط رشد اجاره مسکن در مکه/ درصد و قیمت مواد غذایی با آخرین برآوردهای انجام شده چیزی حدود ۳۲ درصد است، گفت: سازمان حج و زیارت با تلاش هوشمندانه خود، توانست جلوی رشد هزینه‌ها را بگیرد و میزان افزایش هزینه‌های حج تمتع را در حد ۱۵ درصد نگه دارد.

رییس سازمان حج و زیارت گفت: این سازمان با مطالعات بسیار و با تحمیل فشارهای مضاعف در بخش بودجه‌های جاری و عمرانی و نیز تقبل برخی از هزینه‌های سفر حج توسط بانک‌های عامل، موفق شد هزینه‌های سال جاری حج تمتع را در مقایسه با

هزینه‌های سفر حج تمتع سال گذشته فقط در حد درصد افزایش دهد.

خاکسار قهرودی از تعامل جدید سازمان حج و زیارت با بانک‌های عامل خبر داد و گفت: در پی ایجاد یک فضای رقابتی سالم میان بانک‌ها، برخی از امکانات زیرساختی و خدمات فرهنگی و پشتیبانی زائران به صورت رایگان توسط بانک‌ها ارائه می‌شود.

ص: ۱۱۲

وی خاطر نشان کرد: با برقراری تعامل میان سازمان حج و زیارت و بانک‌های عامل و تقبل پرداخت برخی هزینه‌ها توسط بانک‌ها، هزینه سفر مردم کاهش یافت.

رییس سازمان حج و زیارت تأکید کرد: اگر هزینه‌های سازمان حج و زیارت با تلاش کارشناسان این سازمان کاهش نمی‌یافت و بانک‌های عامل به این سازمان کمک نمی‌کردند، هزینه‌ها بیش از درصد افزایش می‌یافت.

خاکسار قهرودی، استفاده از فناوری نوین ارتباطی را از جمله تفاوت‌های مهم ثبت نام زائران در سال جاری عنوان کرد و افزود: با این روش ثبت نام، زائران می‌توانند از منازل خود برای ثبت نام در کاروان‌ها اقدام کنند.

رییس سازمان حج و زیارت تصریح کرد: در سال جاری، زائران از طریق رایانه و همچنین مراجعه حضوری به دفاتر زیارتی، کاروان خود را انتخاب و سپس ثبت نام خود را نهایی می‌کنند.

خاکسار قهرودی با اشاره به مزایای ثبت نام اینترنتی گفت: این روش ثبت نام به کاهش تردد و عبور و مرور در سطح شهر و جلوگیری از تمرکز و تراکم جمعیت در یک کاروان منجر می‌شود و امکان کنترل در ثبت نام‌ها را برای سازمان حج و زیارت فراهم می‌سازد.

وی اسکان مطلوب‌تر زائران در موسم حج را از جمله اقدامات سازمان حج و زیارت در سال جاری اعلام کرد و گفت: با وجود تخریب وسعت قابل توجهی از منازل اطراف حرم، سازمان حج و زیارت موفق شد تا میزان ۲۰ درصد وضعیت کیفی اسکان حجاج را ارتقا دهد.

رییس سازمان حج و زیارت آغاز عملیات اعزام زائران حج تمتع در سال جاری را آبان اعلام کرد و گفت: عملیات رفت و اعزام زائران تا آذر ادامه خواهد یافت.

خاکسار قهرودی خاطر نشان کرد: میانگین سفر حجاج در حدود روز است که هفت روز آن در مدینه و بقیه در مکه خواهد بود.

وی عملیات آغاز برگشت زائران از عربستان سعودی به ایران را نیز آذر ماه اعلام کرد و گفت: این عملیات تا دی ماه ادامه خواهد داشت.

وی در خصوص تأخیرهای احتمالی در پروازهای زائران به عربستان در سال جاری گفت: چنانچه پروازی بیش از هشت ساعت تأخیر داشته باشد، غرامت پرداخت خواهد شد.

رییس سازمان حج و زیارت، همچنین در مورد سفر زیارتی عمره گفت: با توجه به ثبت نام بیش از سه میلیون و هزار نفر، برنامه اعزام متقاضیان سفر عمره برمبنای نظام قرعه‌کشی خواهد بود.

خاکسار قهرودی در مورد هزینه‌های سفر عمره نیز گفت: این هزینه‌ها نیز بر اساس رشد عمومی قیمت‌ها، افزایش قیمت وجود خواهد داشت.

وی تصریح کرد: یکی از دلایل واگذار نشدن سفرهای زیارتی عمره به بخش خصوصی کنترل قیمت‌ها است.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فى سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹